

قال الصادق(ع): لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ
و لَوْ بَسَفَكَ الْمُهْجَ وَ حَوَّضَ اللَّجَجَ

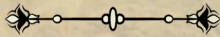
امام صادق(ع) می فرمایند: «اگر مردم می دانستند در طلب علم چه هست، گرچه با ریخته شدن خون دل و فرورفتن در گرداب ها، آن را طلب می کردند».

(کافی، ج ۱، ص ۳۵)

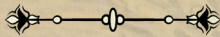
تعلیم و تربیت در اسلام



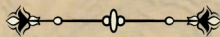
علم و حکمت و آدابی از تعلیم و تعلم
از دیدگاه ملامحمد مهدی نراقی(ره)
(با تبیین و شرح آیت الله العظمی منتظری(ره))



عوامل پیشرفت آموزش عالی
(محمد رضا طهماسبی)



تعلیم و تربیت از دیدگاه شهید مطهری
(علی بدیعی)



دیدگاه فقهی آیت الله العظمی صابری
درباره شنود، استراق سمع و تجسس در امور شهروندان

به میزبانی صفا:

فلسفه و مبانی تعلیم و تربیت در گفتگوی

دو فرهیخته حوزه و دانشگاه



احمد عابدینی



محمد نصر اصفهانی





یادداشت سردبیر

درباره اهمیت کم همتای علم و تربیت هر چه گفته و نوشته شود کم است. اگر نبود سفارشات درون دینی در این باره همین اندازه کافی بود که به عقیده مرحوم «محمد مهدی نراقی» معرفت را «مقدمه تکامل» بدانیم و از سویی «لذت علم را ذاتی» بدانیم و نه عرضی، و از سوی دیگر «عزت و غلبه واقعی» همواره در پرتو علم است. گذشته از این، درباره مبانی و فلسفه تعلیم و تربیت پرسش‌های بسیاری در پیشگاه اندیشمندان و تئوری‌دانان قرار دارد: آیا این مبانی و چارچوبها درون دینی یا برون دینی است؟ آیا وظیفه و رسالتی برای دین می‌توان پنداشت که در پرتو آن می‌باید این چارچوب‌های نظری برای انسان بیان گردد؟ اگر پاسخ مثبت است کجا و چگونه باید این چارچوب‌ها را از متون دینی استخراج کرد؟ و اگر منفی است، آدابی که در برخی آموزه‌ها درباره تعلیم و تربیت آمده تحت چه گزاره‌ای قرار می‌گیرد؟ پرسش‌های دیگری همچنان بر پیشانی تخته سیاه اندیشه وجود دارد: کدامیک از تعلیم و تربیت مقدمند؟ و آیا اصولاً تقدیم و تأخیری می‌توان تصور کرد یا این که تعلیم همواره پروسه‌ای است که ترتیب را در پی دارد؟ موضوع این دو چیست؟ اهداف و روش‌های این دو چه می‌تواند باشد؟ ... و سرانجام، آموزه‌های دینی تا چه حد می‌تواند برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مذکور الهام بخش باشد؟

آنچه که در این شماره صفیر بدان پرداخته شده «نمی از یم» این مبحث دامنه دار و مهم در فهم بشری است و آنچه خود همواره نه درباره موضوع بحث تعلیم و تعلم بلکه دیگر موضوعات، بدان اذعان داریم این است که سعی ما طرح مختصری از مباحث نظری است که خود می‌تواند در ایجاد انگیزه برای پیگیری بیشتر از سوی خوانندگان و صاحبان اندیشه، نقش به‌سزایی داشته باشد.

بدان امید



در این شماره می‌خوانید:

- ۳

* علم و حکمت و آدابی از تعلیم و تعلم از دیدگاه ملامحمد مهدی نراقی(ره)
(با تبیین و شرح آیت الله العظمی منتظری(ره))
- ۱۰

* تعلیم و تربیت از دیدگاه شهید مطهری (علی بدیعی)
- ۱۴

* نکته‌ها و سرگذشت‌های تعلیم و تربیتی (در محضر آیت الله العظمی صانعی)
- ۱۶

* فلسفه و مبانی تعلیم و تربیت، در گفتگوی دو فرهیخته حوزه و دانشگاه (محمد نصر، احمد عابدینی)
- ۲۳

* استقلال، همکاری بینش و روش‌های معرفت‌عامل پیشرفت آموزش عالی (محمد رضا طهماسبی)
- ۳۲

* اخلاق کریمانه در حکمت دینی (محمد تقی خلجی)
- ۳۴

* پژوهش و تحقیق نوآورانه در حوزه علمیه (گفتگو با محمد صحتی)
- ۳۸

* حقوق استاد و شاگرد در رساله حقوقی امام سجاد(ع) (محمد صحتی)
- ۴۰

* سعدی، حکایت (سلیمان محمودی)
- ۴۲

* گفتگوی صفیر با حجت الاسلام والمسلمین معتمدی مسئول دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی در اصفهان
- ۴۸

* استفتاء از محضر حضرت آیت الله العظمی صانعی درباره: شنود، استراق سمع و تجسس در امور شهروندان



علم و حکمت و آدابی از تعلیم تعلّم از دیدگاه

ملا محمد مهدی نراقی (ره)

با تبیین و شرح آیت الله العظمی منتظری (ره)



انسان هم به اندازه تجرّدش علم پیدا می‌کند برای همین خاطر است که چنین تا چهار ماهگی علم ندارد، اما از زمانی که روح در آن دمیده شد و به گونه‌ای تجرّد یافت به علمش هم افزوده می‌شود تا اینکه متولد شده و به موازات افزایش سن، عقلش هم افزایش می‌یابد. به این قسم از تجرّد، «تجرّد طبیعی» می‌گویند.

به عبارت دیگر: اگر بخواهیم یکی از دلایل شرافت علم را بیان کنیم این است که؛ تجرّد اشرف کمالات است. چون که در مراحل تجرّد، خداوند مجرد کامل است، سپس عالم عقول مجرده، سپس می‌رسد به عالم نفوس و سپس عالم ناسوت و ماده که پست‌ترین عالم در عوالمند؛ و اشرف این عوالم، عوالمی هستند که دارای تجرّدند، و وقتی تجرّد حاصل شد، علم و معرفت هم خواهد آمد و به همان اندازه که تجرّد شرافت دارد، علم هم شرافت خواهد یافت.

ج: معرفت مقدمه تکامل؛ از جمله علوم، معرفت الله است. علم به خدا یعنی علم به حقایق عالم هستی که بالاتر از آن نداریم.

مسلمین می‌خواهد در هر شرایطی از اندیشه آموزی غافل نباشند. تعبیر جالبی در این باره از امام صادق (ع) است که می‌فرماید: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ يَسْفِكُ الْمُهْجُ وَ حَوْضُ اللَّحِجِّ»، اگر مردم می‌دانستند در طلب علم چه هست، گرچه با ریخته شدن خون دل و فرورفتن در گرداب‌ها، آن را طلب می‌کردند.

چند نکته درباره علم

الف: معرفت شرط اصلی قرب الی الله؛ سعادت ابدی انسان قرب الی الله است و افضل از آن نداریم. صاحبان تمام ادیان الهی و عقلا، رسیدن به قرب الهی بدون علم و معرفت را محال دانسته‌اند؛ چون وقتی انسان می‌تواند قرب به خدا داشته باشد که به حقایق اشیاء معرفت داشته باشد. دنیا دار فانی و رفتنی است، آنچه خواهد ماند دار و مقام قرب است که آن هم بدون تحصیل معرفت و علم حاصل نشود.

ب: تلازم علم و تجرّد؛ در حکمت متعالیه و فلسفه، ثابت شده است که علم هماهنگ با تجرّد است؛ برای همین است که حقیقت وجود مساوی و برابر است با علم، قدرت و حیات، و حتی جمادات هم گونه‌ای از علم را دارا هستند، چنانچه می‌فرماید: «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ «هیچ چیزی نیست مگر اینکه با حمد خدا او را ستایش می‌کند درحالی که شما ستایش آنها را درک نمی‌کنید». بر همین اساس، هر موجودی که تجرّدش از عالم ماده بیشتر باشد، علمش هم بیشتر است. لذا ذات باری تعالی که عین حقیقت وجود است، حقیقت علم است؛ و عالم عقول چون تجرّد دارند عالمانند.

یافتید آیا از آن می‌گذرید؟! یا اینکه آن را برداشته کثافتش را برطرف کرده و از آن بهره می‌برید؟! در برخی از جنگ‌ها که مسلمین کفار را اسیر کردند پیامبر شرط آزادی آنها را تعلیم مسلمین ذکر کرده بودند.

۳. تعمیم دیگر اینکه، برای فراگیری علم، زمان خاصی را معین نکرده است، و در عبارت معروف و مشهور که ظاهراً روایت نیست، آمده است: «أَطْلَبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ». اگر این عبارت روایت هم نباشد سیره و روش پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) بر همین منوال بوده است که همیشه و در همه زمان‌ها، مسلمین را ترغیب به فراگیری علم و دانش کرده‌اند.

۴. عمومیت دیگر برای اهمیت فراگیری علم؛ مکان است، چنانچه می‌فرماید: «أَطْلَبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ». در این روایت فرموده علم را فراگیرید، اگر چه مجبور شوید از حجاز تا چین سفر کنید که واقعاً با امکانات آن زمان، سفر کردن تا سرزمین چین بسیار کار شاقی بوده است. ذکر کشور چین از باب مثال و نمونه است برای سرزمین‌های دور دست که آنها در خود اندوخته‌های علمی دارند، و از مسلمین می‌خواهد رنج سفر را به جان خریده، و برای جهل و نادانی خود، دوری مکان‌های مهد علم، و مشقت‌های آن را بهانه نکرده، و در بالا بردن رشد و آگاهی خود، به هر جایی از دنیا سفر کنند.

۵. چه بسا در طریق یادگیری علم و دانش، شرایط سختی برای انسان پدید آید، گرفتاری‌های مادی و معنوی؛ با این حال اسلام هیچ یک را مجوز ترک علم نمی‌داند و از

عمومیت شرافت علم و حکمت
دو رذیله از قوه عاقله، یکی از جهت افراط، که همان جریزه بود و دیگری از جهت تفریط که دو قسم می‌شود: جهل بسیط و جهل مرکب، اشاره کردیم. به همین مناسبت، در اینجا به ضد افراط و تفریط، و جهت متعادل و فضیلت قوه عاقله، که همان علم و حکمت است، خواهیم پرداخت.

اگر انسان جاهل، پی به حقیقت و اهمیت عقل برد و سعی کند خودش را از غفلت رها کرده و از خواب غفلت که همان جهل است، بیدار شود، آن وقت اگر روزان و شبان عمرش را صرف علم‌اندوزی کند، باز هم کم کرده است. اسلام دینی است که قضاوت عقل و اندیشه بشری در باب کمال دانستن علم را مورد تأکید قرار داده است و به دنبال آن نسبت به علم از پنج جهت، عمومیت بخشیده است:

۱. اسلام، طلب علم را بر همه مسلمین واجب کرده است. چه علوم «واجب عینی» چون: عقاید، اخلاق، و فروع دین؛ یا علومی که به آنها «واجب کفایی» گویند چون: مهندسی، پزشکی، امور تربیتی و حتی علوم دیگری که در پی آن شغل‌هایی مانند نانوایی، بنایی را در پی دارند.

۲. اسلام، علم و حکمت را گمشده مؤمن می‌داند که هر کجا آن را یافت، فرامی‌گیرد. اگر علمی میان مسلمین وجود ندارد، یا امکانات آن را ندارند، باید از کفار فراگیرند و اگر در میان علمی که از آنها فرا می‌گیرند بدی‌هایی وجود دارد، باید بدی‌ها را دور ریخت و خوبی‌هایش را فراگرفت. مثال می‌زدند اگر شما شیء گران‌بهایی را در میان زباله‌ها



آن هم از نوع حقیقی آن؛ برای همین است که موجب فرح، خوشحالی و لذت انسان خواهد شد.

هز عزت و غلبه در پرتو علم؛ نکته‌ای دیگر درباره شرافت علم وجود دارد و آن اینکه: علم برای انسان عزت و غلبه می‌آورد، حتی پادشاهان، امراء و حتی اشرار هم در مقابل دانشمند خاضع هستند. حتی کسانی که با دروغ، دغل و مکر و حيله به مال و مقامی رسیده‌اند آنها هم در مقابل علم و عالم خضوع دارند، چون اهمیت علم و تخصص را آنها نیز درک کرده‌اند. آنها هم اگر به مالی یا مقامی رسیده‌اند اگر چه با مکر و حيله بوده، با علم و دانایی متناسب با آن بوده است. گذشته از اختیار که اهمیت ویژه‌ای برای عالم قائل هستند، حتی اشرار و بدان روزگار هم وقتی به اندیشمندی می‌رسند، خود به خود خاضع‌اند. گذشته از این، در طول تاریخ، علم و علما بر ملوک دنیا و صاحبان قدرت، نفوذ و حکومت معنوی داشته‌اند چنانچه در روایت است که: «المُلُوكُ حُكَّامُ عَلِي النَّاسِ وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامُ عَلِي الْمُلُوكِ». یعنی: پادشاهان بر مردم حکومت می‌کنند و علما بر پادشاهان. طبیعت مردم هم این‌گونه است که در مقابل علم و اهل آن، تعظیم و احترام می‌کنند. شما ملاحظه کنید که حتی حیوانات هم به واسطه علم مسخر انسان شده‌اند و می‌توان گفت: حیوان چون می‌فهمد انسان می‌تواند او را مسخر کند، در برابر او مطیع و رام می‌شود!

با خداست؛ ولی این درست نیست، چون نظام وجود عین ربط یا ارتباط و اضافه به حق است شاهدش هم این است که اگر این ارتباط را قطع کنیم چیزی باقی نخواهد ماند و هستی‌ای شکل نخواهد گرفت. ملکیتی هم که ما از آن بحث می‌کنیم حقیقتاً از خداست، و ملکیت مجازی که ما تصور می‌کنیم فقط عین ربط به ذات حق است. این مطلب را اگر خوب فراگرفتی

هر موجودی که تجردش از عالم ماده بیشتر باشد، علمش هم بیشتر است. لذا ذات باری تعالی که عین حقیقت وجود است، حقیقت علم است؛ و عالم عقول چون تجرد دارند عالمانند. انسان هم به اندازه تجردش علم پیدا می‌کند برای همین خاطر است که جنین تا چهار ماهگی علم ندارد، اما از زمانی که روح در آن دمیده شد و به گونه‌ای تجرد یافت به علمش هم افزوده می‌شود تا اینکه متولد شده و به موازات افزایش سن، عقلش هم افزایش می‌یابد. به این قسم از تجرد، «تجرد طبیعی» می‌گویند.

خواهی فهمید که: آنچه شما یاد می‌گیرید، و به آن معرفت می‌یابید، در حقیقت وابسته به نفس شماست، صورت جزئی ذهن شماست، و مابین با ذات شما نیست. این وابستگی مانند وابستگی نظام وجود به خداست که عین اضافه و ربط است، نه وجودی مستقل که مرتبط باشد. علم شما هم نسبت به نفس شما همین‌گونه است و اگر نفس شما ارتباطش با صور ذهنی قطع شود، آن علم و صور ذهنی نیست و نابود می‌شود. پس در حقیقت شما چیزی را که فرا می‌گیری نسبت به آن احاطه، استیلاء و مالکیت دارید

شدیدم، همراه ماست. بر خلاف مال و اموال دنیا که انسان به غلط، خود را مالک آنها می‌داند در حالی که ملکیت اموال، اضافه اعتباری است. در فلسفه، از مقولات عشر نه تائیس عرض است، و یکی را جده گویند که به ملکیت هم تعبیر شده است؛ جده و ملکیت از عوارض است، مانند لباسی که انسان می‌پوشد و بر او احاطه دارد ولی در عین حال، از ما جداست، ولی ملک‌هایی چون باغ یا خانه ملک ماست ولی مثل لباس احاطه ندارد و همیشه دنبال ما نیست و چون جزء ذات نیستند کمال نمی‌آورند و عقلاً آنها را برای ما اعتبار کرده‌اند. اینها حتی از مقولات عشر هم نیستند چون مقولات عشر از امور تکوینی واقعی بحث دارند و این‌گونه ملکیت، عرضی و مجازی است. در حقیقت این نوع ملکیت، مابین با ذات انسان است چون زایل شدنی است،

قرآن می‌فرماید: ﴿أَفَنسَى اللَّهُ شُكَّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، «آیا در خدایی که خالق آسمان‌ها و زمین است شک وجود دارد؟!». خداوند می‌خواهد ما را به یک حقیقت والا رهنمون سازد، و ما را به فطرتمان ارجاع دهد. واقعیت این است که ایجاد عالم هستی به واسطه همان علم الهی است. در حدیث قدسی آمده است: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ». طبق این حدیث خداوند می‌فرماید: «من گنجی پنهان بودم دوست داشتم شناخته شوم برای همین، جهان خلقت را آفریدم تا بدان وسیله شناخته شوم». پس خلقت برای معرفت است. در تفسیر آیه: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، آمده است: «ای یعرفون». البته نه اینکه خداوند نیاز به معرفت ما دارد بلکه خداوند می‌خواهد بواسطه معرفت، عالم ماده متکامل گردد و در پرتو معرفت، قرب الی‌الله یابد و آن وقت است که عالم پست ماده، با تحرک و سیر صعودی، به تکامل خواهد رسید که کمالش همان معرفت خداست. مصلحت نظام وجود، همان شناخت خداست و این ماده پست کارش به جایی خواهد رسید که از جبرئیل هم گوی سبقت را خواهد ربود!

د: لذت ذاتی علم و سر آن؛ علم و معرفت لذت ذاتی دارد و لذتی بالاتر از آن نیست. لذتی که از کشف یک مجهول برای انسان حاصل می‌شود، با هیچ یک از لذت‌های حاصل شده دیگر قابل مقایسه نیست. می‌دانید علت آن چیست؟ علتش این است که، آنچه انسان به آن شناخت پیدا می‌کند و آن را یاد می‌گیرد، ملک حقیقی انسان می‌شود، جزء ذات او شده و از ذات انسان جدا نخواهد شد. این نوع ملکیت را حقیقی می‌دانیم چون آنچه را از معارف یاد گرفته‌ایم در عمق روح ما جای گرفته است و هرکجا برویم همراه ماست حتی وقتی از این دنیا بار سفر بستیم و وارد دار عقبی و قیامت



مراحل وجودی انسان و علوم اشرف و افضل

هر علمی چون برای نفس انسان کمال است، دارای فضیلت است؛ حتی سحر و جادو گاهی برای باطل کردن دیگر سحرها لازم است. ولی از میان علوم، سه علم است که افضل و اشرف است و تحصیل آنها برای انسان لازم است و دیگر علوم مانند: هندسه، شعر، مهندسی، پزشکی، موسیقی، عروض و مانند اینها چون تمام فوایدش دنیوی است و اخروی نیست، در مرحله پائین تری قرار دارند. البته امکان دارد کسی از آنها بهره‌برداری اخروی کند، مثلاً پزشکی جان انسانی را نجات دهد که قرآن در این باره می‌فرماید: «وَمَنْ خِيَاها فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعاً»، «و هر کس شخصی را زنده بدارد مثل این است که همه مردم را زنده داشته است». این درست اما، معمولاً علوم دیگر اهداف دنیوی دارد و تحصیل برخی از آنها از باب واجب کفایی لازم است.

اما علوم اشرف و افضل که تحصیل آنها لازم است: اصول عقاید، اخلاق و فقه می‌باشد. هر یک از این علوم، مطابق یکی از مراحل وجودی انسان است. انسان دارای سه مرحله وجودی است. فضیلت انسان بر دیگر موجودات این است که علاوه بر روح نباتی و حیوانی، دارای روح انسانی که همان قوه عاقله است، می‌باشد. نطفه در رحم مادر به علقه، مضغه و عظام که روح نباتی است، می‌رسد و تا چهار ماه مانند گیاه رشد و نمو می‌کند. پس از چهار ماه، اولین ادراک حسی را که لامسه است بدست می‌آورد. سپس متکامل‌تر شده و دیگر ادراکات جزئی چون سایر حیوانات، در او پیدا می‌شود. تا اینکه متولد می‌شود، اما هنوز به مرحله عقل نرسیده و تنها تفاوتش با حیوان‌های دیگر این است که استعداد رسیدن به مرحله تعقل را

دارد، استعدادی که دیگر حیوانات ندارند. سپس دیگر ادراکات، مانند احساسات و عواطف، در او پیدا شده و به مرحله عقل و تمیز می‌رسد و معمولاً وقتی بالغ شد، در سن پانزده سالگی، قدرت تمیزش بیشتر می‌شود و آن زمان است که به حد تکلیف می‌رسد و روز به روز تعقلش افزایش می‌یابد که گفته می‌شود در ۴۰ سالگی کامل می‌شود. انسان وقتی به مرحله کمال رسید، سه مرحله وجودی دارد: ۱- مرحله عقل و تفکر که با آن با دیگر موجودات به ویژه حیوانات متفاوت می‌شود. ۲- مرحله احساسات، غرائز، عواطف و امیال که در این مرحله تا حدی حیوانات هم دارای ادراکات جزئی از جمله: احساس، غریزه، عواطف و امیال هستند. برای همین شما می‌بینید حیوانات هم فرزند خویش را دوست دارند، گاه غمگین می‌شوند و غرائز شهوی و غضبی و امیال آنها ظهور و بروز دارد. ۳- مرحله اعضاء و جوارح. دو مرحله اخیر را، مرحله اول - یعنی عقل و تفکر - تحت کنترل و اراده خود قرار می‌دهد و معیار مکلف بودن انسان همان مرحله اول است و چون حیوانات فاقد عقل هستند تکلیف ندارند.

دین برای کنترل، تنظیم و تکامل هر سه مرحله، علوم را در خود جای داده که بر همین اساس، دین از همین سه بخش تشکیل می‌شود:

۱. اصول عقاید؛ علم به خدا و صفات او، معرفت ملائک واسطه فیض، پیامبران (ص)، امامان (ع)، معاد و در یک کلام: علم به امور واقعی و حقایق عالم هستی، از خدا گرفته تا معاد. این علم مربوط به قوه عاقله است که مرحله کامله و اعلائی وجود انسان است به آن «علم اصول عقاید» می‌گویند.

۲. علم اخلاق؛ مرحله متوسط وجود انسان غرایز و امیال است، «علم اخلاق» برای تنظیم و مدیریت این مرحله است تا انسان را از رذائل

نفسانی دور ساخته، و به فضائل و معارف زینت دهد. حیوانات هم تا حدی از حب، بغض، عاطفه و عشق بهره دارند اما چون فاقد عقل‌اند، تکلیفی متوجه آنها نیست. اما انسان به واسطه علم اخلاق، امیال و غرائز خدادادی را سامان دهی می‌کند.

۳. علم فقه؛ مرحله پائین‌تر، مرحله اعضاء و جوارح است. اعضاء و جوارح انسان هم نیاز به کنترل، تنظیم و تکامل دارند. علمی که عهده‌دار این مرحله وجودی انسان است، علم فقه است که شاماً:

و تقریر معصوم (ع) است، که از منابع فقه هستند. در همین باره، روایتی از پیامبر (ص) نقل شده است که روزی وارد مسجد شدند. دیدند مردم اطراف شخصی گرد آمده‌اند و می‌گفتند: «فلان رجل عالمه، عالم نسابه»، فلان شخص را دانشمندی می‌دانستند که به علم انساب عرب آشنایی دارد و این راه، فضیلت برای او محسوب می‌کردند و به او لقب عالمه داده بودند. پیامبر (ص) در مقابله فرمودند: «أَنَا الْعَلَمُ ثَلَاثَةٌ:

انسان وقتی به مرحله کمال رسید، سه مرحله وجودی دارد: ۱- مرحله عقل و تفکر که با آن با دیگر موجودات به ویژه حیوانات متفاوت می‌شود. ۲- مرحله احساسات، غرائز، عواطف و امیال که در این مرحله تا حدی حیوانات هم دارای ادراکات جزئی از جمله: احساس، غریزه، عواطف و امیال هستند. برای همین شما می‌بینید حیوانات هم فرزند خویش را دوست دارند، گاه غمگین می‌شوند و غرائز شهوی و غضبی و امیال آنها ظهور و بروز دارد.

۳. مرحله اعضاء و جوارح

دو مرحله اخیر را، مرحله اول - یعنی عقل و تفکر - تحت کنترل و اراده خود قرار می‌دهد و معیار مکلف بودن انسان همان مرحله اول است، و چون حیوانات فاقد عقل هستند تکلیف ندارند. دین برای کنترل، تنظیم و تکامل هر سه مرحله، علوم را در خود جای داده است.

آیة مُحَكَّمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سَنَةٌ قَائِمَةٌ»، که به ترتیب: به اصول عقاید، اخلاق، و سنت - که همان قول، فعل و تقریر معصوم است، و از منابع فقهاند - اشاره دارد. بنابراین روایت، علوم لازم‌التعلیم این سه علم است و دیگر علوم و حرفه‌ها واجب کفایی است که به واسطه آنها نیازهای دنیوی جوامع بشری برطرف می‌گردند.

تفاوت میان علوم سه‌گانه

نکته‌ای که لازم است گفته شود اینکه: این علوم اجمالاً لازم‌التعلیم هستند اما در کیفیت متفاوتند: «علم عقاید و اخلاق» استدلالی بوده و تقلیدی نیستند؛ چون مفاهیم آن دو، برای فطرت‌های الهی قابل

حلال، حرام، واجبات، مستحبات، مکروهات و مباحات است که توسط اعضاء و جوارح انسان چون دست و پا، چشم و گوش صادر می‌شود.

شاید آیه شریفه: (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) اشاره به همین سه علم باشد یعنی: (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ)، همان آیات تکوین که انسان به واسطه آن، خدا و صفاتش را می‌شناسد که مربوط به اصول عقاید است، و (يُزَكِّيهِمْ) همان تزکیه نفس است که مربوط به علم اخلاق است و (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)، که منظور از حکمت و کتاب، همان کتاب خدا و سنت یعنی: قول، فعل

درک و فهم است و از این جهت استدلال پذیرند.

به بیان دیگر، در عقاید و اخلاق، اعتماد و اتکا به حکم عقل است، و اگر از سوی خدا و پیامبر(ص) هم بیاناتی آمده است، همگی ارشاد به حکم عقل است، چونکه بنای عقلاء بر این استوار است که توحید از شرک برتر است؛ یا در اخلاق، تواضع را برتر از کبر می‌دانند. اما در «علم فقه» چون دامنه‌اش وسیع، و قابل فهم برای همگی نیست، می‌توانند مسایل آن را از مجتهدی که صاحب فتوا و شرایط است فراگیرند.

درباره دلیل لزوم مراجعه به مجتهدین، ادله نقلی وجود دارد چنانچه می‌فرماید: «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِذِيْنِهِ مَخَالِفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعُلَمَاءِ أَنْ يُقْلَدُوهُ»، که نظر مرجع تقلید را برای مقلدان از روی تعبد حجت می‌داند. اگر این دست ادله نقلی را پذیرا نباشیم، حداقل، سیره عقلا در اینجا ملاک است؛ چون عقلا می‌گویند: اگر کسی در رشته‌ای متخصص نباشد می‌باید به دیگری که متخصص و خبیر آن فن و رشته و مورد اطمینان است، مراجعه نماید. این وثوق و اطمینان بسیار مهم است چنانچه شما به پزشک متخصصی که به وی وثوق ندارید مراجعه نمی‌کنید به ویژه اگر در امور مهم باشد، مثلاً می‌خواهید چشم خود را عمل جراحی کنید؛ بنابراین در این مورد و موارد مثل آن که چاقوی تشریح در میان است بدن خود را به دست هرکس نمی‌دهید مگر اینکه مرض‌های جزئی باشد، مثلاً یک سرما خوردگی مختصر با یک داروی معمولی طبابت می‌شود. اما احکام و امور شرعی همه‌اش از امور مهمه است، و اگر ملاک ما برای رجوع به متخصص در فقه، «بنای عقلاء» باشد، باید دقت کنیم که عقلاء هنگامی به کسی مراجعه می‌کنند که مورد وثوق، آفقه و

اصول تعلم و یادگیری:

الف: تهذیب قبل از یادگیری. انسان متعلم باید از رذائل اخلاقی، شهوت‌ها، هوای نفس و ابناء دنیا دوری گزیند که در حقیقت اینها آفت است.

ب: یادگیری برای خدا. دیگر اینکه، آنچه یاد می‌گیری برای مجرد تقرب الی الله باشد که بزرگ‌ترین عبادت همین است، وقتی برای او علم را فرامی‌گیری تو را دوست می‌دارد.

ج: علم برای عمل. از دیگر خصوصیات متعلم اینک: آنچه را فهمیدی و به آن پی‌بردی و آگاه شدی، عمل کنی. اندوخته‌ها را برف انبار نکن.

د. خضوع در برابر استاد. خضوع در مقابل استاد از دیگر آدابی

است که متعلم باید رعایت کند. رعایت ادب و احترام استاد از شرایط مهم یادگیری است.

هد اجتناب از زورگویی و تندخویی. از دوران طلبگی و جوانی حدیثی را که سندش صحیح اعلائی است حفظ کردم. حدیث خوبی است، معاویه بن وهب از امام صادق(ع) نقل کرده است که امام می‌فرمایند: «طلب علم کنید، و آن را زینت دهید به حلم و وقار و عصبانی و تند مزاج نباشید». وقتی در جامعه با مردم برخورد می‌کنید اگر بنا باشد تند خوبی پیشه کنید مردم از اطراف شما پراکنده خواهند شد.

همین، همیشه به عزیزان سفارش کرده و می‌کنم که حتی المقدور در عین درس خواندن از تدریس غافل نشوید؛ چه اشکال دارد حتی یک شاگرد داشته باشید. به تدریس

اعلم باشد و در ابواب فقه زحمت فراوان کشیده باشد. در اینجا تعبد معنی ندارد و عقلاء به تعبد اهمیت نمی‌دهند و اگر نظری خلاف واقع باشد عمل نمی‌کنند چون تنها اطمینان و وثوق برای آنها حجت است.

آداب تعلیم و اخلاق استاد

الف: اخلاص در تعلیم؛ استاد هدفش از آموزش و یاد دادن چه باید باشد؟ اگر هدفش انگیزه‌های مادی و دنیوی باشد، یا هدفش شهرت و آوازه میان مردم باشد همین برایش می‌ماند که ماندگار نیست چون با دنیای فانی نمی‌توان معامله کرد. ولی اگر قصدش شهرت، پول و مقام نباشد، ثواب‌های او ابدی است، چون اگر حتی یک کلمه به یک شاگردی یاد داد او هم به دیگری، دیگری هم به دیگری و همین‌طور ادامه یافت، هرچه ثواب برای افرادی که از این اندوخته علمی استفاده کردند، او هم در ثواب واسطه‌ها که این علم را به دیگران منتقل می‌کنند شریک است. برای

اهمیت بدهید که اجر و ثواب آن بدون حد و حصر است.

ب: خیرخواهی و مهربانی نسبت به شاگرد؛ خیرخواهی، مهربانی، دلسوزی و تعدی نکردن، از دیگر صفات استاد است. مطالب را در حد و توان شاگرد و آنچه درک می‌کند و برایش قابل فهم است یادش بدهد با عبارت سخت، پیچیده و مقلق نمی‌توان چیزی به دیگران آموزش داد. به اندازه فهم شاگرد مطالب را بگوئید. اگر اشکال بی‌موردی کرد بگوئید: عزیزم، جانم! اشکال تو وارد نیست نه اینکه تندی کنی و خشونت به خرج بدهی!

ج: رعایت ظرفیت شاگرد؛ «علم را از اهلش بخل نکن و به ناهل نگو!» اگر دیدی کسی درک و فهم و ذوق دارد، علمت را به او یاد بده و بخیل نباش با انتشار علم چیزی از تو کم نخواهد شد. اگر کسی درک کمی از مسایلی دارد و در ابوابی از علم که ذوق خاص لازم دارد، اهلش نیست، لازم نیست چنین ابوابی را به او درس بدهی! مانند درک مسائل فلسفی که اگر کسی ذوق خاص آن را نداشته باشد؛ برایش قابل هضم





نیست و ضررش از نفع آن بیشتر است و موجب سوء استفاده از آن خواهد شد.

یک خاطره

در همین باره یادم هست زمانی در یکی از شبستانهای مسجد امام حسن عسگری (ع) قم، درس منظومه می‌گفتم و حدود چهار صد نفر در آن شرکت می‌کردند. برایم درس گفتن خیلی روان شده بود، به دو دقیقه از بالا تا پایین صفحه را نگاه می‌کردم و برای تدریس می‌رفتم و همه مطالب درس را از خارج می‌گفتم.

مرحوم علامه طباطبایی هم اسفار می‌گفتند، که این دو درس از درس‌های معروف فلسفه حوزه بود البته دیگران هم درس فلسفه داشتند. روزی از طرف آقای بروجردی پیغام آوردند که شما دیگر منظومه نگو! وقتی دلیل آن را از ایشان سوال کردم ایشان فرمودند: می‌دانم فلسفه خوب است، من خودم هم در اصفهان فلسفه خوانده‌ام ولی نمی‌دانید از مشهد چقدر به ما فشار می‌آورند! معروف است که حوزه مشهد با فلسفه مخالف است. آیت الله بروجردی می‌فرمودند: بعضی‌ها مسائل فلسفه را خوب درک نمی‌کنند و فکرشان منحرف می‌شود من خودم در اصفهان دیدم که یک طلبه‌ای از درس فلسفه آخوند کاشی که آمد گفت: من الآن یک تکه خدا هستم! برای اینکه حقیقت وجود یکی است، من هم که وجود دارم پس من هم یک تکه از خدایم! آقای بروجردی می‌گفتند: کسانی که نمی‌فهمند آن وقت نتیجه عکس می‌دهد؛ فلسفه باید باشد اما، برای افراد خاص که درک آن مسائل را دارند. در همین باره یکی از آقایان خیلی محترم در فیضیه می‌گفت: فلاسفه خدا را جسم می‌دانند ولی به ما نمی‌گویند و از ما مخفی می‌کنند به او گفتم: از کجا چنین می‌گویند؟ گفت: چون فلاسفه میان علت و معلول سنخیت قائل هستند پس

خدا که علت است جسم است چون ما که معلول او هستیم جسم هستیم، پس آنها خدا را جسم می‌دانند! این جور قضاوت‌ها درباره فلسفه ناشی از ذوق فلسفی نداشتن و عدم درک مباحث طرح شده است. ما چون

پاسخ را می‌دانید ولی او قابل نیست پاسخ بگیرد] و در قلب طرف مقابل ایجاد شک می‌شود اما وقتی گفتی نمی‌دانم، دیگر سوال کننده تو را متهم نمی‌کند که پس او می‌داند ولی من قابلیت ندارم.

آداب تعلیم و اخلاق استاد:

الف: اخلاص در تعلیم؛ استاد هدفش از آموزش و یاد دادن چه باید باشد؟ اگر هدفش انگیزه‌های مادی و دنیوی باشد، یا هدفش شهرت و آوازه میان مردم باشد همین برایش می‌ماند که ماندگار نیست چون با دنیای فانی نمی‌توان معامله کرد.

ب: خیرخواهی و مهربانی نسبت به شاگرد؛ خیرخواهی، مهربانی، دلسوزی و تعدی نکردن، از دیگر صفات استاد است.

ج: رعایت ظرفیت شاگرد؛ «علم را از اهلش بخل نکن و به نااهل نگو!» اگر دیدی کسی درک و فهم و ذوق دارد، علمت را به او یاد بده و بخیل نباش با انتشار علم چیزی از تو کم نخواهد شد. اگر کسی درک کمی از مسایلی دارد و در ابوابی از علم که ذوق خاص لازم دارد، اهلش نیست، لازم نیست چنین ابوابی را به او درس بدهی!

یادگیری "ç" الله است، دوری از هوای نفس و کسب بصیرت و بینایی است. انسان غرق شده در شهوت‌ها و هواهای نفسانی، مانند حوض آب متعفن است که هرچه آب زلال بر سرش اضافه کنید، آن آب زلال هم متعفن می‌شود؛ پس باید اول آنها را تخلیه و سپس آب زلال جایگزین کرد، «اول تخلیه سپس تحلیه!» آدم بد طینت و شر اگر اصلاح نشده، عالم شود، ظلم، مکر و حیله‌اش بیشتر خواهد شد و علم وسیله‌ای می‌شود در دست او برای ظلم و تعدی به هم‌نوعان و کم‌کم این علم و دانش، به جای نورانیت و روشنایی، برای انسان حجاب بزرگ‌تری است که به جای جهل خواهد نشست و ضررش از جهل بیشتر است.

ب: یادگیری برای خدا. دیگر

اینکه، آنچه یاد می‌گیری برای مجرد تقرب الی الله باشد که بزرگ‌ترین عبادت همین است، وقتی برای او علم را فرامی‌گیری تو را دوست می‌دارد. یادگیری برای خدا یعنی هم خودت از علم بهره‌بری و هم جامعه از علم تو استفاده کنند. نه اینکه بخواهی علم یادگیری تا دیگران را محکوم کنی، یا به آنها مباحثات و فخر بفروشی، یا بخواهی با علم به مکر و حیله‌ات بیفزایی، یا به دنبال مقام و مال دنیا باشی! که اگر هدف و انگیزه‌ات اینهاست، نیاموزی بهتر است، جاهل باشی بهتر است چون سوء استفاده از علم نمی‌کنی! در همین باره امام باقر(ع) می‌فرماید: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُصَرِّفَ بِهِ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»، «کسی که علم می‌اندوزد تا با آن به دانشمندان مباحثات و فخر فروشد، یا خودش را بواسطه آن نزد نادانان مطرح کند، یا مردم را به خودش متوجه کند، جایگاهش در آتش است.»

آداب تَعَلُّم و یادگیری

پس از آنکه درباره اهمیت، و ارزش علم و دانش، آیات و روایاتی را ذکر کردیم به آدابی از یادگیری و یاد دادن می‌پردازیم. یاد گرفتن آدابی دارد از جمله:

الف: تهذیب قبل از یادگیری. انسان متعلم باید از رذائل اخلاقی، شهوت‌ها، هوای نفس و ابناء دنیا دوری گزیند که در حقیقت اینها آفت است. اگر این آفات برطرف نشد، اگر علمی هم یاد گرفت، عالم و دانشمند واقعی نیست؛ بزرگان گویند: شبکیه چشم انسان اگر آفت داشته باشد، گرچه نور خورشید به اجسام بتابد اما او نخواهد دید. به همین اندازه اگر انسان بصیرت روحی نداشته و از نظر روحی آدم شهوانی و دنیاپرستی باشد، تعلمش واقعی نیست، شیطنت است! او چون ناکسی است که از علم سوء استفاده کرده، به مردم ظلم و اذیت می‌کند:

تیغ دادن در کف زنگی مست
به که افتد علم را ناکس بدست
پس اولین مرحله دانایی و

موضوع بحثمان نیست، نمی‌خواهیم در باره وحدت وجود بحث کنیم، آقایان خودشان باید به کتب فلسفی مراجعه کنند.

د: اعتراف به ندانستن! استاد باید آنچه را می‌داند بگوید و آنچه را بلد نیست بگوید نمی‌دانم! بالاخره انسان همیشه مجهولاتش بیشتر از معلوماتش است، خلاف واقع به دانش‌آموزان نگوئید. آقایان اهل منبر هم توجه کنند اگر از شما سوالی کردند و نمی‌دانید، صاف و پوست کنده بگویید: «نمی‌دانم»، بگویید: باید مراجعه کنم حتی نگوئید: «الله اعلم!» با این ژست گرفتن‌ها، خودتان را دانا نشان ندهید.

از امام صادق(ع) نقل شده که می‌فرماید: «إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُ، فَلْيَقُلْ: لَا أَدْرِي وَلَا يَقُلْ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَيُوقَعُ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكًّا وَ إِذَا قَالَ الْمَسْئُولُ: لَا أَدْرِي، فَلَا يَتَهَمُهُ السَّائِلُ»، اگر از شما سوال کردند و پاسخ آن را نمی‌دانید نگوئید: الله اعلم! یعنی: خدا عالم‌تر است، وقتی اینگونه گفتی، [این تلقی برای پرسش کننده می‌شود که شما



گروه‌های سه گانه طالبین علم از نگاه امام صادق(ع)

امام صادق(ع) بر اساس حدیثی، طالبین علم را به سه گروه تقسیم کرده و می‌فرماید: «فأعرفهم بأعيانهم و صفاتهم» پس بشناس آنها را به عین و صفاتشان. این سه گروه:

۱- گروهی علم را یاد می‌گیرند تا آن را خرج نادانی، مجادله، زورگویی و قدرت‌نمایی خویش کنند. ۲- گروهی برای برتری جویی، خدعه و چیره شدن بر دیگران علم می‌آموزند. ۳- گروه دیگر علم را برای درک و فهم و تعقل یاد می‌گیرند چون ذاتاً برای علم و دانش ارزش قائل‌اند.

اما گروه اول: افرادی هستند که قصدشان اذیت و آزار دیگران است، دیگران را با هوچی‌گری از میدان به در می‌کنند، خوب حرف می‌زنند اما نه حرف خوب! برای خودنمایی و شکست دیگران، به ظاهر خود را دوستدار علم و اندیشه جا می‌زنند حرف‌های خوبی هم می‌گویند ولی اهلش نیستند، خود را به صفت خشوع و خضوع می‌بندند ولی در باطن، ترس از خدا ندارند. خداوند، بینی این گونه آدم‌ها را به خاک بمالد و سینه‌شان را قطع، و هلاک کند.

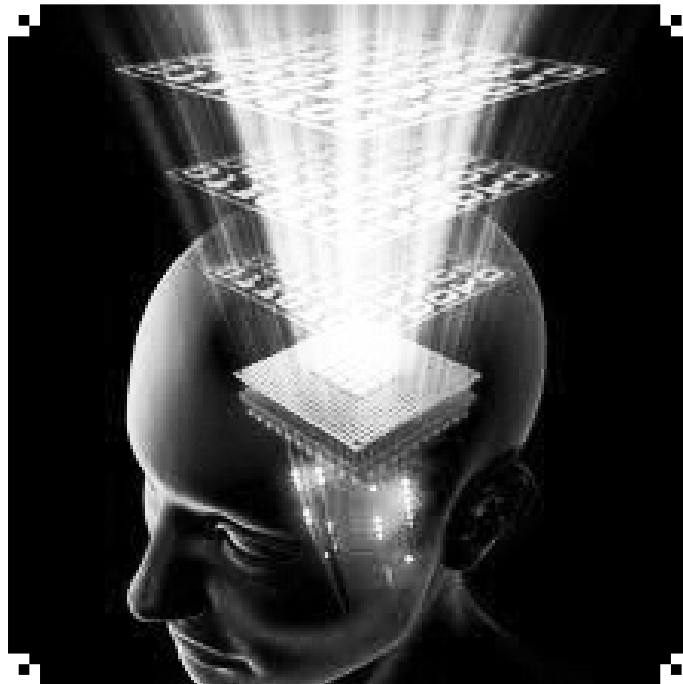
اما گروه دوم: افرادی هستند که در جامعه به دنبال فساد، خدعه، نیرنگ، و تملق‌اند و همیشه خوی برتری جویی دارند. در مقابل افراد صاحب مکتب و مال، تواضع می‌کنند تا پولی از آنها به جیب زنند و شیرینی مال اعطایی از سوی آنها را خوب هضم کنند، این صنف آدم‌ها دین خود را خرد می‌کنند. خداوند آوازه و خبر آنها را کور کرده تا معروف و مشهور نشوند و در جامعه جایگاهی پیدا نکنند و گوشه‌ای منزوی شوند که نتوانند آقایی کنند.

اما گروه سوم: که همان صاحبان فقه، فهم و تعقل‌اند؛ این صنف از فراگیران علم و دانش سرشان در لاک خودشان است، محزون و شب

زنده دارند، نمی‌خواهند به مردم آقایی و فخر بفروشند، به دین خدا عمل می‌کنند حال آنکه ترس از خدا دارند و ذاتاً ترسناک‌اند، و از او وحشت دارند. همیشه دعوت به

این کلام طنزگونه این است که پس علمش از ما و عملش از مردم! در حالی که این درست نیست.

درباره لزوم، آثار و خواص عمل کردن یا نکردن به علم، روایات



بسیاری وارد شده است که ما به طور خلاصه محتوای برخی را متذکر می‌شویم؛

۱. از پیامبر اکرم(ص) نقل شده: «کسی که به علمش عمل کند، در عوض، خدا آنچه را او نمی‌داند به او یاد می‌دهد.» یعنی عمل به علم، مقدمه برای فراگیری بیشتر خواهد شد.

۲. در نقلی از امام صادق(ع) آمده: «علم و عمل قرین یکدیگرند، کسی که عمل کند می‌داند، و هر کس بداند عمل می‌کند و هر دو به یکدیگر دعوت می‌کنند، علم عمل را، و عمل علم را صدا می‌کند، اگر عمل دنبال علم آمد که خوب، و الا، علم از انسان کوچ می‌کند.»

۳. از امام سجّاد(ع) نقل شده: «در انجیل آمده است: تا زمانی که به آنچه می‌دانید عمل نکرده‌اید طلب نکنید علم آنچه را که نمی‌دانید. [اگر عمل نکردید به آنچه می‌دانید و نمی‌توانید به آنچه می‌دانید عمل

حق کرده - یا دعا می‌کنند - نسبت به دیگران، عطف و مهربان‌اند، به اصلاح امور خود مشغول‌اند و در کار دیگران دخالت ندارند، مردم شناس هم هستند، با احتیاط نسبت به نزدیکان و افراد مورد وثوق رفتار می‌کنند که نکند آنها حيله‌ای به او بزنند، [بدبینی ندارند ولی احتیاط‌کارند تا نکند دیگران از رفاقت و وثاقت آنان سوء استفاده کرده مطلبی را به آنها القاء کنند]، خداوند ستون این دسته عالمان را محکم، جاپایشان را در جامعه مستحکم گردانده و روز قیامت امان و امنیت به آنها عطا کند.

ج: علم برای عمل. از دیگر خصوصیات متعلم اینک: آنچه را فهمیدی و به آن پی بردی و آگاه شدی، عمل کنی. اندوخته‌ها را برف انبار نکن. خدا رحمت کند یکی از آقایان به شوخی می‌گفت: «مردم به ما می‌گویند اهل علم، آیا تا به حال دیده‌اید بگویند اهل عمل!» معنی

کنید، نمی‌خواهد به دنبال افزایش علوم دیگر باشید. اول آنچه یاد گرفتید عمل کنید، سپس به دنبال مابقی باشید، اگر به علم و دانش عمل نشود کفر صاحبش بیشتر می‌شود، چون دچار شک و تردید شده] و جز دوری از خدا چیزی نصیب او نمی‌شود.»

۴. از امیرالمؤمنین(ع) نقل است که پیامبر اکرم(ص) ضمن کلماتی فرمودند: «دانشمندان دو دسته‌اند: یک دسته به علمشان عمل می‌کنند که اهل نجات هستند. دسته دیگر عالمانی هستند که مقام علمی دارند ولی به آن عمل نمی‌کنند که اهل هلاکت‌اند؛ و اهل جهنم از بوی گند عالمی که علم را برای دنیایش آموخته و به آن عمل نکرده است، در عذابند. و کسانی بیشتر در روز قیامت حسرت می‌خورند که مردم را به سوی خدا دعوت کرده‌اند و مردم اجابت کرده، نجات یافتند، اما خودشان عمل نکرده و حالا حسرت می‌خورند؛ آنها به دنبال هوای نفس بوده و آرزوهای دور و دراز. و اما تبعیت کردن از هوای نفس انسان را از حق باز می‌دارد و طول امل - آرزوهای دور و دراز - آخرت را به فراموشی می‌اندازد.»

د. خضوع در برابر استاد. خضوع در مقابل استاد از دیگر آداب است که متعلم باید رعایت کند. رعایت ادب و احترام استاد از شرایط مهم یادگیری است. اگر جایی هم می‌خواهد با استاد مباحثه کند یا اشتباهش را متذکر شود، بایستی با رعایت ادب باشد. واقعاً شاگرد باید از صمیم قلب استادش را دوست بدارد و توجه داشته باشد که استاد حق پدری و حق حیات معنوی برگردن او دارد. در حدیثی می‌فرماید: «الآباء ثلاثة: أبٌ و لَدک، أبٌ و زوجک و أبٌ عَلمک» یعنی پدران سه قسم‌اند: پدری که از نسل او زائیده شدی، پدری که برایت زن می‌گیرد، و پدری که به شما تعلیم می‌کند. به همان اندازه که پدر انسان



اجتهاد از دیدگاه شیعه و سنی

به مناسبت بحث اظهار نظر بدون علم، مباحثی مطرح است و آن اینکه اهل سنت هم به دنبال اجتهاد هستند ولی اجتهاد آنها غیر از اجتهاد مصلح میان فقهای شیعه است. حنفی‌ها می‌گویند: اگر جایی دلیل نداشتیم بر اساس استحسان فتوا می‌دهیم. دلیل آنها حدیثی است از پیامبر (ص) که وقتی می‌خواستند معاذ بن جبل را به یمن اعزام کنند سوال کردند: بر چه اساسی حکم کرده و فتوا می‌دهی؟ معاذ در پاسخ گفت: کتاب خدا، و اگر نبود سنت. سپس پیامبر (ص) سوال کردند: اگر در جایی از کتاب و سنت نظری ذکر نشده بود چه می‌کنی؟ معاذ گفت: اجتهاد رأیی و لایالی، یعنی به رأی و نظر خودم - بر اساس استحسان یا قیاس - عمل خواهم کرد و پروایی ندارم! اگر فقیهی بر اساس کتاب خدا یا سنت و حکم عقل قطعی فتوایی بدهد رأی و نظر و این نوع اجتهاد مذموم نیست، بر خلاف اخباریون که اجتهاد را مذموم می‌دانند و روایاتی هم ذکر می‌کنند که در آنها اجتهاد مذمت شده، حال آنکه موضوع این اخبار اجتهاد اهل سنت است، که اساسش همان روایت معاذ بن جبل می‌باشد و بر همین اساس به حنفیه می‌گویند: «اصحاب الرأی».

درباره مذمت فتوا دادن به رأی، که ناشی از کتاب، سنت و دلیل قطعی عقل نباشد، روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَ خِصْلَتَيْنِ فَفِيهِمَا هَلَكٌ مَنْ هَلَكَ إِيَّاكَ أَنْ تَفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تُدِينَ بِمَا لَا تَعْلَمُ»، «از دو خصلت حذر کن و بپرهیز که در آن دو هلاکت است یکی: فتوا دادن به رأی خودت، و دیگری اعتقاد پیدا کردن به چیزی که نمی‌دانی، و چیزی را که به آن علم و اعتقاد نداری به آن متدین نشو و جزء دین حساب مکن». روایت دیگری می‌خوانم و از علما و روحانیون می‌خواهم به آن دقت فرمایند: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لِحِقَهُ وَزُرٌّ مِنْ عَمَلٍ بُغْتِيَاءَ»، «کسی که به آنچه علم ندارد و هدایت نشده فتوا دهد، ملائک رحمت و عذاب، او را لعنت می‌کنند و گناه کسانی که به فتوای او عمل کرده‌اند به او ملحق می‌شود و گناه آنها برگردن اوست».



باطلکم بحقکم»، یعنی از آن سنخ علمایی نباشید که با جلال و جبروت، راه می‌روند و می‌خواهند با زور و جباریت در میان مردم جا افتند که اگر این جور می‌شد ارزش علمتان از بین می‌رود و اخلاق باطل، حق را - که همان علم است - از بین می‌برد. خدا هم به پیامبر (ص) فرموده است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»، «پس به سبب رحمت خداوند با آنان نرم‌خو شده‌ای و اگر درشت‌خو و سنگدل بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند» بعد می‌فرماید: با این مردم مشورت کن تا اتحاد میان شما بیشتر شود، با رحمت، عطف و مشورت، حکومت کن، نه با زور و قدرت نمایی. خداوند به موسی و هارون وقتی عازم بارگاه فرعون بودند فرمود: «وَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِيَنَّا»، حتی سراغ فرعون هم که می‌روید نرم‌خو باشید، شاید او متذکر شده بترسد. عرض کردم این حدیث را از جوانی حفظ کردم. حدیث را حفظ کنید و به آن عمل کنید.

خلاصه مطلب تا اینجا این شد که؛ متعلم و فراگیرنده علم و دانش‌آموز، اول باید خودش را از اخلاق زشت تخلیه و پاک کند، سپس به سراغ یادگیری برود. چون اگر لوح نفس را پاک و مجرد از نقش‌های پست نکرد، انوار علم و حکمت بر دلش نخواهد تابید و نورانیت حاصل نخواهد شد و فیض‌هایی که از عالم غیب و مجردات می‌تابد، بر او اثر ندارد و از آن اشراقات نورانیتی برای او حاصل نمی‌شود چون از اخلاق زشت و ذمائم آن تهی و خالی نشده است.

که حق حیات مادی بر گردن تو دارد، استاد تو هم حق پدری دارد، چرا که به تو حیات معنوی می‌بخشد. اگر شاگرد به استادش محبت ورزد و به او احترام بگذارد، برکاتی به او خواهد رسید. همان‌گونه که احترام به پدر و مادر سفارش شده، درباره استاد همین‌گونه است چون او ارزش را، که علم و دانش است به انسان می‌آموزد. او پدر روحانی انسان محسوب شده و چه بسا ارزشش از پدری که او را به وجود آورده یا مقدمات ازدواجش را فراهم کرده، بیشتر باشد.

هذ اجتناب از زورگویی و تندخویی. از دوران طلبگی و جوانی، حدیثی را که سندش صحیح اعلایی است حفظ کردم، حدیث خوبی است، معاویه بن وهب از امام صادق (ع) نقل کرده است که امام می‌فرمایند: «طلب علم کنید، و آن را زینت دهید به حلم و وقار و عصبانی و تند مزاج نباشید». وقتی در جامعه با مردم برخورد می‌کنید اگر بنا باشد تندخویی پیشه کنید مردم از اطراف شما پراکنده خواهند شد. وقار و سنگین بودن هم در عین حلم و بردباری لازم است. و سپس می‌فرماید: «وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ»، اینجا دو گونه تواضع را بیان کرده؛ اول: تواضع استاد در مقابل شاگرد؛ استاد باید به شاگردانش شخصیت بدهد و برای آنها ارزش قائل شود. اگر استاد به شاگرد تواضع کرد، خواهی نخواهی شاگرد هم برای علم استاد ارزش قائل خواهد شد. پس از آن می‌فرماید: شاگرد در مقابل استاد تواضع به خرج دهد، که محل شاهد ما همین است. بعد می‌فرماید: «وَلَا تُكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذَهِبَ





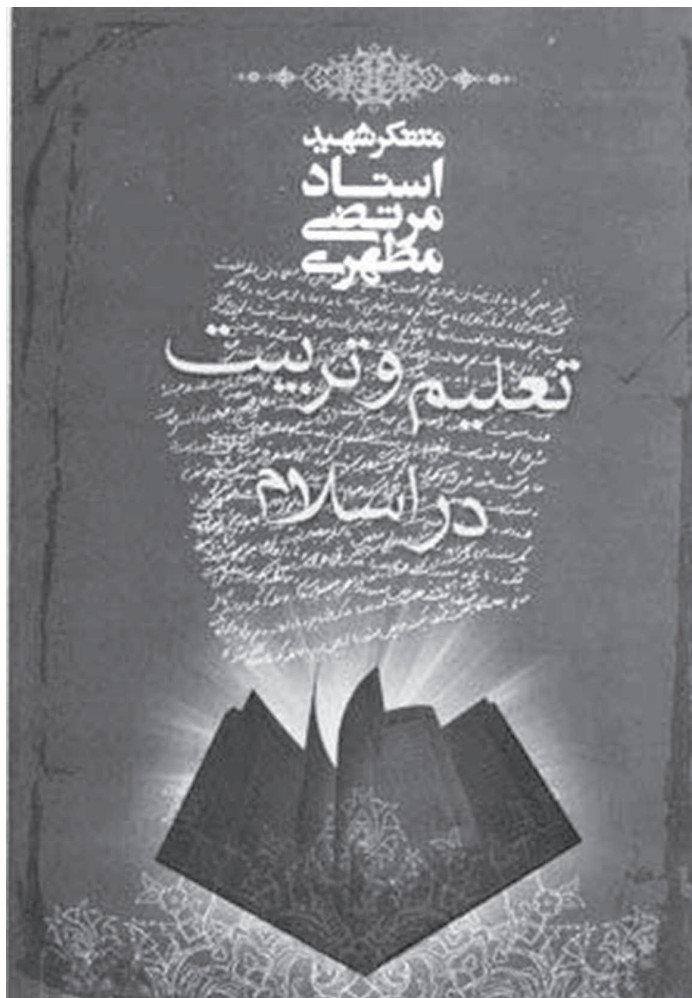
تعلیم و تربیت از دیدگاه استاد شهید مرتضی مطهری

(برداشتی از کتاب تعلیم و تربیت در اسلام)

استعدادهای درونی است که بالقوه در انسان وجود دارد و به همین سبب تربیت باید تابع فطرت انسان باشد.

پرورش عقل

از دیدگاه استاد، مهم‌ترین مسأله تعلیم و تربیت، پرورش عقل است. علم است. در تعلیم صرف آموزش مهم نیست بلکه معلم باید علاوه بر آموزش دانش آموز، نیروی فکر و استدلال او را نیز پرورش دهد. در تعلیم و تربیت باید مجال فکر کردن به دانش آموز داده شود و وی ترغیب به تفکر گردد. استاد مطهری در اینجا به نکته جالبی اشاره می‌کند که در تعلیم و تربیت این‌که کسی نزد استادان زیادی تلمذ کند ولی فاقد قوه استدلال و تحلیل باشد امر مطلوبی نیست؛ ذهن نباید تنها به انبانی از اطلاعات تبدیل شود. نکته دیگر این است که در اسلام، علم‌آموزی مختص مردان نیست بلکه زنان نیز باید به دنبال این وظیفه باشند. شهید مطهری سپس به شاخصه‌های عقل‌گرایی و پرورش عقل می‌پردازد که عبارتند از: عاقبت‌بینی عقل که در تربیت اسلامی نیز بر این مسأله تأکید شده که باید همیشه عواقب کار را در نظر گرفت؛ دیگر این‌که انسان عاقل خود را تابع عادات اجتماعی نمی‌کند. در قرآن نیز کسانی که تنها دلیل‌شان پیروی و تقلید از گذشتگان است مذمت شده‌اند. ایشان پیروی نکردن از اکثریت در بسیاری از مسائل علمی، اجتماعی و تاثیر نگرفتن از قضاوت دیگران را از نشانه‌های تعقل و اندیشیدن می‌داند. نکته مهم دیگری که استاد



صنعت باشد که در آن انسان مثل یک شیء فرض شده که می‌بایست به جهت منظورهای خاص ساخته شود؛ و دیگر این‌که تعلیم و تربیت در خدمت انسان باشد و هدف از آن سعادت‌مند کردن نوع انسان است. در اسلام هم به اصالت فرد و هم به اصالت جامعه توجه شده است. اسلام برخلاف مکاتب دیگر، تنها به یکی از جنبه‌های فردی و یا اجتماعی انسان نپرداخته است بلکه اصلاح جامعه را در گروهی اصلاح فرد می‌داند. هدف از تربیت به فعلیت در آوردن و پروراندن

هدف ابتدایی از تعلیم و تربیت

شهید مطهری در ابتدا این مطلب را عنوان می‌کند که هدف از تعلیم و تربیت ساختن افراد جامعه انسانی است. ایشان ساختن افراد را به دو گونه تصویر می‌کند: اول این‌که تربیت در واقع نوعی

علی بدیعی

(محصل حوزه و دانشگاه)

مقدمه

.....

(-) €

...f...#...%Š<Œ

ŽŠ ' - (†€ - :f: # ...Š

Œ † —%o%~<

<š Šš <Œ

> • %o œ (- <Œ %o

Ÿ ^< Ÿ € Œ .<™

Œ ^ Š %o

iϕ £ ¤ ¥

•• | • •š" Ÿ . > Œ

• >š © ¤

€ Œ (a) %o « (-)

Œ ® ¤ Š - Œ

o~" %oϕ€ Ÿ © ¤

. Š •• Š± 2%o£ Š

3'±Š • œ(- <Œ Š

%Œ...) : • ¶ "Œ

(. # ¶ †

Ÿ € Œ <™ f. Œ

-- Š •• <Œ Šš Œ

Ÿ Œ f %o . Œ™ Ÿ

<f" Ÿ < %o ^1 ¤ - Š- Š-Ÿ

€ ¥ • >š °Š± • €>

¼ ¤ ½ • | f

¾ Œ %o ¾ <Œ >

Š . >• Œ • À "• %o

" € Œ £ Á < š

• %o ' > ©" - Š Â ϕ

Š • > ϕ<

Š - Š Â ϕ Ÿ a%o f ® -<



شهید مطرح می‌کند این است که چه بسا بسیاری از افرادی که به اصطلاح عالم هستند اما روح علمی و حقیقت‌جویی ندارند؛ بنابراین یکی از نکات اساسی در تعلیم و تربیت اسلامی، ایجاد روحیه علمی و حقیقت‌جویی - به معنای واقعی آن که از فطرت انسان سرچشمه می‌گیرد، در افراد است.

پرورش جسم

مسئله دیگر این است که آیا اسلام به پرورش جسم و تقویت قوای جسمانی نیز توجه دارد؟ پاسخ این است که این امر نه تنها در تعالیم اسلامی مذموم نیست که ممدوح هم هست. البته باید توجه داشت از نظر اسلام، تربیت قوای جسمی به خودی خود هدف نیست بلکه به عنوان وسیله‌ای در جهت تقویت روح، از آن نام برده می‌شود.

ابعاد پنج‌گانه استعدادی روح انسان

استاد شهید، ابعاد استعدادی انسان را در پنج بُعد خلاصه می‌کند: ۱- استعداد عقلی که استعداد علمی روح حقیقت‌جویی از آن سرچشمه می‌گیرد، ۲- استعداد اخلاقی که از آن به وجدان اخلاقی نیز تعبیر می‌کنند، ۳- بُعد دینی روح انسان که حسن تقدیس و پرستش از آن نشأت می‌گیرد، ۴- استعداد هنری یا ذوق زیبایی دوستی، ۵- استعداد خلاقیت.

باید توجه داشت که تمامی این استعدادها در زیر سایه عقل حرکت می‌کنند و باید توجه داشت هر امری که موجب خفت عقل شود از نظر اسلام مذموم و مطرود است. مثال در این مورد، بحث موسیقی است که مربوط به بُعد هنری انسان است اما آهنگ‌هایی که موجب خفت عقل شوند از دیدگاه اسلام ممنوع است.

دو مبنا در تربیت

استاد مطهری، در باب تربیت دو مبنا را ذکر می‌کند: اول، مبنای

علمای قدیم که معتقد بودند تربیت فن تشکیل عادت است و به وسیله آن، باید فضایل را به صورت ملکات در انسان ایجاد نمود؛ دوم، مبنای جدید که دانشمندان غربی به آن معتقدند که تربیت صرف پرورش نیروی عقل و اراده اخلاقی است و اساسا عادت زایل‌کننده ارزش‌ها و فضایل انسانی است. البته استاد، احادیثی از پیامبر اسلام (ص) و امام صادق (ع) نقل می‌کند که در آن بیان شده عادت، ارزش اخلاقی

اخلاق حاوی نوعی قداست است. از طرف دیگر اخلاق اختصاص به انسان دارد. ایشان در ابتدا به معیارهای فعل اخلاقی از جانب مکاتب فکری می‌پردازد. معیارهای فعل اخلاقی از دیدگاه‌های متفاوتی قابل بررسی است؛ این معیارها عبارتند از: الف: دیگر دوستی؛ این که فعلی را فعل اخلاقی بدانیم که در آن دوستی و سعادت دیگران لحاظ شده باشد. ب: حسن و قبح ذاتی افعال؛ نظریه معتزله که معتقد

استاد شهید می‌گوید: درست است که اصول اخلاقی ثابت است اما رفتار و فعل اخلاقی می‌تواند نسبی باشد. این که از انسان در حالت‌های گوناگون، افعال مختلف اخلاقی سر می‌زند، دلیلی بر نسبی بودن اخلاق نیست بلکه دلیل بر نسبی بودن رفتار انسان است.

بودند افعال فی نفسه دارای حسن و قبح هستند در مقابل اشاعره که حسن و قبح را ناشی از اراده الهی می‌دانستند.

بحث دیگر؛ نظریه کانت است که فعل اخلاقی را فعلی می‌داند که از الهام و وجدان فرد انسانی سرچشمه می‌گیرد و دیگر؛ نظریه افراد مذهبی که فعل اخلاقی را عملی می‌دانند که رضای الهی در آن باشد.

استاد مطهری، در باب تربیت دو مبنا را ذکر می‌کند: اول، مبنای علمای قدیم که معتقد بودند تربیت فن تشکیل عادت است و به وسیله آن، باید فضایل را به صورت ملکات در انسان ایجاد نمود؛ دوم، مبنای جدید که

دانشمندان غربی به آن معتقدند که تربیت صرف پرورش نیروی عقل و اراده اخلاقی است و اساسا عادت زایل‌کننده ارزش‌ها و فضایل انسانی است.

اخلاق است و اعتقادات مذهبی پشتوانه مبنای اخلاق است. خدا سرسلسله معنویات است و همه نظریه‌های اخلاقی زمانی صحیح و کارا هستند که یک حقیقت مذهبی در پشت آنها باشد. در اصول تربیتی آن ریشه اصلی که باید آن را آبیاری کرد اعتقاد به خداست؛ در پرتو اعتقاد به خدا می‌توان تمامی احساسات بشری اعم از حسن نوع دوستی، زیبایی دوستی، عقل‌گرایی، و حتی حسن منفعت‌جویی را به دوستی هدایت نمود.

نقد نسبی‌گرایی اخلاقی

نسبی‌گرایی اخلاقی مکتبی است که محصول دوران مدرن می‌باشد. نسبی‌گرایان، اصول ثابت اخلاقی را باور ندارند و معتقدند اخلاق و اصول اخلاقی از جامعه‌ای به جامعه دیگر، از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از زمانی به زمان دیگر، تغییر می‌کند. نسبی‌گرایی در خود غرب نیز منتقدان جدی پیدا کرده است. استاد شهید نیز از منتقدان این نظریه است. استاد شهید می‌گوید اخلاق را با هر نظریه‌ای که تعریف کنیم (اعم از غیردوستی، نظریه کانت و ...) نمی‌توان آن را نسبی دانست بلکه دارای اصول و پایه‌های کلی و دائمی است. ایشان حتی نظریه راسل فیلسوف انگلیسی - که معتقد است اخلاق هماهنگی منافع فرد و جامعه است، را حاوی اصول کلی و ثابتی می‌داند. در بخش دیگر، استاد می‌گوید درست است که اصول اخلاقی ثابت است اما رفتار و فعل اخلاقی می‌تواند نسبی باشد. این که از انسان در حالت‌های گوناگون، افعال مختلف اخلاقی سر می‌زند، دلیلی بر نسبی بودن اخلاق نیست بلکه دلیل بر نسبی بودن رفتار انسان است.

حدیث حضرت علی (ع) و نسبی بودن اخلاق

اشکالی وارد شده است مبنی بر این که بعضی از احادیث و روایات

استاد شهید در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که دین تنها ضامن اجرای

یک کار را از میان می‌برد و عباداتی که بر اساس عادت انجام می‌شود نمی‌تواند ملاک ایمان یک شخص قرار بگیرد. شهید مطهری در ضمن تأیید کلی این نظر، اما این نقد را نیز به این نظریه وارد می‌کند که عادات مطلقا بد نیستند. ایشان عادات را به دو گروه عادات فعلی و عادات انفعالی تقسیم می‌کند: عادات فعلی عاداتی هستند که در اثر تمرین و ممارست حاصل می‌شود و عادات انفعالی که انسان تحت تأثیر عاملی خارجی، فعلی را انجام می‌دهد. شهید مطهری می‌گوید: در عادات فعلی ایراد کانت - که عادات را زایل‌کننده فضایل اخلاقی می‌داند - وارد نیست چرا که این عادات به گونه‌ای نیستند که انسان با آنها انس بگیرد در ضمن این عادات، انجام کاری را که برحسب طبیعت خود، انجامش مشکل است آسان می‌کند.

تربیت و اخلاق

این که در اخلاق پیرو چه مکتبی باشیم بر تربیت نیز اثر می‌گذارد. استاد مطهری معتقد است در مفهوم تربیت، قداستی وجود ندارد ولی



انسان واجب کرده و از جنبه‌های مختلف به عبادت نظر کرده است. یکی از جهت شکل آن و دیگری ارتباط عبادت با حقوق اجتماعی؛ این که مثلا مکان نماز گزار نباید غصبی باشد ارتباط مستقیمی با خود عبادت ندارد بلکه این مسأله پیوند عبادت با حقوق اجتماعی را متذکر می‌شود. مثال دیگر مسأله قبله است که مصلحت آن، ایجاد روح یکدلی و اتحاد در میان مسلمانان است. از میان عبادات واجب در اسلام، نماز را شاید بتوان مهم‌ترین عبادت دانست؛ اثرات تربیتی نماز بسیار است یکی از آنها مسأله تمرین ضبط نفس در نماز است. انسان در نماز نمی‌تواند کاری کند که هیأت آن را به هم بزند (مثل خوردن و آشامیدن و یا خندیدن...)، همین امر به انسان آموزش انضباط جسمی و روحی می‌دهد. مورد دیگر مسأله صلح طلبی و مسالمت‌جویی با دیگران است. برای نمونه در سوره حمد - که قرائت آن در نماز برطبق همه مذاهب فقهی واجب است، ضماین جمع آورده شده (إِيَّاكَ نَعْبُدُكَ بِرَأْسِكَ)، همچنین در سلام آخر نماز، نمازگزار بر بندگان صالح خدا درود و سلام می‌فرستد؛ این‌ها نشانه‌هایی از این است که مسلمان با هیچ بنده صالحی سرجنگ و ستیز ندارد. مسأله دیگر در عبادات، نیت است. در اسلام هیچ عبادتی بدون نیت پذیرفته نمی‌شود. هدف اصلی از نیت این است که عبادت‌ها به واسطه عادت به یک کار تکراری و بی‌خاصیت تبدیل نشوند و قبلا گفته شد که یکی از اهداف مهم در مسأله تعلیم و تربیت جلوگیری از عادت شدن امور است. مسأله دیگر در عبادت، مسأله کرامت نفس است. انسان به وسیله عبادت با نفس درونی خود مبارزه می‌کند و در اثر عبادت آن خودی که شایسته احترام و تکریم است (خود عقلانی که در مقابل خداوند خاضع است) رشد می‌کند و این در تربیت انسان



زینب (علیهما السلام) دید که در وقت مقتضی این دو بزرگوار با شجاعت، به دفاع از حق و حقیقت پرداختند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت اخلاق ناپسند برای زن و مرد، هر دو ناپسند است و اخلاق

نمی‌توان حمل بر نسبی بودن اخلاق در زن و مرد گرفت.
عوامل تربیت از دیدگاه اسلام عبادت و تربیت یکی از عواملی که در اسلام برای تربیت در نظر گرفته شده

آن چیزی که در تربیت اسلامی مطرح است، تقویت حس پرستش است. اسلام تقویت این حس را با برنامه‌های عبادی خود سامان می‌دهد. البته ما با سه نوع عبادت مواجه هستیم: عبادت به طمع بهشت، عبادت به سبب ترس از دوزخ و عبادت خالص برای خدا. آن عبادتی که در تربیت افراد بسیار مؤثر است عبادتی می‌باشد که فقط و فقط برای خدا و در جهت رضای او و نیل به قرب به اوست اما نمی‌توان گفت که دو نوع عبادت دیگر هم هیچ تأثیری در افراد نداشته و ارزشی ندارند. رفتن به محضر خدا برای خود خدا، ارزش عالی دارد، اما رفتن به نزد خدا برای چیز دیگر نیز درجه ضعیفی از پرستش است که به هر حال تأثیر خود در انسان را خواهد داشت.

است عبادت است. اسلام، عبادت را جهت تقویت عشق و علاقه معنوی و ایجاد حرارت ایمانی در

نیکو و پسندیده نیز برای زن و مرد پسندیده است و این حدیث را

وجود دارد که نشان از نسبی بودن اخلاق دارد. نمونه این احادیث، حدیثی است منقول از حضرت علی (علیه السلام) که درباره خلقیات زن وارد شده که پاره‌ای از خلقیات پسندیده زنان برای مردان، ناپسند شمرده است: «خَيْرُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ الرَّهْوُ وَالْجُبْنُ وَالْبُخْلُ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَرْهُوَةً لَمْ تُمْكِنْ مِنْ نَفْسِهَا وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا». این سه خلق تکبر، ترس و بخل، با این که هر سه ناپسندند چگونه ممکن است برای زنان پسندیده باشند؟! حضرت در جواب می‌فرماید: هنگامی که زن متکبر باشد، میان خود و مرد بیگانه حریم ایجاد می‌کند و آن‌گاه که ترسو باشد از حوادث پیش آمده اجتناب می‌کند و هرگاه بخیل باشد از اموال خود محافظت می‌کند. از این حدیث می‌توان فهمید که اخلاق می‌تواند نسبی باشد. استاد در پاسخ این اشکال می‌گوید: گاهی الفاظی که در مورد حالات روانی انسان به کار می‌رود نه به اعتبار خود آن حالات روانی، بلکه به واسطه اثری است که معمولا در آن حالت روانی از انسان سرمی‌زند؛ در مورد این حدیث هم، این‌گونه است. تکبر در این حدیث یعنی رفتار زن باید در مقابل نامحرمان، بزرگ‌منشانه باشد پس این‌جا تکبر مربوط به رفتار می‌شود نه خلق. همچنین جبن (ترس) نیز مربوط به عفاف زن است نه جبن در مقابل شجاعت که مذموم است، و اما بخل در واقع مربوط به اموال شوهر است از آن‌جا که اموال زن و مرد، یک حالت اشتراکی دارد، در اموال مشترک سخاوتمند بودن چندان معنایی ندارد و در واقع مربوط به رفتار است نه خلق نفسانی.

نمونه این که زن نباید در مقابل ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها ترس داشته باشد را می‌توان در رفتار حضرت زهرا و حضرت



بسیار مهم است.

آن چیزی که در تربیت اسلامی مطرح است، تقویت حس پرستش است. اسلام تقویت این حس را با برنامه‌های عبادی خود سامان می‌دهد. البته ما با سه نوع عبادت مواجه هستیم: عبادت به طمع بهشت، عبادت به سبب ترس از دوزخ و عبادت خالص برای خدا. آن عبادتی که در تربیت افراد بسیار مؤثر است عبادتی می‌باشد که فقط و فقط برای خدا و در جهت رضای او و نیل به قرب به اوست اما نمی‌توان گفت که دو نوع عبادت دیگر هم هیچ تأثیری در افراد نداشته و ارزشی ندارند. رفتن به محضر خدا برای خود خدا، ارزش عالی دارد، اما رفتن به نزد خدا برای چیز دیگر نیز درجه ضعیفی از پرستش است که به هر حال تأثیر خود در انسان را خواهد داشت.

البته در بحث عبادات باید توجه داشت که انسان نباید چنان غرق در عبادت شود که از مسئولیت‌های اجتماعی خود غافل گردد که این یکی از آفات مهم عبادت‌ورزی است. عبادت در کنار توجه به مسائل اجتماعی، یکی از شاخص‌های مهم در تربیت افراد است.

نقش محبت در تربیت

محبت یکی دیگر از عواملی است که در تربیت اسلامی به آن توجه شده است. محبت درجایی اثر دارد که عاقلانه و منطقی باشد و خیر و سعادت مردم را در پی داشته باشد. در محبت به دیگر انسان‌ها، آنچه که باید مدنظر باشد ارزش‌های انسانی و خود انسانیت است نه چیز دیگر. موارد مختلفی در آیات قرآن آمده که بدی را با نیکی پاسخ دهید که این همان محبت است. محبت در جایی که بتوان کسی را عوض کرد و یا بر او تأثیر گذاشت، لازم و ضروری است.

مبارزه با تعصب

در اسلام با تعصب - به معنای منفی آن - مبارزه شدیدی شده است و تعصب را سد راه علم و حقیقت‌جویی می‌داند. یکی از

عوامل تربیتی مؤثر بر انسان همین مبارزه با تعصب است.

مراقبه و محاسبه نفس

یکی از مسائل مهم در تربیت و تعلیم اسلامی مسأله مراقبه و محاسبه نفس است. احادیثی از پیامبر اسلام در این مورد وارد شده مثل: «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا»، که به اهمیت این مسأله اشاره دارد. علمای اخلاق و عرفا ریشه و مادر مسائل اخلاقی را همین مراقبه نفس می‌دانند، مراقبه حالتی است که باید همیشه در انسان باشد. مسأله دیگر محاسبه است انسان باید خودش را سبک و سنگین کند و در همین دنیا وزن اعمال خود را بسنجد. پیدا است که دو عنصر مراقبه و محاسبه نفس، نقش تعیین کننده‌ای در تربیت افراد دارد.

تفکر

در تعلیم اسلامی از تفکر بسیار تجلیل شده است: «تفکرٌ لباً» خیر گوناگونی دارد: تفکر در عالم خلقت که برای معرفت به خداوند

استاد شهید، ابعاد استعدادی

انسان را در پنج بُعد خلاصه می‌کند: ۱- استعداد عقلی که

استعداد علمی روح حقیقت‌جویی از آن سرچشمه می‌گیرد،

۲- استعداد اخلاقی که از آن به وجدان اخلاقی نیز تعبیر

می‌کنند، ۳- بعد دینی روح انسان که حس تقدیس و پرستش از آن نشأت می‌گیرد ۴- استعداد

هنری یا ذوق زیبایی‌دوستی، ۵- استعداد اخلاقی.

لازم است و تفکر در تاریخ و سرنوشت اقوام گذشته، اما مهم‌ترین شاخه تفکر، تفکر انسان درباره خود است. این‌که انسان هم درباره خود و هم درباره عاقبت کارهای خودش تفکر کند. انسان برای

تسلط بر سرنوشت خود و جامعه خودش باید اهل تفکر باشد. یکی از ثمرات تفکر، این است که انسان

چه بسا بسیاری از افرادی که به اصطلاح عالم هستند اما روح علمی و حقیقت‌جویی ندارند؛ بنابراین یکی از نکات اساسی در تعلیم و تربیت اسلامی، ایجاد روحیه علمی و حقیقت‌جویی - به معنای واقعی آن که از فطرت انسان سرچشمه می‌گیرد، در افراد است.

عاقبت کار و نهایت امور را می‌بیند که این عاقبت‌بینی در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است. بنابر این یکی از عوامل تربیت و اصلاح نفس در تعلیم اسلامی، عادت به تفکر در همه امور و کارها می‌باشد.

معاشرت با صالحان و نیکان

یکی دیگر از این عوامل، معاشرت با صالحان است. در متون اسلامی، برای مجالست و معاشرت با صالحان آثار فوق‌العاده‌ای ذکر شده است. در باب معاشرت آنچه که مهم است ارادت فرد است. اگر ارادت از مقوله محبت است. اگر انسان فردی را ایده‌آل و کامل بداند شیفته اخلاق او شده و تحت تأثیر او قرار می‌گیرد و حتی ممکن است خلیقات خود فرد نیز عوض شود. دوستی و محبت به شخص پیامبر اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) نیز از این قبیل است.

جهاد

شاید و سختی‌ها از عواملی است که در اصلاح نفس و تربیت انسان تأثیر گذار هستند. حال این سختی‌ها اعم از سختی‌هایی است که بی-اختیار به سراغ انسان می‌آیند (مثل بیماری‌ها) و یا بالاتر از آن شدایدی که خود انسان آن را انتخاب می‌کند مثل جهاد. اهمیت جهاد به اندازه‌ای است که پیامبر اسلام (ص) آن را عامل اصلاح نفس

و رهایی از نفاق دانسته است و فرموده‌اند هر آن‌کس که بمیرد و به جهاد نرفته باشد و یا آرزوی آن را دل نداشته باشد به شعبه‌ای از نفاق مرده است.

ازدواج

یکی دیگر از عوامل تربیتی اسلام، نهاد ازدواج است. ازدواج اولین مرحله‌ای است که انسان از منیت رها شده و به سوی دیگر دوستی می‌رود. انسان متأهل تمام تلاش و هم خود را می‌کند تا خانواده‌اش از هر نظر در آسایش و امنیت باشند و این یعنی رهاشدن از منیت و فقط برای خود بودن. استاد شهید معتقد است حتی بزرگانی که به درجه بالایی در علم و عرفان هم رسیده بودند ولی ازدواج نکردند نوعی خامی در رفتار آن‌ها مشاهده می‌شده و این خود نقصی در کمال آن‌ها محسوب می‌شود.

کار و فعالیت

در متون اسلامی کار به عنوان یک امر مقدس شناخته می‌شود تا جایی که کسی که برای زندگی خود تلاش می‌کند همانند مجاهد در راه خدا شناخته می‌شود. یکی از تأثیرات کار این است که قوه خیال انسان را متمرکز می‌کند و مجال نمی‌دهد که این قوه به هر جایی برود. کارکردن مجال فکر و خیال باطل را از انسان می‌گیرد و همین عامل، باعث جلوگیری انسان از ارتکاب گناه می‌شود. از دیگر آثار کار این است که به قلب انسان خشوع و خضوع می‌دهد و جلوی قساوت قلب را می‌گیرد. از دیگر فواید کار، حفظ شخصیت و حیثیت و استقلال فرد است و این‌ها عواملی هستند که در تربیت یک انسان، بسیار مؤثر می‌باشند.

نکته‌ها و سرگذشت‌های تعلیم و تربیتی

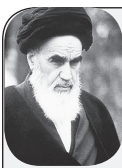
در محضر آیت الله العظمی صانعی

به تمام انسان‌هاست. اینها افکاری بوده که ما بارها به آن تأکید کردیم و ایشان نیز قبل از ما در کشور لبنان گفته بود. منتها از نظر فقهی زمینه برایش فراهم نبود که نظریات و افکار خویش را از دیدگاه فقه تثبیت کند.

آیت الله بروجردی هم بر فقه مسلط بود و هم مسایل فقهی را به درستی ریشه‌یابی می‌کرد. خیلی دقیق بود و به تاریخ و پیشینه مسئله و اقوال مختلف پیرامون آن



و رجال حدیث توجه داشت. آیت الله داماد ما را به احتمالات زیاد توجه می‌داد. آیت الله شیخ عباسعلی شاهرودی به نقل اقوال پیرامون مسئله عنایت داشت. آیت الله شیخ محمد علی اراکی به اقوال و احادیث مسلط بود. امام خمینی بر مباحث و مسایل فقهی و اصولی تسلط داشت. شاگردان را پرورش علمی می‌داد. از درس ایشان رموز و کُر و فرّها را فرا می‌گرفتیم. باید حواسمان جمع می‌بود؛ چون کدهای فراوان می‌آموخت در همه‌ی امور، به‌ویژه در درس نظم داشت و بعد از هر درس یک ضابطه و یا یک قاعده از ایشان یاد می‌گرفتیم.



درس امام خیلی جهات ارزنده داشت: یکی از آن جهات بحث‌های تحقیقی و تطبیقی ایشان بود. ورود و خروجش در مباحث منحصر به‌فرد بود. مطالب را زیور رو می‌کرد. به گونه‌ای بحث می‌کرد که شاگردان را وادار به مطالعه و دقت می‌نمود و از این جهت درس امام بسیار سازنده و آموزنده بود. کسانی که به درس امام می‌آمدند، معمولاً اهل تحقیق و اهل مطالعه و دقت بودند. این خاصیت درس امام بود. دوم آن‌که، وقتی از درس امام فارغ می‌شدیم یک مطلب، دو مطلب یا یک قاعده، دو قاعده به دست آمده بود، هیچ روزی بر ما نگذشته بود، مگر آن‌که بنده و دوستانمان یک ضابطه یا یک نکته‌ای را از درس امام گرفته بودیم که برای اجتهاد و پرورش فکری ما خیلی مهم بود. سوم آن‌که، عنایت خاصی به اخبار داشت؛ همانند آیت الله بروجردی. چهارم آن‌که، عنایت به اقوال فقها داشت. پنجم آن‌که، احترام خاصی به همه‌ی علما و بزرگان می‌کرد. در هیچ یک از آثار ایشان کوچک‌ترین تندلی به بزرگان وجود ندارد.

حسینه می‌رود و آن را نیز آباد کرده و به مسجد مرحوم والدش می‌رود و آن‌جا را هم آباد می‌کند، و بعد از آن تصمیم می‌گیرد ما را به حوزه بفرستد. مرحوم والد در زندگی خود به نکاتی عنایت داشت که معمولاً مردم آن روز و آن زمان، حتی در شهرها هم کمتر عنایت داشتند. با این که در روستا زندگی می‌کرد، اما یک نحوه روشن فکری خاص خودش را داشت. وقتی مادرمان از دنیا رفت، مرحوم والدمان تمام تلاش را می‌کرد که خلاء عاطفه مادری برای ما جبران شود و همین رفتارهای پدرمان سبب گردید که من هیچ کمبودی در خود احساس نکنم و همه آنها را مرحوم والدمان جبران کرده بود. نکات اجتماعی زیادی به ما می‌گفت که هر کدام از آنها درس‌های بزرگی برای من در زندگی شد.

وقتی در اصفهان صرف میر می‌خواندم نزد آیت الله آقاشیخ عباسعلی ادیب حبیب آبادی رفتم تا از او سؤالی را که پیرامون درس بود پرسم. پس از آن‌که پرسش‌ها را پاسخ گفت، نکته‌ای را هم به من آموخت و آن این بود که گفت: اولاً اگر در درس مشکل یا سؤالی برایت پیش آمد خودت بنشین مطالعه کن و فکر کن تا از فکر بهره‌گیری؛ به تعبیر دیگر استعدادت را رشد بده! ثانیاً اگر فکر کردی و مطالعه نمودی و ملتفت نشدی، نزد استادی که به تو درس داده برو و از او سؤال کن، چون او وارد است و حضور ذهن دارد. ممکن است من حضور ذهن و آمادگی نداشته باشم و به اشتباه جواب دهم. این کلام مهم‌ترین درسی بود که او به من یاد داد و درس خوبی برای من در زندگی شد.



از اساتیدم که خیلی از او خوشم می‌آمد، یکی آقا موسی صدر بود که خیلی خوش اخلاق و خوش قیافه بود. یک آدم بسیار متخلقی بود. در اخلاق زبانزد بود. همه‌ی جهات را رعایت می‌کرد. به طلاب مستعد عنایت داشت و دارای افکاری بلند و نو بود مانند: بحث این‌که همه‌ی بنی‌آدم، حقوق برابر دارند و باید با همگان خوب رفتار کرد؛ مسلمان و غیرمسلمان، همه انسان هستند، خطابات قرآن مربوط

پدر بزرگوارمان ۵ سال بعد از فوت مادرمان، دوباره ازدواج کردند ولی تا حدود ۱۰ سال پنهان کردند و فرزندانشان نمی‌دانستند که ایشان ازدواج کرده‌اند. چون شیخ محمد علی معتقد بودند اگر آنها می‌فهمیدند، به روحیه‌شان ضربه می‌خورد. در نتیجه تمام عواطف مادری را، خودشان ابراز می‌نمودند و فرزندانشان را از هر لحاظ اشباع می‌کردند. ایشان نسبت به فرزندان خود بسیار رئوف و مهربان بودند. تربیتش به نحوی بود که ما در خانواده کمال احترام را نسبت به او داشتیم و به حرف‌هایش هم گوش می‌دادیم بدون این‌که حتی یک بار ما را کتک بزنند. من یاد ندارم یک بار پدرم با صدای بلند با من حرف زده باشد.



وقتی والد ما ۲۲ ساله بوده، در ده ما آخوند خاصی وجود داشت. یک روز شخصی می‌میرد و آن آخوند خاص هم در روستا نبوده تا نماز میت بخواند، پدر ما که کلاهی بوده و روغن چراغ می‌فروخته است؛ چون آشنا به مسأله بوده می‌برند نماز میت را می‌خواند، او را تلقین می‌دهد و به خاکش می‌سپارند. بعد از مراسم و در راه منزل، آن آخوند پدر ما را می‌بیند، از همراهان می‌پرسد که قضیه میت به کجا رسید؟ می‌گویند این آشیخ محمدعلی نمازش را خواند. او می‌گوید: نماز تو درست نبوده چون یک چشمت نابینا است. بعد از این حرف، والد ما به خانه می‌آید و با وجود این که تازه نامزد کرده بوده تصمیم می‌گیرد به حوزه علمیه وارد شود. به اصفهان می‌رود. در مدرسه، یک شیخ عباسعلی بوده، قضیه را برایش تعریف می‌کند، شیخ عباسعلی به او می‌گوید: نزد آسید محمد باقر ابطحی برو و حجره بگیر. آسید محمد باقر ابطحی به او می‌گوید که حجره نداریم ولی یک زاویه‌ای در مدرسه بوده که آشپزخانه طلاب بوده. آن‌جا را می‌گیرد و تمیز می‌کند و با این که محیط کوچکی بوده - بطوری که نمی‌توانسته موقع خواب پاهایش را دراز کند - آن‌جا می‌ماند و درس می‌خواند. دوستانش او را معمم می‌کنند و از مرحوم آسید محمد باقر درچه‌ای، امیر مهدی درچه‌ای، آسید محمد باقر ابطحی و علمای اصفهان در مورد امامت جماعت شخص نابینا از یک چشم استفتاء می‌کنند. همه بالاتفاق بدون اشکال می‌دانند و از مرحوم آسید محمد باقر ابطحی تأییدی بر عدالت ایشان می‌گیرند و او را می‌فرستند به روستا. مردم روستا جمع می‌شوند و چاووشی راه می‌اندازند و ایشان را به مسجد نزدیک خانه مان می‌برند. بعد از ماه رمضان به اصفهان برمی‌گردد و همواره به روستا رفت و آمد می‌کند تا مسجد اسحاق را آباد می‌کند، بعد از آن به مسجد



آن وقت‌ها اگر یک روحانی موجهی در یک ده بود، هم خود روحانی مورد توجه مردم بود، بچه‌اش هم مخصوصاً بچه مورد علاقه‌اش خیلی موجه است. اخوی

آشیخ حسن، زمانی که پنج یا شش سال داشته به منزل می‌آید، یک کسی داشتیم خطاط بود، - الآن یک قرآن شصت جزء هم نوشته به عنوان شصت پاره با خط خیلی قشنگی، خدا رحمتش کند او هم بچه نداشت، ولی خطش خیلی زیبا و قشنگ بود - اخوی گفت: من رفته نزدیک دیدم دارد یک چیزی می‌نویسد، داخل نامه او را نگاه کردم. او هم یک سیلی محکمی گذاشت تو صورت من! من هم گریه کنان آمدم، نزد مرحوم والد؛ ایشان وقتی ماجرا را فهمید گفت: بارک الله که به تو زده است! و رفت از خطاط تقدیر و تشکر کرد که بارک الله! به بچه من یک سیلی زدی که دیگر داخل نامه دیگران نگاه نکنند. مادر بزرگی داشتیم عصبانی شد، مرحوم والد گفت: عصبانی نشوید، اشتباه کرده تنبیهش کرده است. اخوی مرتب برای او طلب مغفرت می‌کند. اخوی ما می‌گفت: از آثار آن سیلی این بود که من چندین سال خدمت امام (ره) بودم، مرحوم امام روزی به من گفت: من در این سال‌ها ندیدم که یک وقت تو به نامه‌های من نگاه کنی! با این که ایشان یکی از نزدیک‌ترین افراد به نامه‌های امام (ره) بود. می‌گفت: من به مرحوم امام عرض کردم: یک کسی در زمان کودکی یک سیلی به صورتم نواخته بر اثر آن سیلی نگاه نکردن به نامه را برای من یک عادت ثانویه قرار داده است.



مرحوم آسید علی نجف‌آبادی جزوه درس مرحوم محقق خراسانی صاحب کفایه (قدس سره) را نوشته و پیش ایشان

برده بود. مرحوم آخوند خراسانی گفته بود: خوب است اما یک عیب دارد! آسید علی گفته بود: آقا بد نوشتم؟! آخوند گفته بود: نه! گفته بود: ادبیاتم بد است؟! گفته بود: نه! پرسیده بود: مختصر نوشتم؟! آخوند گفته بود: نه! این را هم خوب انجام دادی. مرحوم نجف‌آبادی پرسیده بود: اشکال کارم این است که مطلب شما خوب نفهمیده و تبیین نکرده ام؟! مرحوم آخوند گفته بود: مطلب را هم خوب گرفته‌ای. گفته بود: پس چه گیری دارد؟! مرحوم آخوند سر انجام فرموده بود: تو که این همه مطلب را خوب نوشته‌ای، چرا پائین هر صفحه اشکال و نقدی به من نکرده‌ای؟! در پایین هر صفحه و پس از نقل مطالب حداقل می‌خواستی چند تا بد و بی راه بنویسی! بزرگان ما این گونه بودند و از اشکال و ایراد گرفتن استقبال می‌کردند.

پس داده بودند. آمدم در مدرسه فیضیه به رفقا که سه نفر بودند گفتم: این پولی را که به من دادند برای من زیاد است. برای من بیست تومان این پول کفایت می‌کند. بیایید پنجاه تومان دیگر را بین خود تقسیم کنید و پول را به آنها دادم.

آن



چه برای حوزه‌های علمیه به جای مانده همان شیوه سلف صالح است اگر صاحب جواهر داریم، اگر شیخ انصاری داریم اگر امام امت داریم مال شیوه سلف صالح

است و مال حوزه‌های علمیه گذشته است، اگر تشکیلات جای خود را به تحقیق عمیق داد، کاغذ بازی و مدرک گرایی و پارتی بازی به جای تحقیق و تدبر عمیق و درس و بحث آزاد آمد، ثمره‌ای از خود به جای نخواهد گذاشت. اگر طلبه به دنبال مدرک باشد به دنبال درس و بحث آزاد نباشد، شهریه اش و همه چیزش تشکیلاتی شد، در این جاست که تقوا هم خواهد رفت. خیلی کلاسیک درس نخوانم آخر آنها که کلاسیک درس خوانده اند و بخواهند کلاسیک را بیاورند من فکر نمی‌کنم به نفع حوزه تمام بشود، مگر می‌شود رسائل شیخ را کلاسیک کرد؟ در این صورت دیگر رسائل شیخ نیست، دیگر ارزش علمی ندارد.

اگر روز قیامت پرده‌ها کنار برود، معلوم نیست بنده وامثال بنده آدم محشور بشویم، برای این که رسم زندگی مان اذیت و آزار دیگران است، در زندگی مان مردم از ما ترسیدند، در زندگی مان علیه دیگران فتنه کردیم؛ جاسوسی دیگران را کردیم، به دیگران نگاه بد کردیم؛ در دنیا مال حرام خوردیم، در زندگی مان وجوهات را «اکلا لماً» خوردیم، فتوای خلاف دادیم، و ... حب ریاست به این زودی از قلب ما خارج نمی‌شود فرمود: «آخر ما یُخْرَجُ مِنْ قُلُوبِ الْمُتَّقِينَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ»، تلاش کنید که نخواهید بین مردم محبوب بشوید! از حالا که جوان هستید و هنوز به جایی نرسیدید، تلاش کنید به شهرت علاقه پیدا نکنید! بگذارید یک سرباز گمنام بمانید و مثل صاحب جواهر و شیخ انصاری برای مردم فتوا بدهید. شیخ انصاری وقتی از دنیا می‌رود خرج برای مجلس ترحیمش نیست! آقای بروجردی از دنیا می‌رود قرض برایش باقی مانده است! بگذارید مردم به سراغ ما بیایند، بگذارید مثل امام (ره) مردم به سراغتان بیایند، نه اینکه خدای ناخواسته خودتان داعیه داشته باشید که ریاست کنید، داعیه داشته باشید پول جمع کنید، داعیه داشته باشید مأمونیتان زیادتر بشود، مستمع‌های پای منبرتان زیادتر بشود، این‌ها روز قیامت بلاست، آن هم بالای خانمان سوز!

حتی کسانی که عقیده مخالف داشتند. بنده حدود هشت - نه سال که پای درس امام (س) می‌رفتم - مخصوصاً در درس اصول که خودشان در صحبت‌هایشان دارند مرتب از مسجد سلماسی تا در منزل دنبالشان می‌رفتم و اشکال می‌کردم. من برای یک روز ندیدم که ایشان از طرح اشکال و ایراد چهره ترش کند و چهره در هم بکشد. امام خیلی سنگین و باوقار بود. ما هم یک طلبه ژولیده‌ای که لباس درست و حسابی نداشتیم یک جفت کفش با چه دردسری پایمان بود. چون پول نداشتیم غبائی هم نمی‌دادیم بدوزند؛ پارچه‌ای اریفی دوخته شده بود و می‌پوشیدیم؛ اصلاً قبا نمی‌دانستیم چیست! عبا نمی‌دانستیم چیست! دو سال اصول امام رفته جوراب نداشتیم پام کتم یک آقا سید قمی که اخیراً فوت کرد - خدا رحمتش کند - یک جفت جوراب به من داد و من با یک دنیا خجالت از او قبول کردم، بگذریم! امام در عین اینکه هیچوقت دوست نمی‌داشت کسی هم دنبالش راه بیفتد، وقتی برای اشکال کردن دنبالش می‌رفتم نمی‌گفت که نیاید. سر درس فقهایشان هم مرتب در مسجد سلماسی اشکال می‌کردم، منتهی دیگر دنبالشان نمی‌رفتم، وقتی به مسجد اعظم هم آمدند همین طور انس ما با ایشان ادامه داشت.



وضع ما در دوران طلبگی خیلی بد بود. فقر و فاقه بر حوزه حاکم بود. بر ما هم بیشتر حاکم بود. در آن ابتدای طلبگی در قم در حجره‌ای که هفت نفر بودیم، دو سیر گوشت می‌گرفتیم با هفت نفر آدم و این دو سیر گوشت را با نخود و لوبیا و این جور چیزها می‌پختیم، آبگوشت را می‌ریختیم و نان را تیلیت می‌کردیم و بعد آن نان آبگوشت را قاتق می‌کردیم؛ یعنی نان را با آن نان آبگوشت می‌خوردیم، علاوه بر این که گوشش را هم قاتق می‌کردیم. پول هم نداشتیم نان بخیریم تا سیر شویم. لذا نانی که می‌خریدیم معتقد بودیم نان‌ها را تکه تکه کنیم تا برکت پیدا کند تا سیر شویم. این گونه روحانیت زندگی می‌کردند تا آبروی اسلام را حفظ کنند. آقای دکتر دینانی، که هم دوره‌ای ما بود و در درس امام هم شرکت می‌کرد، می‌گفت: تمام ما طلبه‌ها گرفتار فقر بودیم، اما اخوان صانعی هم فقر داشتند و هم مسکنت! گفته بود: ما گرفتار فقر بودیم، اما گاهی دستمان به یک جایی می‌رسید، چهار من نان خشکی می‌رفتیم از نجف‌آباد می‌آوردیم، ولی اینها، نه کسی بود که چیزی به آنها بدهد، نه خودشان اهل این بودند که برونند و به یک کسی بگویند چهار شاهی به ما بده. وضع اقتصادی عموم مردم هم بد بود. طلبه‌ها و آخوندها بدتر! در زمان آیت الله بروجردی، یک پولی را برده بودم به بیت ایشان، هفتاد تومان را به من



© E. A. © E. Y. f. "A. A. © R. x

(A. Š. %oo ^ 3/4. OE f ^ !§ - %ooA ^ 3") (3/4. OE > %oo x • ^ Š < š - TMŠ)



TM < ^ Y. f. "A. A. © R. x

فلسفه و مبانی تعلیم و تربیت، در گفتگوی دو فرهیخته حوزه و دانشگاه

بخش اول

به نظر شما چه تعریفی از این دو مقوله را می‌توانیم ارائه دهیم و آیا در متون دینی هم تعریفی از این دو مفهوم ارائه شده است؟

عابدینی: معنای تعلیم در فارسی آموزش است و آموزش یعنی همین آموزش خواندن و نوشتن، آموزش ریاضیات، مکانیکی، کشاورزی و... که یک یک این‌ها فن است و درباره‌ی هر فن، یک کتابی نوشته می‌شود و یک استادی دارد. سوالی که مطرح می‌شود اینکه رابطه آموزش هر فن، با تربیت چیست؟ خیلی سخت می‌شود رابطه را مشخص کرد. اگر مقصود آموزش باشد تعلیم یعنی آموزش چیزهایی که نیاز زندگی است مانند کشاورزی و کامپیوتر که نیاز زندگی است و مانند فقه، که این هم نیاز زندگی است. اگر آموزش منحصر در این‌ها باشد، این آموزش به خودی خود، تربیتی در آن نیست. اما آن کسی که آموزش را می‌دهد تربیت را نیز منتقل می‌کند حتی یک شاگرد مکانیک که مکانیکی

نصر اصفهانی: معمولاً انسان هر کاری که می‌خواهد انجام بدهد باید اولویت آن را در نظر بگیرد. در بحث تعلیم و تربیت باید دید چه قدر اولویت دارد؟ این بستگی به هدف گذاری ما در زندگی دارد که آیا ما اولویت را به عمل، یا به نظر می‌دهیم؟ آیا کار فرهنگی زیربناست و جامعه مشکلاتش با فرهنگ حل می‌شود؟ با تعلیم و تربیت حل می‌شود؟ یا با فعالیت‌ها ی روزمره اجتماعی - سیاسی حل می‌شود؟ طبیعتاً ما نظر اول را داریم و معتقد هستیم که کار فرهنگی حلال مشکلات است. کار فرهنگی هم بدون تعلیم و تربیت امکان پذیر نیست. بنابراین بحث تعلیم و تربیت از اولویت بالایی برخوردار است و متأسفانه کمتر هم به آن پرداخته شده است.

عابدینی: در مورد تعلیم و تربیت اگر از ابتدا تعریف و تحلیلی دقیق از این مقوله داشته باشیم بهتر می‌توانیم راجع به دیگر مباحث صحبت کنیم

مرحله‌ی ایمان هم رسیده است. نزول این آیه بعد از جنگ بدر است یعنی حیات جهادی هم دارد، و این انسان به قدری رشد کرده که حاضر است در راه خدا جان بدهد. اما باز هم خطاب به او می‌گوید: به این بسنده نکن و بیا بالاتر. پس چیز دیگری هم وجود دارد که دین می‌خواهد ما را به آن برساند که محدود به عالم جسم و جسمانیت نیست که همان امور روحی والاست که پرورش، یا آموزش برتر است. من فکر می‌کنم مراد، پرورش برتر است. مثلاً دو نفر روزه هستند یکی از آنان روزه را به عنوان تکلیف می‌گیرد که جهنم نرود؛ اما دیگری این قدر بالا آمده است که این روزه را برای خویش، یک توفیق می‌داند که خداوند فرموده در ماه مبارک روزه بگیر، زیرا دیگری وجود دارد که باید به آن رسید و اصلاً انسانیت انسان، رسیدن به آن‌ها است. بنابراین، ضرورت طرح بحث تعلیم و تربیت برای رسیدن به جامعه خوب و انسانی، بسیار مهم و حیاتی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عابدینی: در ابتداء تشکر می‌کنم از آقایان که وقت شریف خود را در اختیار نشریه صفیر قرار دادند. در شروع بحث، سوالی که لازم است مورد بررسی قرار گیرد ضرورت مطرح کردن مباحثی حول محور تعلیم و تربیت در جامعه امروزی است، به نظر حضرات چه ضرورتی وجود دارد که این مسائل در جامعه مطرح شود؟

عابدینی: درباره ضرورت تعلیم و تربیت این بحث مطرح است که ما در این جهان آمده‌ایم چکار کنیم؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ اجابت کنید خدا و رسول را وقتی شما را دعوت می‌کنند تا شما را زنده کنند. پیداست کسی که خدا می‌خواهد او را زنده کند این شخص حیات نباتی، حیوانی و انسانی دارد و بالاتر از این نوع حیات، حیات ایمانی هم دارد. به همین خاطر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، یعنی شخص به



یاد می‌گیرد اگر فقط زیر ماشین باشد و کارهای مربوط به آن را یاد بگیرد این فقط آموزش است اما معمولاً غیر از آن با مشتری هم سر و کار دارد و باید طریق رفتار صحیح با آنها را هم بیاموزد؛ در این صورت می‌شود آموزش و پرورش همراه با هم. اما اگر فقط زیر ماشین کار می‌کند می‌شود آموزش تنها. با این مثال می‌خواهم این را بگویم که در تمام علوم، آموزش و پرورش با هم است یعنی نمی‌شود جدا باشند. هر کسی دارد آموزش می‌دهد در ضمن آموزش، پرورش می‌دهد و طرفی که دارد آموزش‌ها را می‌بیند تمرین می‌کند و پرورش، می‌یابد. از سوی دیگر پرورش هم خودش یک علم است. آموزش این علم خودش، پرورش هم هست مانند علوم دینی که ما روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنیم مثلاً قرآن می‌گوید: «یعلمهم الكتاب والحکمه و یزکیهم»، که علاوه بر یاد دادن حکمت و کتاب یعنی قرآن، «یزکیهم» هم هست. پس در قرآن تعلیم با تزکیه و پرورش همراه است. حکمت‌های قرآنی با پرورش همراه است اما آیا تعلیمات علوم دیگر را می‌شود جدا کرد؟ صد در صد نمی‌شود چون موضوعش انسان است و انسان در آن‌ها دخالت دارد علوم و فنون را می‌شود چند تا علم کرد و از تربیت جدا کرد مثلاً علم مکانیکی و پرورش مغازه داری. اما در دین نمی‌شود جدا کرد هر چیز دینی که از کتاب یاد بگیریم همان جا تربیت و پرورش هم دارد.

عابدینی: در آیات قرآن، در بحث تعلیم و تربیت، بعضی آیات، تعلیم را مقدم می‌کند و بعضی تزکیه را، به نظر شما این‌ها کدامشان مقدم است؟

عابدینی: من فکر می‌کنم این دو با هم هستند و مقدم بر هم نیستند؛ بله، برخی آیات، علم را مقدم داشته و تربیت را موخر، و برخی برعکس است که باید وجهی دیگر برایش پیدا کرد که چرا این کار را کرده است ولی این‌ها با هم یکی است و نمی‌شود گفت پرورش مقدم است و بعد تعلیم، زیرا یاد دادن علوم قرآنی خودش پرورش است.

عابدینی: البته در همان موقع هم که خداوند فرمود: «اقرأ باسم ربک الذی خلق»، در همان موقع هم به تربیت و پرورش پیامبر(ص) پرداخت و این طور نیست که از هم جدا باشد. در همان وقت سخن از ربوبیت گفت و بعد، سخن از کیفیت آفرینش.

عابدینی: جناب آقای نصر، آقای عابدینی بیشتر سوال دوم را توضیح دادند. در مورد سوال اول، شما چه تحلیلی از دو مقوله تعلیم و تربیت دارید؟

نصراصفهانی: قبل از معنا کردن تعلیم و تربیت و ارتباط آن دو، به نظر من ابتداء بینیم تربیت چیست و بعد نسبتش را با تعلیم در نظر بگیریم. تربیت در لغت به معنای رشد و نمو است، پروراندن، رشد دادن. این رشد دادن که معنای لغوی تربیت است یک فرایند است یعنی یک مرتبه، رشد در آدم اتفاق نمی‌افتد، همان گونه که اگر بخواهیم یک گیاه را پرورش بدهیم یک مقدماتی دارد تا گل بدهد. بنابراین، تربیت فرآیندی است که در طی آن متربی و شاگرد به کمال خود می‌رسد. تعریفی که از قدیم برای ما به ارث رسیده، همان معنایی است که افلاطون و ارسطو مطرح می‌کردند و از دل تعریف، حرکت در می‌آید که تربیت، تغییر تدریجی از قوه به فعل است. بعد از آن و دنیای جدید برای تربیت هم همین معنا را در نظر می‌گرفتند و اخیراً می‌گویند پرورش استعدادهاى فرد. مجموعه این‌ها نشان دهنده این است که این پرورش و این فرایند یک مقدمه ای دارد که این مقدمه همان تعلیم است. بنابراین تا تعلیم تحقق پیدا نکند این رشد هم اتفاق نمی‌افتد. متأسفانه در فرهنگ گذشته ما، روی این مسأله و موضوع تعلیم و تربیت کار نشده و کتاب‌هایی هم که نوشته شده بیشتر جنبه‌های اخلاقی دارد «Élémentaire» المرید، و خیلی به

اصل فلسفه تعلیم و تربیت و تأمل عقلانی بر روی تعلیم و تربیت کار جدی ای صورت نگرفته است. این کار را غربی‌ها کرده‌اند و بعد هم این کلمه تعلیم و تربیت که کنار هم آمده ترجمه EDUCATION است یعنی این واژه را هم برای تعلیم بکار می‌بردند و هم برای ادب کردن و پرورش دادن و وقتی به زبان فارسی و عربی آمد به تعلیم و تربیت یا آموزش و پرورش ترجمه شد. بنابراین، بین این دو واژه یک خلطی صورت گرفته است که همین خلط در سوال شما هم کمابیش وجود دارد است در حالی که این دو قابل تفکیک از هم نیستند. یعنی هر تعلیمی، خود، یک نوع تربیت است مگر می‌شود به یک کسی ریاضی یاد بدهی و بگویی به این فرد فقط تعلیم دادم رشدش ندادم و تربیت ریاضی اش نکردم! شما به یک فرد مثلاً مهارتی را یاد می‌دهید اول باید یک چیزهایی را بگوید و بعد با عمل

تعریفی که از قدیم برای ما به ارث رسیده، همان معنایی است که افلاطون و ارسطو مطرح می‌کردند و از دل تعریف، حرکت در می‌آید که تربیت، تغییر تدریجی از

قوه به فعل است. بعد از آن و دنیای جدید برای تربیت هم همین معنا را در نظر می‌گرفتند و اخیراً می‌گویند پرورش استعدادهاى فرد.

نشانش بدهید و بعد بگویند خودت هم این کار را انجام بده تا یاد بگیرد. بنابراین، تربیت همان یادگیری و حاصل آن تعلیمات است. پس نمی‌شود تفکیکی بین تعلیم و تربیت قائل شد حتی در مسائل اخلاقی شما ببینید معمولاً در دبیرستان‌های ما آمدند یک کلاس تربیتی یا پرورش گذاشتند؛ یعنی گفتند ریاضی یک درس است پرورشی هم یک درس جداست. غافل از این که هم ریاضی پرورش است، هم نقاشی پرورش است و ورزش پرورش است و

هم دینی. آن وقت فکر کردند اگر ما آموزش دینی به افراد دادیم فقط ما این جا پرورش دادیم در حالی که اگر ما همان تعریف قدیمی از تعلیم و تربیت هم در نظر بگیریم، پرورش استعدادهاى فرد است، قاعدتاً پرورش دینی فرد هم یک تعلیم است، چنانچه پرورش ریاضی و فیزیک فرد هم یک تربیت است. در نتیجه این فرآیند تربیت هم تعلیم است هم یادگیری است هم حصول کمال در فرد.

عابدینی: پس دو واژه تعلیم و تزکیه که در قرآن است به نظر شما مترادف هم هستند و با هم فرقی ندارند؟

نصراصفهانی: این‌ها مدل‌هاى مختلف آموزش است. که من خدمت شما در بحث سوالات بعدی عرض می‌کنم. اما در ادامه سخن قبلی، در رابطه با همین قضیه یک سوالی مطرح می‌شود که چرا تعلیمات ما در مدارس اثربخش نیست یعنی چرا من مثلاً دوست دارم بجهام نماز خوان بشود اما این طور نمی‌شود؟ این مشکلی بود که در نظام آموزشی هم هست یعنی همین فرآیند در دین و غیر دین مطرح است. آمدند در مکتب‌های روانشناسی به این بحث پرداختند که ما چه کار کنیم که تربیت یا تعلیم نتیجه بخش باشد.

بنابراین مکتب‌های مختلف تربیتی به وجود آمد در پاسخ به همین مطلب که ما چه کنیم تا تربیت و تعلیمی که می‌گوئیم واقعا تحقق پیدا کند و آن کمال مطلوب به وجود بیاید. حالا نمی‌دانم این جا اصلاً مجال این بحث است که ما این را باز کنیم یا نه؟ ولی در هر صورت تعریف‌های مختلف و جدیدی از تربیت صورت گرفته است که هر کدام از این مکتب‌ها مبتنی بر دیدگاهشان آمدند از تربیت یک تعریفی کردند. ما یک نظریه به نام «نظریه یادگیری ارتباطی» داریم که ریشه‌اش از پائولوف روسی شروع می‌شود که در آزمایشگاه روی سگ انجام می‌دهد و بعد هم اسکینر در روانشناسی همین بحث «رفتارگرایی و شرطی کردن» را عامل تربیت می‌داند یعنی می‌گوید که شما اگر می‌خواهید تعلیم و

تربیت اتفاق بیفتد باید همان چیزی را که به طرف می‌گویید تکرار کنید و به طرف پاداش، یا کیفر بدهید و همین مسأله باعث آموزش می‌شود یعنی در واقع باعث تربیت می‌شود، آموزش و یادگیری اتفاق می‌افتد که همان تربیت است. حالا یادگیری یعنی چه؟ یعنی تغییر رفتار. یعنی ما چه کار کنیم که یک آدم مسلمان تغییر رفتار را در نماز، حجاب و رفتارهای مختلف دیده شود. آن وقت معمولاً این را تزکیه نامیدیم یعنی اگر یک نفر این کارها را کرد این دیگر تزکیه شده و آن کمال در فرد حاصل شده است! متأسفانه از زمان مشروطه در تفکر ما این تعریف از تعلیم و تربیت آمده است. گفته‌اند تربیت یعنی عادت دادن به صفات مشخص از طریق تکرار و تمرین یعنی همان تعریف را آمدند با اضافه کردن روش، تعریف کردند. در مقابل این تفکر یک تفکر دیگری آمد که آن «نظریه یادگیری شناختی» را مطرح می‌کند و می‌گوید باید افراد را فهماند و فهم را وارد تربیت کرد که پایدار بماند. در نظام تعلیم و تربیت جدید بحث فهم را مطرح می‌کند و در تعریف تربیت می‌گوید: رشد قوه قضاوت صحیح یا مثلاً کوشش برای کمک به فرد در تحقق شرایط لازم برای سازگاری با مطلوب و محیط طبیعی - اجتماعی که آن حضور دارد. این بیشتر نظریه عمل گراها است. تمامی این دیدگاه‌ها می‌خواهند بگویند ما باید سعی کنیم خود فرد رشد بکند و ما فقط نقش راهنمایی داشته باشیم. تربیت قرآنی هم با همین مدل دوم سازگار است. سوال من این است که پیغمبرها قبل از این که پیغمبر بشوند چه کسی آن‌ها را تربیت کرد؟ چه دینی داشتند؟ آیا اینها را پدر و مادرشان تربیت کردند؟ جامعه یا معلم تربیتشان کردند؟ یا خودشان، خودشان را بالا کشیدند؟ در یک روایتی دیدم که پرسیدند: دین پیامبر اسلام قبل از اسلام چه بود؟ فرمودند: دین عقل بوده است و اتفاقاً این آیه که می‌گوید: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ

أُولُوا الْأَلْبَابِ»، یعنی آدم‌های عاقل و اولوا الالباب همان‌هایی که هدایت شده هستند، کسانی هستند که خودشان می‌آیند نظریه‌های مختلف را می‌شنوند و بهترینش را انتخاب می‌کنند. بنابراین، ما کلمه هدایت را که در این آیه آمده به عنوان تعریف برای تربیت مناسب می‌دانیم با ضمیمه کردن این آیه که بگوییم: تربیت یعنی هدایت جنبه‌های مختلف شخصیت فرد. هدایتی که در آن استبداد و فشار و تقلید نیست که کار انبیا همین گونه هدایت است. پس اولاً تربیت یعنی هدایت. و دیگر این که می‌گوییم: هدایت جنبه‌های مختلف شخصیت فرد. هدایت هم وقتی توسط انبیا انجام می‌شود و آنها هیچ سلطه‌ای بر افراد ندارند، این خود فرد است که می‌بیند و دیدگاه منطقی را انتخاب می‌کند. ما می‌گوییم جنبه‌ها ی مختلف شخصیت فرد- که فقط شامل تربیت دینی را شامل نمی‌شود- اگر به کسی ریاضی یاد دادیم، ادب یاد دادیم و دینداری هم کردیم و باز هم تعلیم و تربیت دینی است. پس به طور خلاصه در این سوال ما می‌گوییم تربیت به معنای هدایت جنبه‌ها ی مختلف شخصیت فرد است این تربیت بدون تعلیم اصلاً امکان ندارد و تعلیم حتماً باید در کنارش باشد اما تعلیم یکی از عواملی است که مرتبط با تربیت است. در متون دینی ما هم کلمه هدایت می‌تواند گویای مفهوم تربیت باشد.

تربیت به معنای هدایت جنبه‌ها ی مختلف شخصیت فرد است این تربیت بدون تعلیم اصلاً امکان ندارد و تعلیم حتماً باید در کنارش باشد اما تعلیم یکی از عواملی است که مرتبط با تربیت است. در متون دینی ما هم کلمه هدایت می‌تواند گویای مفهوم تربیت باشد.

بار به من بگوئید: «من بودم که فلان کار را برای تو کردم»، به جای این که اثر مثبت بگذارد اثر منفی می‌گذارد. درست است تلویزیون روشن است حرف خوبی هم گاهی زده می‌شود، اما من گوش نمی‌دهم، چرا؟ به خاطر این که ما در تعلیماتمان این انفکاک ناپذیری بین آموزش و پرورش را در نظر نمی‌گیریم. خیلی جالب است

ما دیگر بالاتر از قرآن در تعلیمات نداریم ولی همین قرآن اثر منفی روی خیلی‌ها ایجاد می‌کند! قرآن کریم برای فرد تربیت نشده یا آن کسی که سلامت فطرت حق جوئی و عدالت طلبی ندارد، نه تنها تأثیری ندارد و او را هدایت نمی‌کند بلکه بر گمراهی بیشتر او نیز می‌افزاید و نفرت او را از حقیقت و عدالت بیشتر می‌کند به این آیه دقت کنید: «وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»، (سوره اسراء، آیه ۸۲). بنابراین، قرآن تنها قادر است کسانی که تسلیم حق هستند و حافظ هواهای نفسانی خود هستند را تربیت کند. چرا می‌گوییم: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»، این قرآن فقط به درد متقین می‌خورد به درد غیر متقین نمی‌خورد؟ اصلاً مشرکین از خدا و این‌ها متنفر می‌شوند، هنگامی که این کلمات را می‌شنوند، چرا؟ به خاطر این که انگیزه ندارند یعنی تعلیم باید با تمام لوازمش در فرآیند تربیت دیده شود. «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»، (سوره مائده، آیه ۸). پس صرف تعلیم، اثر تربیتی ندارد. بنابراین به نظر می‌رسد تزکیه و تربیت مقدم بر تعلیم است ولی تربیت و تزکیه هم نیاز به نوعی تعلیم دارد و تعلیم معلم وقتی موثر است که او بتواند تعلیم خود را با دل شاگرد همراه کند. این تلازم و این ارتباط تنگاتنگ بین آموزش و پرورش تعلیم و تربیت راه، حتماً باید در تعلیمات در نظر بگیریم تا اثر بگذارد. پدر، مادر، معلم، مدرسه، دانشگاه، رسانه، اداره و سیستمی که نسبت به شاگردان خود نامهربان است و یا حداقل نتوانسته در عمل آنها را متقاعد کند و شاگرد احساس می‌کند درون او تخم دشمنی و نفرت می‌کارند نباید انتظار داشته باشد درس قرآنش مشتری داشته باشد.

یکی از دلایلی که این سوال را مطرح کردم همان است که اشاره کردید که گاهی قرآن هم باعث خسارت بیشتر می‌شود، وقتی که آموزش از تربیت جدا شود مثل کسی که علم فیزیک را یاد می‌گیرد



داد برای روشن کردن چراغ عقل و وجدان او بود نه این که بخواهد او را در حالت قوم و خویشی و یا تعصبات فامیلی قرار دهد تا اسلام بیاورد بلکه می‌خواست چراغ عقل‌ها را روشن کند.

نصر اصفهانی: مناقشه شما در کدام

قسمت بحث من است؟!

عابدینی: در آماده کردن زمینه! زمینه در این شخص این طور آماده می‌شود، با روشن کردن عقل و وجدان شخص و هر شخصی به یک صورت، وجدانش آماده می‌شود. با این توضیح که، شخصیت افراد مختلف، متفاوت است. یک سری افراد هستند که باید وجدان آنها روشن شود. ولی یک سری دیگر افراد هستند که وجدانشان روشن است ولی تبیل یا کودن هستند که برای این‌ها باید مطالب تربیتی و تعلیمی را تکرار کرد. این حرف‌ها بی که می‌زنیم برای افرادی است که یک استعدادی یا یک عقلی داشته باشند آن وقت برای این‌ها باید یک طور برخورد کرد تا فهم شوند، ولی برای توده‌ی عوام باید یک نوع دیگر برخورد کرد. حالا به جواب سوال شما برسیم. دین و قرآن این کار را کرده قرآن در برخورد با افراد مختلف به گونه‌های مختلف برخورد کرده است. یعنی افرادی که نخیه بودند به آن‌ها با یک اشاره مطلب را می‌فهماند و عوام را با لفظ صریح می‌فهماند. پس قرآن با همه یک نوع حرف نمی‌زند. مثلاً ابراهیم (ع) وقتی که کعبه را ساخت دعا کرد که خدایا! رزق بده به آن‌هایی که مومن هستند: «و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله». خدا فوری او را ادب کرد و فرمود: کافران را هم رزق می‌دهم: «و من کفر فامته». ابراهیم را این طور ادب می‌کند ولی دیگران را با وعده‌ها ی چنین و چنانی و وعیدها تربیت می‌کند. مشکل ما این است که در تربیت همه را می‌خواهیم یک نوع ببینیم. یک وقتی است که می‌خواهیم با تکرار ادب کنیم یک وقت برمی‌گردیم می‌گوییم باید وجدان افراد بیدار شود. اصلاً در یک مرحله یک سری هنوز به وجدان نرسیده‌اند و مثلاً باید ریش سفید و رئیس قبیله

به نظر می‌رسد تزکیه و تربیت مقدم بر تعلیم است ولی تربیت و تزکیه هم نیاز به نوعی تعلیم دارد و تعلیم معلم وقتی موثر است که او بتواند تعلیم خود را با دل شاگرد همراه کند. این تلازم و این ارتباط تنگاتنگ بین آموزش و پرورش تعلیم و تربیت را، حتماً باید در تعلیمات در نظر بگیریم تا اثر بگذارد.

هوازن، پیامبر(ص) صد تا شتر به او می‌دهند تا به او بفهماند که دین نیامده این‌ها را از تو بگیرد و حالا واقعه فکر کن بین دین خوب است یا نه؟ یا مثلاً زن ابوسفیان که قصه‌اش ذیل آیه آخر سوره ی ممتحنه آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُسْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرُقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بُهْتَانًا يُفْتَرِيهِنَّ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَعْفُرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». هند ابتدا می‌ترسید و گمان می‌کرد چون مکه فتح شده پیامبر(ص) او را می‌گیرد و اذیت می‌کند زیرا او در جنگ احد قساوت را به او رسانده بود و جگر حمزه سیدالشهداء را به دندان گزیده بود. پیغمبر اکرم(ص) یک روزی را مشخص کرد کنار کوه صفا که از زن‌ها بیعت بگیرد. هند، از ترس در ابتدا به صورت ناشناس بین زن‌ها نشست. پیغمبر اکرم(ص) آمد خیلی معقول صحبت کرد و طبق این آیه قرآن از بیعت و شرایط آن گفت. هند گفت: دارید از ما نسبت به مردان بیعت سخت‌تری می‌گیرید! پیامبر(ص) چیزی نگفت و قسمت بعد آیه را خواند: «ولا يسرقن». هند گفت: من آن زمان‌ها از شوهرم سرقت می‌کردم. ابوسفیان که آن جا بود بلافاصله گفت: گذشته‌ها را من بخشیدم. پیامبر(ص) بعد از این گفتگو، هند را شناخت و برخورد ملایمی با او کرد و فرمود: هند، تویی، خودت هستی فرزند عتبه؟! هند در ادامه جرات پیدا کرد و با هر سخن پیامبر(ص)، متلکی گفت تا لاج پیامبر(ص) را در بیاورد ولی پیامبر(ص) سکوت کرد تا او وجدانش بیدار شود تا بالاخره به جایی رسید که هند گفت این دین، دین خوبی است و ایمان آورد. صبر و سکوت و کارهایی که پیامبر انجام

به خاطر احساسات قبلی یا بعدی با آن بحث علمی مخالفت نکند؟ به نظر می‌رسد انبیاء در وهله‌ی اول تلاش می‌کردند جو را آرام کنند تا عقل بیدار شود و انبیاء واقع مطلب را می‌گفتند تا مردم با عقل خود پیش بیایند نه این‌که مثلاً با مهمانی دادن بخواهند آنها را فریب دهند تا مطلب را قبول کنند نه! بلکه انبیاء دنبال روشن کردن عقل مردم هستند. من مناسب دیدم در اینجا یک قصه نقل کنم: شخصی به نام ابواسحاق کندی زمان امام حسن عسگری(ع) بود، کتابی نوشته بود به نام تناقضات قرآن. خلیفه عباسی برای رفع این مشکل، دست به دامن امام(ع) شد. امام(ع) یکی از شاگردان ابواسحاق را خواست و گفت چرا جواب استادت را ندادی؟ شاگرد گفت چگونه پاسخ دهم؟ فرمود: برو با استادت رفیق و کاملاً صمیمی شو؛ تا رفیق شدی یک روز از او سوال کن آیا می‌شود گوینده یک سخنی بگویی و یک قصدی داشته باشد و شونده یک قصد دیگری بفهمد؟ شاگرد با همان مقدمات، چنین کرد و یک روز از استادش این سوال را پرسید. استادش از او پرسید این سوال را از کجا آوردی؟ گفت به ذهنم آمد و... آن موقع که امام(ع) فرمود برو با او دوست بشو، برای این بود که وقتی سوال می‌کند استاد فکر نکند که شاگرد می‌خواهد او را گیر بیندازد. می‌خواهم بگویم یک سری چیزهایی که انجام می‌شود به خاطر این است که طرف مقابل، هیچ حالت و پیش فرض منفی در ذهنش نباشد تا تنها عقل و وجدانش او را یاری دهد. یادمان باشد که ابوسفیان را نمی‌توانیم با یک سور و مهمانی مسلمان کنیم چون او جاه و مال طلب است و این حالت جلوی عقل او را می‌گیرد لذا آن وقت که وضع مسلمانان خوب شد، مثلاً در جنگ

ولی بمب هسته‌ای درست می‌کند و فجاج عظیمی مثل هیروشیما ایجاد می‌شود.

نصر اصفهانی: در آن‌جا همه جانبگی منفک شده و فقط به او فیزیک یاد دادیم ولی اخلاق یاد ندادیم نکته مهمی که باید توجه کرد در متون دینی ما ظرفیت خیلی بالایی برای استخراج مباحث تعلیم و تربیت وجود دارد اما، ما به این‌ها از زوایایی تخصصی نگاه نمی‌کنیم چرا پیامبر اسلام(ص) وقتی می‌خواهد از افراد دعوت به پذیرش اسلام کند آن‌ها را به خانه دعوت و مهمانشان می‌کند؟ چون می‌خواهد در فرایند تعلیم طرف را نرم کند. شما وقتی مهمانی یک نفر رفتی، دیگر نمی‌توانی نمک بخوری و نمکدان بشکنی! چرا پیامبر(ص) از دوستان و همسر و پسرخوانده‌اش شروع می‌کند به این دلیل است که به فرایند تربیت توجه دارد و می‌گوید این علقه عاطفی که بین من و او وجود دارد، بین من و ابوسفیان وجود ندارد و به این زودی‌ها نمی‌شود امثال ابوسفیان را تعلیم و تربیتش کرد بنابراین سعی می‌کند این فرایند را از دوستان شروع کند. چرا روزهای اول پیامبر(ص) نیامد روزه و نماز را واجب کند؟ زیرا همه فراری می‌شدند، چرا؟ به خاطر این‌که به فرایند و تلازم بین این مسئله توجه داشت و متاسفانه ما توجه نداریم؛ یعنی ما فکر می‌کنیم وقتی آقایی رفت بالای منبر و موعظه کرد باید همه چیز به یک باره درست شود!

جناب آقای عابدینی؛ با توجه به تخصص شما در متون دینی، چه مبانی نظری و عملی برای مفهوم تعلیم و تربیت می‌توان از این متون و به خصوص قرآن استخراج کرد؟

عابدینی: قبل از پاسخ گویی، من در بعضی از صحبت‌های جناب آقای نصر مناقشه دارم. در همین بحث تعلیم و تربیت آیا از قوم و خویش شروع می‌کند یا با مهمانی دادن شروع می‌کند که آنها را نرم کند؟ یا می‌خواهد کدورتی نباشد، نفرتی نباشد و جو آرام باشد تا وقتی مطلب به او گفته می‌شود به آن فکر کند و



افلاطون

این وظیفه متدینین است که به این مهم بپردازند. اصولاً رسالت دین بیان مبانی تعلیم و تربیت نیست ولی تعلیم و تربیت دینی نمی‌تواند خود را از الهام از مباحث برون دینی بی‌نیاز بداند. اگر مبانی تعلیم و تربیت را به سه بخش موضوع تربیت یا انسان‌شناسی، اهداف تربیت، و روش تربیت تقسیم کنیم، آموزه‌های درون دینی در هر سه بخش می‌تواند الهام بخش و بیان‌کننده مسائل تامل برانگیز باشد. آنچه از قرآن کریم در مورد انسان‌شناسی، اهداف انسان و روش‌های هدایت و تربیت او می‌توان استفاده کرد را ما در کتاب «فلسفه اخلاق و تربیت» مفصل مورد بحث قرار داده‌ایم و اینجا مجال بیان آن نیست. بنابراین، خود این مباحث نشان دهنده این است که مبانی تعلیم و تربیت درون دینی نیست. اما وقتی شما وارد دین می‌شوید دین یک سلسله آموزه‌هایی را در اختیار شما قرار می‌دهد و از شما یک نوع تربیت خاصی می‌خواهد که بدون آن‌ها شما نمی‌توانید این دین را داشته باشید

ندارند از چم و خم زندگی دنیا با خبرند و حتی چون تمرکز آنها بر دنیاست ممکن است بهتر از دین‌داران با آن آشنا باشند و حتی دین‌داران باید در این خصوص شاگردی آنان را کنند. کتاب جمهوری افلاطون و سیاست ارسطو، که بخش‌هایی از آن به تعلیم و تربیت اختصاص دارد انصافاً در عصر خود، یعنی هزار سال قبل از اسلام مثال زدنی است. امروز هم تلاش‌های علمی و مطالعات اندیشمندان غربی در خصوص تعلیم و تربیت و مبانی آن، با مسلمانان قابل مقایسه نیست. متون دانشگاهی ما در کدام دانشگاه، تالیف بومی است. اکثراً با ترجمه است و یا تالیف اقتباسی! قرآن کریم هم می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (سوره روم، آیه ۷). ما هم باید به ظاهر حیات دنیا آگاه باشیم چون در غیر این صورت با مشکلات عدیده روبرو خواهیم شد، که شده‌ایم. البته چنانچه آیه فوق به آن اشاره می‌کند آنان نسبت به تعلیم و تربیت دینی غافل بوده و

دین توحیدی نداشته و مدل‌های دیگری داشته‌اند. نکته دیگر این‌که، از آن جهت که من بیشتر تکیه می‌کنم روی تربیت انبیا قبل از نبی شدنشان، این هم دلیل بر این است که مبانی برون دینی است و درون دینی نیست. حضرت موسی (ع) یا پیامبر خودمان و بسیاری از انبیا که با انبیای قبلی زیاد ارتباط نداشتند، یا خود حضرت ابراهیم که الگوی همه‌ی انبیا است، از کجا دین خود را آورده و تربیت شدند؟

﴿١٤٢﴾ پس چرا در قرآن آیات فراوانی داریم که بیان‌کننده تأیید تعلیم انبیاء قبلی بوده است؟! نصر اصفهانی: تأیید می‌کند ولی

ربطی به این ندارد... ﴿١٤٣﴾ ببینید آیه می‌گوید: «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ». پس معلوم می‌شود چیزی بین مردم بوده است که قرآن آن را تأیید می‌کند و پیامبر گرامی اسلام بر اساس آن عمل می‌کرده است.

نصر اصفهانی: چنین شواهدی از نظر تاریخی وجود ندارد چرا که قاعدتاً پیامبر ما متدین به دین قبلی می‌بوده یعنی مسیحی یا یهودی باید باشد، که هرگز چنین نبود و از دین حضرت ابراهیم هم چیزی نمانده بود که بر آن متدین باشد. بنابراین، بسیاری از انبیائی که با انبیاء قبلی ارتباطی نداشته‌اند - مثلاً خود حضرت ابراهیم - از کجا دین خودش را گرفت؟ به نظر ما، انبیا قبل از نبوتشان خردمند و حقیقت طلب بودند و با خرد خود به هدایت و تربیت درست دست یافتند. آنان بندگانی بودند که سخنان مختلف را می‌شنیدند و با تامل و تفکر، بهترین آنها را انتخاب، و به آن عمل می‌کردند. بسیاری از انبیاء الهی قبل از نبوت، در رسیدن به ایمان، ولایت، تقوا و عدالت، بدون استفاده از انبیاء قبلی، خود و حتی از بی ادبان! ادب آموختند و تربیت شدند و توانستند توسط وحی الهی به هدایت بیشتر هم دست یابند. آیه: «ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» قبل از هر کس شامل حال خود انبیا بوده است. به تصریح قرآن کریم کسانی که دین

حرفی بزند تا قبول کنند. این‌ها را باید طور دیگری ادب و تربیت کرد. نصر اصفهانی: ببینید! در همان تربیت مبتنی بر فهم، سن و سال و موقعیت و میزان تحصیل هم مورد توجه است. به هیچ وجه یک بچه را نمی‌آیند یک لگاریتم یادش بدهند. منتها باید در نظام تربیتی پله پله فرد را رشد بدهیم. تکرار هم یک نوع رشد است منتها یک رشدی که قابل اعتنا نیست. در تفکرات دینی مان همین بحث است که ایمان و اسلام درجه دارد یک آدم را نمی‌شود از همان اول به درجه بالا برد. آن بحث را که من داشتم که پیامبر (ص) همه این مسائل را رعایت می‌کرد به خاطر همین فرایند است. سوالی که این‌جا مطرح شده این است که آیا مبانی اصول تربیت و تعلیم را می‌توان از متون دینی استخراج کرد؟ یا به عبارتی، این مبانی برون دینی است یا درون دینی؟ اولاً خود مبانی و اصول تعلیم و تربیت، و بهترین دلیل بر این که برون یا درون دینی است، وقوع آن است. ما می‌بینیم تعلیم و تربیت در کجا اتفاق افتاده است آیا فقط بین دین‌داران، تعلیم و تربیت وجود داشته یا در بین بی‌دینان هم تعلیم و تربیت وجود داشته است؟ اتفاقاً مبانی و اصول تعلیم و تربیت در بی‌دینان بیشتر است [که به دین ما متدین نبوده‌اند]. بنابراین شما ببینید واقعا کتابی که در جمهور افلاطون راجع به تعلیم و تربیت نوشته است، بزرگان ما هنوز که هنوز است در الفبای آن مانده‌اند. یا در کتاب سیاست ارسطو شما تعلیم و تربیتی که می‌بینید بسیار پیشرفته است. بنابراین می‌خواهم بگویم دین‌داران ما آن‌هایی که سرشان می‌شود و یک کارهایی در زمینه مبانی تعلیم و تربیت کرده‌اند اقتباس از آن‌ها بوده است. پس وقوع چنین چیزی در بیرون دین و پرورش افرادی مثل سقراط، افلاطون، ارسطو و... نشان دهنده این است که تعلیم و تربیت انحصاری دین نیست و مبانی تعلیم و تربیت فقط درون دینی نیست. بنابراین می‌بینیم که اکثر آن چیزهایی که در زمینه تعلیم و تربیت نوشته شده از آن کسانی است که



و عقل دانستیم، و هنگامی که این عقل انسان، خدا را شناخت، دلش می‌خواهد از خدا تشکر کند. مثلاً عقل به حضرت ابراهیم (ع) می‌گوید این گونه در برابر خدا کرنش کن. ممکن است به دیگری بگوید نوع دیگری کرنش کن. نوعش مهم نیست مهم اصل کرنش است. دین خودش قالب و شکل نیست بلکه یک فرایند عقلی است و پیامبران می‌آیند این عقل را برجسته می‌کنند. اگر این مطلب را پذیرا شدیم باشد آن وقت همه‌ی آن مبانی که از افلاطون و ارسطو آمده است، درون دینی خواهد بود به این معنا که آن چه به عقلشان رسیده مطرح کرده‌اند و نبی عقل، افراد را پخته و ماحصل این پختگی را برای ما به عنوان دین معین می‌کند.

ما حاصل حرف شما این می‌شود که حرف آن‌ها ممضات شارع شده و توسط شارع امضا

می‌گوییم اصول تعلیم و تربیت، برون دینی است ولی اگر دین را قالب ندانیم، عقل را جزء دین پنداشته و دین را مقابل عقل ندانیم و دین همان تسلیم بودن در مقابل خدا باشد نه آن چارچوب‌ها؛ آنگاه اگر پرسیده شود دین انبیاء قبل از نبوت چه بوده است جواب می‌دهیم که دین همان فرآیند پیشرفت عقل بوده است. وقتی ابراهیم (ع) با فرقه‌های مختلف برخورد می‌کند و رفتار آنها را می‌بیند با قضاوت و چراغ عقل، با آنها رفتار می‌کند و این همان دین است.

نصراصفهانی: سوال آقای صالحی این است که آیا در دین ما چارچوب خاصی برای تعلیم و تربیت داریم یا نداریم؟ این محل بحث است.

عابدینی: من می‌خواستم بگویم که اگر بیایید و دین را مثابه یک چارچوب‌ها بی معنا کنید آن وقت درون این قالب‌ها تغییر و تحول نیست. ولی اگر دین را مجموع نقل

به وجود می‌آید که هدف یا اهداف تعلیم و تربیت چیست؟ نکته سوم این است که روش رسیدن انسان از

اصولاً رسالت دین بیان مبانی تعلیم و تربیت نیست ولی تعلیم و تربیت دینی نمی‌تواند خود را از الهام از مباحث برون دینی بی‌نیاز بداند. اگر مبانی تعلیم و تربیت را به سه بخش موضوع تربیت یا

انسان‌شناسی، اهداف تربیت، و روش تربیت تقسیم کنیم، آموزه‌های درون دینی در هر سه بخش می‌تواند الهام بخش و بیان‌کننده مسائل تامل برانگیز باشد.

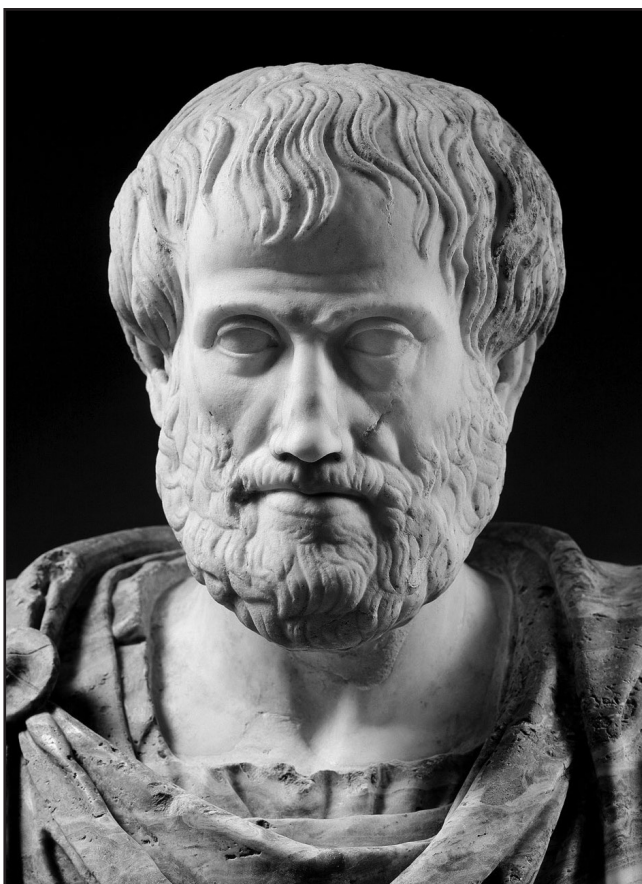
نقطه (آ) به نقطه (ب) چیست؟ که این هم روش تعلیم و تربیت است. بنابراین مبانی تعلیم و تربیت تشکیل می‌شود از یک سیستمی که در این سیستم یک مثلث است که در راس آن انسان‌شناسی یا موضوع تربیت است؛ به دنبالش هدف تربیت؛ و بعد روش تربیت است. حالا روش‌ها چیست؟ از دل آیات و روایات و داستان‌ها و سیره‌ای که از زندگی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) است، به دست در می‌آوریم. موضوع ما انسان‌شناسی است که از آموزه‌های دینی در می‌آوریم. هدفمان چیست؟ از دل دین می‌توانیم در بیاوریم. درباره انسان‌شناسی، آیا انسانی که ما می‌خواهیم تربیت کنیم فقط می‌خواهیم به مقاصد دینی برسیم یا به چیزهای دیگر هم می‌خواهیم برسیم؟ دیگر این که آن اهداف چه هستند؟ آیا ما می‌خواهیم ریاضی و فیزیک هم یاد بدهیم؟ این‌ها دیگر در نظام تعلیم و تربیت می‌آید و تلفیقی از یافته‌های دیگران، اعم از برون دینی و درون دینی می‌شود، نظام تعلیم و تربیت.

عابدینی: من نظر خاصی در این باره ندارم فقط در بحث برون دینی و درون دینی، باید معلوم شود که کارکرد دین در این باره چیست؟ دین را اگر به عنوان یک قالب بدانیم

بنابراین باید حتماً آن مبانی را با این مبانی تلفیق کنید تا بتوانید پرورش پیدا کنید. حالا این که مبانی تعلیم و تربیت چیست؟ سه تا مبنا و اصل، تعلیم و تربیت دارد یعنی بر اساس این نظام تعلیم و تربیت یک نظام ساخته می‌شود. اصلاً می‌دانید کار قرآن و کار متون دینی نظام سازی نبوده است تا ما بخواهیم بگوییم نظام تعلیم و تربیت قرآن و روایت چیست؟

پس کار آنها چه چیزی بوده است؟

نصراصفهانی: یک سلسله اطلاعات و آموزه‌ها بی می‌دهند اما نظام دادن، کار قرآن و روایت نبوده است. یک آیه یا یک روایت بیاورید که چارچوبی در این باره داشته باشد. بنابراین اگر منظورمان از نظام تعلیم و تربیت دینی، قرآن و سنت است؛ در قرآن و سنت، چیزی تحت عنوان نظام تعلیم و تربیت نداریم. اما ممکن است شما نظرتان این باشد که منظور ما این است که آیا مسلمانان یا دین‌داران می‌توانند یا چنین کاری را قبلاً کرده‌اند که بیابند یک نظام تعلیم و تربیت در اختیار ما قرار بدهند؟ می‌گوییم این هم نبوده است ولی دین و متون دینی ما ظرفیت این را دارد که از دل آن بتوان یک نظام تعلیم و تربیت استخراج کرد. این مطلب، فرع بر این است که ما اول بفهمیم که نظام چیست و سپس سوالاتی برای ما مطرح بشود و این‌ها را عرضه کنیم به قرآن و سنت و بعد، یک نظامی که عنوان دینی داشته باشد استخراج نماییم. آن چه من در حد مطالعات خودم فهمیدم این است که اگر در ما نظام تعلیم و تربیت خودمان، از همان واژه هدایت استفاده نماییم هدایت - یعنی تغییر یک انسان از نقطه (آ) به نقطه (ب) - می‌بایست سه موضوع در تعریفمان بیاوریم: یکی موضوع تربیت است. موضوع تربیت ما این جا انسان است بنابراین اولین مبانی تعلیم و تربیت انسان‌شناسی است. ما باید انسان‌شناسی را از قرآن استخراج کنیم. دومین نکته، هدف ما و نقطه (ب) است. بنابراین این جا، هدف تربیت است. طبیعتاً مسئله دوم



ارسطو

شده بنا بر این نمی‌شود گفت این اصول در ابتداء و حدوداً درون دینی است.

عابدینی: بستگی دارد که ما دین را چگونه معنی کنیم. دین را به معنی چارچوب‌ها نگیریم. دین روش عقلایی است که عقلای عالم از اول شروع کرده‌اند و انبیا به عنوان عاقل‌ها این عقل را رشد داده‌اند این می‌شود دین. اگر دین را این طور معنا کنیم حرف‌های دیگران هم حرف‌های بیرون دینی نیست حرف‌هایی است که از درون عقلی جوشیده است که این عقل را انبیا بارور کرده‌اند نام این جنبه بارور کردن عقل را بگذاریم دینی. این چارچوب‌ها را مثلاً اسم شریعت و منهج بگذاریم. در قرآن هم همین کار را کرده است: «لکل جعلنا منکم شرعاً و منهجاً».

آقای نصر: این بحث‌ها بی که شما مطرح کردید با بحث‌ها بی مثل «نظریه عنایت» ابوعلی سینا مطابقت ندارد. ابوعلی سینا معتقد است که: عقل بشر چون آن توانایی لازم را ندارد که راه خودش را تشخیص بدهد خداوند عنایت کرده انبیا را برای کمک به عقل فرستاده است ولیکن بحث شما برعکس این نظر است.

عابدینی: پس این که حضرت علی (ع) می‌فرماید: انبیا آمدند تا دین‌های عقل را بیرون بیاورند چیست؟! پیدا است که خود عقل می‌فهمیده است که انبیا آمده‌اند عقل‌ها را بیرون بیاورند.

نصر اصفهانی: تعریف حضرت تعالی از عقل بسیار گسترده است و شامل بسیاری از امور غیر مربوط به دین هم می‌شود.

عابدینی: خیر! تنها شامل آن اموری که جزء مستقلات عقلیه است، می‌شود.

آقای نصر: شما در بحث مبانی تعلیم و تربیت دین، سه مبنا را مشخص کردید که یکی بحث انسان، اهداف نظام تعلیم و تربیت بود، دیگری هم بحث روش‌ها. حالا در مورد بحث اول، انسان شناسی، یک مقدار توضیح بدهید؟

نصر اصفهانی: شخصیت انسان ابعاد مختلف دارد. این که می‌گویم نظام، خصوصیتش همین است. همه این‌ها با هم ارتباط دارد ما گفتیم انسان موضوع تربیت ما، دارای ابعاد مختلف است. این ابعاد یک بخش مادی است و یک بخش شخصیتی است. این بخش شخصیتی را ما در مسائل تربیتی مد نظرمان است. ما این جا دنبال رشد ابعاد مختلف شخصیت این فرد هستیم بنابراین، شخصیت انسان تشکیل می‌شود از چند بخش که یک بخش ادراکات، یک بخش توانمندی‌ها، یک بخش تمایلات، و یک بخش رفتار اوست. یعنی در واقع این انسان این چهار بعد را دارد که ما در این چهار بعد باید آن را پرورش دهیم. ادراک: حسی، عقلی، تجربی و ... است. توانمندی: فیزیکی، مدیریتی، اجتماعی است. تمایلات: فیزیولوژیک،

مبانی تعلیم و تربیت تشکیل می‌شود از یک سیستمی که در این سیستم یک مثلث است که در راس آن انسان شناسی یا موضوع تربیت است؛ به دنبالش هدف تربیت؛ و بعد روش تربیت است.

روحي، روانی است. تمام اینها را ما در این کتاب فلسفه اخلاق و تربیت ابعادش را توضیح دادیم و بحث بعد چگونگی ارتباط بین این چهار تا در رفتار آدم است. یعنی ادراک چه طوری تاثیر روی تمایلات می‌گذارد و تمایلات چه طوری تاثیر روی ادراک می‌گذارد و ادراک چگونه تاثیر روی قدرت و توانمندی می‌گذارد؟ در واقع باز این انسان یک مجموعه است که این مجموعه بخش روحی هم دارد غیر از بحث روانی که آن بخش روحی ارتباط با دین پیدا می‌کند. قسمت زیبایی شناسی انسان یا میل به زیبایی که جنبه روحی دارد فطری است. در زیبایی شناسی، دین کمتر وارد می‌شود و لو این که خودش در ارائه تفکرات و اندیشه، هنری عمل می‌کند و آموزش به ما می‌دهد که در تبلیغ دین و تربیت افراد باید از هنر زمانه استفاده کرد. در آن موقعیت زمانی، هنر زمان، ادبیات بود؛ اما این زمان، هنر زمانه، سینما، تئاتر، نقاشی و موسیقی است. از این هنر زمانه، شما بتوانید استفاده کنید، خیلی مهم است. اما در قسمت حقیقت جویی انسان یک سلسله حقایق را خودش با حواس و تجربه‌اش می‌فهمد. دین می‌آید دفاين عقول را فقط در این زمینه شکوفا می‌کند و می‌آید انسان را به یک حقایق ماورایی آشنا می‌کند و می‌گوید غیر از آن چیزهایی که تو خودت می‌فهمی یک چیزهای دیگر هم است به نام قیامت یک چیزهای دیگر هم است به نام اوصاف و ارتباط با خدا، که در حقیقت گرایی به ما کمک می‌کند. اما شما یک جایی را در قرآن پیدا کنید که بیايد درباره رشد گیاهان یا مثلاً برق کشی ساختمان، دفاين عقول انسان را رشد بدهد!

آقای نصر: در قرآن درباره‌ی بعضی از آیات از علوم مانند پزشکی هم مطالبی بیان شده است.

نصر اصفهانی: اگر مثلاً درباره‌ی پزشکی مطلبی بیان شده، پزشکی زمانه را می‌گوید و در باره پزشکی جدید چیزی را نمی‌گوید. یعنی هر چه گفته پزشکی زمانه است یعنی همان چیزی است که مردم می‌فهمیدند؛ قرآن چیزی را بیان نمی‌کند که مردم نفهمند. بنابراین، در اموری که بشر خودش توان نداشته به طور کلی عقل را پرورش می‌دهد. در مسائل اخلاقی هم آموزش‌های قرآنی، به معنای این نیست که اخلاق بگوید و نظام اخلاقی بیان کند بلکه یک سلسله اخلاقیاتی را که خود بشر

درک نمی‌کرده، دین بیان می‌کند و مثلاً می‌گوید: شکر و توکل و صبر هم جزء مسائل اخلاقی است که دین می‌آید در این باره انسان را رشد می‌دهد. یا به عنوان مثال، فطرت پرستش؛ که تمام انسان‌ها در تمام جوامع پرستنده بودند اما پرستنده بودنشان به خاطر درک پایین، ضعیف بوده است و گاه رو به انحراف و چند خدایی می‌رفته‌اند که در این جا، دین می‌آید و آفریدگار واحد را تبلیغ می‌کند و آن شک و شبهه‌هایی که بین مردم بوده را، برطرف می‌کند. بنابراین، در مسأله انسان شناسی داریم می‌بینیم که قرآن می‌آید به متون غیردرون دینی کمک می‌کند تا انسان شناسی مان قوی‌تر بشود و آن ابعادی را که ما نمی‌دانستیم، بهتر دانسته و موضوع مورد، تامل عقلانی ما می‌شود این خیلی مهم است؛ یعنی مسائلی را مطرح می‌کند که عقل به آن پردازد و تامل بکند. به هر حال این موضوع تربیت را تا شما درست شناسید نمی‌توانید نظام تعلیم و تربیت که بحث اهداف است را بشناسید. البته در بحث اهداف هم قرآن راه را باز می‌کند؛ یعنی غیر از این دنیای مدنظر شما یک دنیای دیگری است که بعداً عرض می‌کنم.

عابدینی: جناب آقای نصر، بحث انسان شناسی را که مطرح کردند من مطلبی به ذهن رسید که ما طوری انسان‌ها را بشناسیم که بدانیم آنان چندین نوع هستند و چقدر فهم دارند. بعضی انسان‌ها هستند که فهمشان تیز است. خدا برای تربیت این دسته، یک برنامه دارد و افرادی هم دیرفهم هستند که خدا برای تربیت آنان نیز یک نوع برنامه‌ی دیگری دارد و افرادی که جاحد و منکر هستند خدا برای تربیتشان یک نوع دیگر از برنامه‌ها را دارد. پس ببینید انسان شناسی را که ایشان بیان کردند همه قبول دارند اما در کنارش این را هم بدانیم که انسان‌ها متفاوت هستند و خداوند عالم، و دانا، به همه این تفاوت‌هاست. بر همین اساس، برای یک دسته از انسان‌ها باید یک نکته تربیتی را صد بار بگویی تا بفهمند. بر همین اساس، یک سری تکرار قصه‌ها در قرآن، برای این است که گروهی از افراد با تکرار مطالب را می‌فهمند. اما یک سری افراد منکر هستند این‌ها را باید چه کار کرد؟ که با انواع و اقسام معجزات آنها را روشن می‌کند مثل داستان حضرت موسی و معجزات نه گانه برای فرعونیان.

بخش دوم این گفتگو را در صفر ۳۲ پیگیری فرمایید.



محمدرضا طهماسبی
(کارشناسی ارشد در علوم تربیتی)

استقلال، همکاری بینش و روشهای معرفت عامل پیشرفت آموزش عالی

مقدمه:

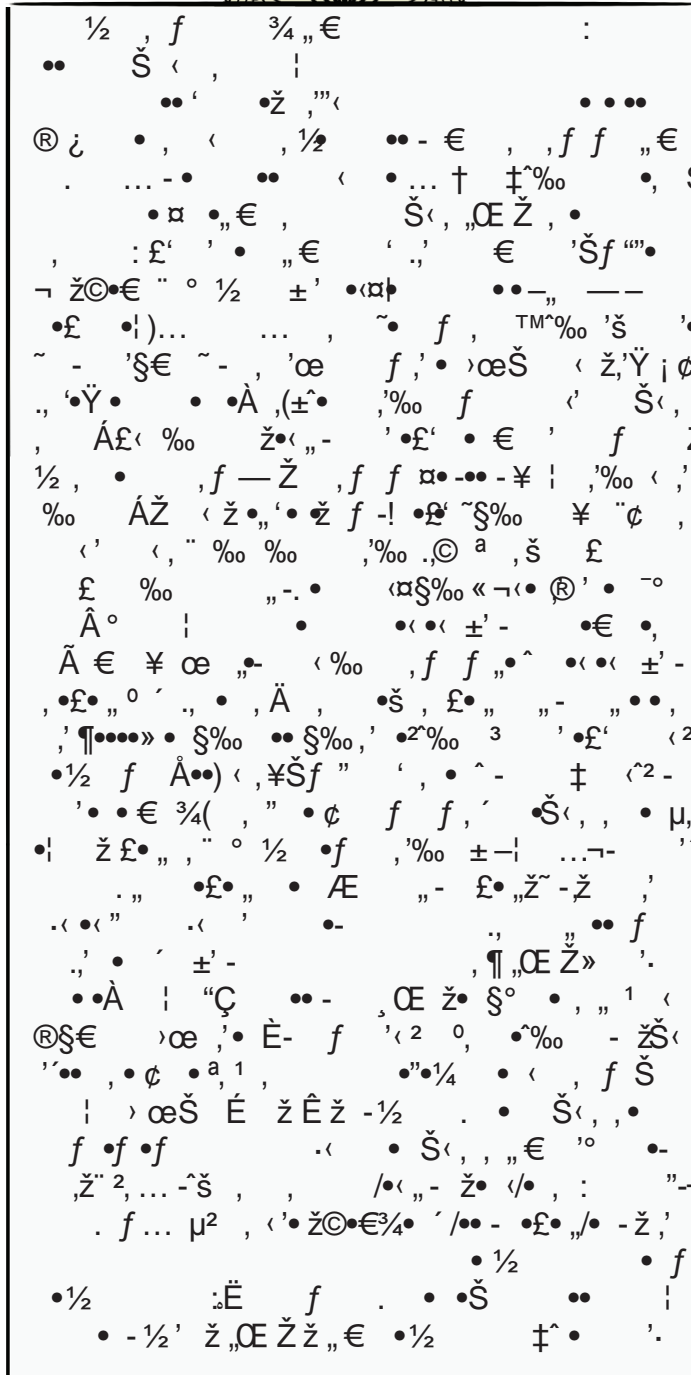
اگر برآنیم که دانشگاه یکی

از مراکزی است که سرنوشت کشور را تعیین می‌کند، بنابراین شایسته است مراقب عقب ماندن و یا پیشرفت (۱) این مرکز علمی باشیم. بخصوص در هزاره سوم که پیشرفت علوم بسیار پر شتاب بوده و باز ماندن از کاروان تمدن و فرهنگ بشری می‌تواند خسارت‌های مادی، مالی و انسانی بسیاری را متوجه مدیران، اساتید و بخصوص دانشجویان دانشگاه‌ها نماید. منظور از پیشرفت، چه مفهوم انتخابی جریان حاکم بر آموزش عالی کشور باشد که آن را به جای توسعه (۲) به کار می‌برند. (با شاخص‌هایی که برمی‌شمرند:..... میزان افراد نمازگزار در جامعه، میزان شرکت در مجالس توسل اهل بیت(ع)، میزان موقوفات، میزان خیرات و مبرات، میزان رعایت حجاب و عفاف(۳) و...) و چه منظور همان توسعه در برنامه‌های اول تا چهارم توسعه کشور باشد: توسعه‌ای علمی که در آن «علاوه بر رشد کمی، نهادهای اجتماعی نیز متحول خواهند شد، نگرش‌ها تغییر خواهد کرد، توان بهره‌برداری از ظرفیت‌های موجود به صورت مستمر و پویا افزایش یافته و هر روز نوآوری جدیدی انجام خواهد شد»(۴) و چه آنچه دانشجویان و خانواده‌های آنان می‌خواهند که می‌توان آن را در نداشتن افت درسی و تحصیلی و مشروط نشدن و رعایت اخلاق و ادب و قانون و مشارکت در برنامه‌های مذهبی و سیاسی در دانشگاه خلاصه نمود؛ به شرطی که منظور از پیشرفت، تنها پیشرفت افراد نخبه، تیزهوش و سرآمد علمی و معنوی آن هم در برخی رشته‌ها نبوده و شامل همه دانشجویان کشور بشود. پس از تعریف عملیاتی پیشرفت، پنج عامل زیر را می‌توان مهمترین عوامل پیشرفت علمی، اخلاقی دانشجویان - به عنوان نتیجه فعالیت مدیران و اساتید- در دانشگاه‌های کشور برشمرد: استقلال بینش و روشهای معرفت، داشتن آموزش و

را تنها به خود دانشگاه نسبت داد، زیرا پیشرفت آموزش عالی متأثر از پیشرفت کل نظام می‌باشد.

اما «استقلال بینش و روش معرفت» به چه معناست؟ مگر دانشگاه‌های ایران از نظر روش‌های چهارگانه معرفت مستقل نیستند و روش معرفت آنها به رسمیت شناخته نمی‌شود؟ چهار روش عمده و محوری معرفت در دانشگاه‌ها عبارتند از: دینی/نقلی، عرفانی/شهودی، عقلی/فلسفی و علمی/تجربی؛ و هر یک از این روش‌های رسیدن به حقیقت وابسته به بینشی می‌باشند؛ به عنوان مثال دانشجوی فقه، علوم قرآن و... بیش و پیش از این که بخواهد به کمک اسناد و مدارک تحقیق کند، نیازمند «بینش دینی» است که به او می‌آموزد خدا محور بوده و تمام طبیعت، انسان و کتاب آسمانی را هماهنگ و ساخته و پرداخته باری تعالی بداند؛ دانشجوی فلسفه بیش از نیاز به منطق و روشهای عقلی، نیازمند آن است که بداند حتی نقش دین و وحی، اثاره(برانگیختن و بیدار کردن)عقل است و نه تعطیل و معزل نمودن عقل! و او با قدرت عقل است که پس از تحقیق، اصول دین خود را آزادانه انتخاب می‌نماید؛ دانشجوی عرفان، بسیار بیش از نیاز به روش معرفت امثال شیخ اشراق، نیازمند مردانی است که به او راز و رمز عشق و امید و شادی و لذات عقلی را دوست داشتن انسانها و نگاه مهربان به هم‌نوع و آیت دیدن هستی و طبیعت را بیاموزد؛ دانشجوی علوم(تجربی) نیز بیش از آشنایی با روش‌های تحقیق متناسب با رشته خود، نیازمند نگاه واقع بینانه به موضوعات و مسایل و مشکلات موجود در طبیعت و انسان می‌باشد.

اینک می‌توان منظور از استقلال بینش و روش‌های معرفت را به اجمال دریافت. نشانه استقلال هر دانشگاه در این است که در روش رسیدن به حقیقت و در اندیشیدن وابسته نبوده، هر چند تایید بینش و روش‌های دیگر را نیاز داشته باشد، مثلا رشته فلسفه با روش معرفت عقلی، در سیطره رشته کلام با روش معرفت نقلی نباشد و... در این صورت است که هر روش معرفت، محدودیت‌های



بررسی خواهد شد. عاملی که مهمترین نقش را در پیشرفت آموزش عالی بازی می‌کند، اما از آنجا که دانشگاه خود متأثر از آموزش و پرورش و سایر نهادهای سیاسی و اقتصادی است، نمی‌توان تأثیر این عامل و سایر عوامل

پرورش پیشرفته، تقدم مشاوره شغلی بر مشاوره تحصیلی، گزینش و آموزش ضمن خدمت اساتید، تاکید بر برونداد به جای دلخوش کردن به درونداد و فرایند؛ که در این مقاله تنها عامل اول - استقلال بینش و روش معرفت -

خود را شناخته و برای عالم و آدم تعیین تکلیف نمی‌کند و از سوی دیگر با شناخت توانایی‌ها و فعالیت در محدوده حوزه تخصصی خویش، تنها به تعامل اصولی با سایر روش‌ها خواهد پرداخت، آنگاه می‌توان فضایی آزاد جهت تفکر و تحقیق فراهم آورد و شاهد امید و اوج گرفتن انگیزه تحصیلی و معنوی دانشجویان و سرگرم شدن آنها به شناسایی و حل مشکلات واقعی کشور بود.

جا دارد اشاره شود که رفتار هر انسان بیش از آن که تحت تاثیر بینش او (هر نوع بینشی) باشد، متأثر از شخصیت و منش وی می‌باشد. (۵)، گاهی نیز آرزوها (۶) و دنیا دوستی (۷) می‌تواند، بینش را تحت تاثیر خود قرار داده و چشم بصیرت را کور کند؛ در حالی که نگه کردن با بصیرت به دنیا موجب آگاهی نیز می‌شود!

بینش و روش دینی یا نقلی :

بصیرت (بینش) در قاموس قرآن به معنای بینائی دل است، برخی آن را معرفت و درک، عقل و زیرکی و حتی حجت و دلیل (ظاهراً بدان جهت که حجت و دلیل سبب بصیرت و بینائی دل است) معنا کرده اند؛ (۸) اما از آنجا که مستقل از معرفت، درک، علم و عقل به کار می‌رود؛ (۹) بنابراین معنایی مختص به خود دارد؛ چیزی که با کنار رفتن پرده غفلت (۱۰) حاصل شده و موجب عبرت گرفتن، توجه به اشتباهات خود و درک عظمت پروردگار می‌شود. (۱۱) اگرچه هر انسانی برای خود برداشتی از دین دارد؛ اما آن زمان از بینش یا بصیرت دینی برخوردار است که بینش و نگرش او منجر به رفتار کورکورانه نشود. (۱۲)

و این همه جز با مدد وحی و تفسیر راسخون در علم معصومین علیهم السلام- امکان ندارد. وحی و سنت شاخص و ویژگی محوری این بینش می‌باشند.

این بینش در حد نهایی خود موجب می‌شود با هر چیزی و قبل و بعد از هر چیز خدا را دید. این بینش با پاسخ به سه سوال مهم زندگی، انسان را از سر درگمی در می‌آورد و تنها این بینش قادر است به این سه سوال پاسخ بدهد: ما از کجا آمده ایم؟ مأموریت ما در این دنیا چیست؟ به کجا می‌رویم؟ این

بینش کمک می‌کند تا انسان با حق و تکلیف خود و دیگران آشنا شده و حد و مرز آنها را پاس بدارد. صاحب این بینش در هر زمان و مکان به یاد حلال و حرام الهی است. صاحب این بینش بیش از همه به ادب و اخلاق اهمیت می‌دهد، چرا که شخص کافر خوش اخلاق را برتر از مومن بد اخلاق می‌نشانند. اگر این بینش نباشد، همه چیز در هستی مجاز خواهد بود. بدون این بینش چرا نباید دروغ گفت و در جهت جلب منافع خود و به ضرر دیگران اقدام نکرد؟ چرا نباید قوی، حق ضعیف را پایمال کند؟...

اما بینش دینی یا نقلی چه نقشی در دانشگاه ایفا می‌کند؟

این بینش در دنیای پیشرفته جایگاه مناسبی ندارد زیرا مسیحیت در قرون وسطی حرمت خویش و حرمت

پنج عامل زیر را می‌توان مهمترین عوامل پیشرفت علمی، اخلاقی دانشجویان-به عنوان نتیجه فعالیت مدیران و اساتید- در دانشگاه‌های کشور برشمرد: استقلال بینش و روشهای معرفت، داشتن آموزش و پرورش

پیشرفته، تقدم مشاوره شفاهی بر مشاوره تحصیلی، کزینش و آموزش ضمن خدمت اساتید، تاکید بر برونداد به جای دلخوش کردن به درونداد و فرایند.

بصیرت آفرین بود. (۱۳)

و آنگاه که نیاز بشر به بینش دینی و نیاز به تفسیر از ابتدا تا نهایت زندگی، پاسخی در خور نیافت، سراب عرفان‌های نوظهور و اخلاق

می‌شد و متولیان دین فهمیدند که اگر مردم نخواهند به قوانین منبعث از دین تمکین کنند، قانونگذار مستاصل خواهد شد؛ به خصوص نسلی که بیش از تکلیف با حقوق خود آشنا شده و بر آنها پای می‌فشرد.

این وضع در دنیای اسلام متفاوت بود. اوج عظمت دانشگاه‌های مسلمانان در همان قرون وسطی بوده و در این دانشگاه‌ها، علم و ایمان به عنوان دو بال و بازو مددکار یکدیگر بوده‌اند و همواره چنین بوده که مسلمانان یا علم و ایمان را با هم داشته و یا هیچ یک را نداشته‌اند، برخلاف غرب که یا علم را داشته‌اند و یا ایمان را. (۱۴)

اما در بین خود مسلمانان نیز برداشت‌های مختلفی از بینش دینی می‌توان سراغ گرفت: از یک سو



بخش‌های مختلف دین و تخصص- های مربوط به هر بخش، موجب این برداشت‌های مختلف می‌شود، از جمله می‌توان از بینش اصولی- فقهی، بینش کلامی، بینش قرآنی، بینش فلسفه اسلامی؛ بینش اخلاق اسلامی- که گاهی تحت عنوان مبنا نیز خوانده می‌شود (مبنای اصولی، فقهی، ...) نام برد. طبیعی است که شخصی با بینش فقهی توجه و تمرکزش بر احکام شرع باشد و برای مثال جهت متدین کردن دانشجویان، قبل از هر چیز نماز، روزه و حجاب و .. بر خاطرش خطور کند.

اومانیستی و حقوق بشر... فرا رسیدند. به همان میزانی که مسیحیت از سطح جامعه رخت بریست، قانون به جای آن نشست و مردم خشنود بودند که به جای تاکید دین بر تکلیف، اینک حقوق آنها مطرح است و مهمتر از آن به جای تاکید بر حقوق مومنان بر حقوق بشر تاکید می‌شود و از همین رو در دنیای پیشرفته، جامعه مقدم بر قانون تعریف شد. جامعه دیگر دغدغه قوانین متروکه دینی را نداشت؛ زیرا قانون برای اجرا توسط مردم وضع

علم را پاس نداشت و با تحقیر علم و دانشگاه و سخن گفتن از موضع برتر حساب خود را از علم جدا کرد. بینشی که مطرح می‌نمود نه با فطرت (عقل نهادی) سازگاری داشت و نه با جهان مدرن. کار به جایی رسید که علم حساب این دین تحریف شده را کف دستش گذاشته و از صحنه عمومی خارجش ساخت. دین یهود نیز که حداکثر ده فرمان برای اداره جامعه در انبان داشت، خود به خود به حوزه خصوصی رانده شد؛ دینی که البته قبل از تحریف و در دوره تاریخی خود



از سوی دیگر بینش دینی هر جریان وابسته به آن است که چه نسبتی بین علم و دین برقرار نماید، برخی بین دین و علم نسب اربع را برقرار کرده‌اند: دسته نخست معتقدند که دین اعم از علم است و این دین حداکثری چیزی را فروگذار نکرده و حتی به ریاضی اسلامی قایل هستند، برخی به عکس علم را اعم از دین می‌دانند، اینان با کوچک کردن دایره دین و فراخ گرفتن دایره علم به این نتیجه رسیده‌اند، دسته سوم معتقدند که بین دین و علم رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد، هر یک محدوده‌ای مختص به خود دارند و البته در جایی مسایل و موضوعاتشان مشترک و یکسان می‌باشد و بالاخره دسته چهارم به تباین اعتقاد دارند و هیچ گونه وجه مشترکی بین دین و علم نمی‌شناسند؛ بجز این چهار وجه مشهور، برخی به وجه پنجمی قایل شده‌اند که تنها می‌توان «مبانی نظری» علوم (نه خود علوم!) را از دین استخراج نمود. (۱۵)

به این مجموعه، بینش‌های مذهبی، فرق مختلف فقهی و کلامی (شیعیان غالی، اخباریون، اشاعره، وهابیان، صوفیان و...) و بینش‌های خرافی (مهدویت سیاسی با خبر دادن از زمان رجعت امام زمان «عج»، ظهور امام زمان‌های جعلی، رمالی، جادوگری و شیطان پرستی و...) را نیز باید اضافه نمود. حال طبیعی است که از بین این تشتت آراء و تنوع برداشت‌ها، دانشگاه و دانشجو به یکی از دو تصمیم برسد: یا در این جنگ هفتاد و دو ملت، عطای بینش دینی را به لقای آن بخشیده و در اجرا اگر به پوچی نرسد؛ جز بینش علمی، فلسفی یا عرفانی را سودمند ندانند؛ یا به یکی از بینش‌های دینی فوق چنگ زده و بدان دلخوش باشد، هرچند جو عمومی دانشگاه با آن موافق نبوده و به یک پارادایم و اجماع نرسیده باشند. سوال اساسی در همین جا رخ می‌نماید که آیا بینش دینی با هر قرائت آن می‌تواند موجب پیشرفت دانشگاه بشود؟ در پاسخ باید گفت اگر منظور از این بینش، خدا محوری، شناخت و پرهیز از شرک، عدالت خواهی، خدمت به خلق، پرهیز از صفات رذیله کبر و خودپرستی و... باشد، دانشگاه با

بینش دینی یا نقلی چه نقشی در دانشگاه ایفا می‌کند؟

این بینش در دنیای پیشرفته جایگاه مناسبی ندارد زیرا مسیحیت در قرون وسطی حرمت خویش و حرمت علم را پاس نداشت و با تحقیر علم و دانشگاه و سخن گفتن از موضع برتر حساب خود را از علم جدا کرد. بینشی که مطرح می‌نمود نه با فطرت (عقل نهادی) سازگاری داشت و نه با جهان مدرن. کار به جایی رسید که علم حساب این دین تحریف شده را کف دستش گذاشته و از صحنه عمومی خارج ساخت. دین یهود نیز که حداکثر ده فرمان برای اداره جامعه در انبان داشت، خود به خود به حوزه خصوصی رانده شد! دینی که البته قبل از تحریف و در دوره تاریخی خود بصیرت آفرین بود.

تربیت انسانهایی آزاده، متعادل و حق پذیر، به هدف خود رسیده و نگران از دست رفتن قدرت نخواهد بود؛ اما برعکس با وجود افت معنوی و اخلاقی در بین دانشجویان، تنها وزیر و وبال آن برای مسئولینی خواهد ماند که تنها دغدغه حاکمیت بینش دینی خویش را داشته‌اند؛ آنگاه باید به جد بیندیشند که حفظ قدرت مهمتر است یا حفظ ارزشها؟ وانگهی بپرسیم که آنها خود را حق و معیار حق بشناسند، برای درونسازی ارزش‌ها مگر چاره‌ای جز آزاد اندیشی و اجازه طرح اقوال مخالف هست؟ آنان که طغیان کرده‌اند، تنها به یک جریان فکری اجازه بروز و ظهور خواهند داد؛ اما آنها که درد دین دارند، به نص صریح قرآن باید در پی تربیت بندگان خدا (نه بندگان طاغوت) باشند و مردم را در خواندن و انتخاب عقل را در انتخاب راه و صلاحیت عقل را در انتخاب راه راست به رسمیت بشناسند: «... همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمنداند. (۱۵)؛ در آیه‌ای دیگر مشخص شده که هدایت به راه راست نیز با بصیرت و نه در سایه تبعیت و مریدپروری کورکورانه صورت می‌گیرد: «بگو این راه من است. من و پیروانم، با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم! منزه است خدا! و من از مشرکان نیستم!»

چهار روش عمده و محوری معرفت در دانشگاه‌ها عبارتند از: دینی / نقلی، عرفانی / شهودی، عقلی / فلسفی و علمی / تجربی؛ و هر یک از این روش‌های رسیدن به حقیقت وابسته به بینشی می‌باشند.

«انما یخشی الله من عباده العلماء (۱۷)» یعنی خداوند در نظر عالمان دارای خشیت و بزرگی است و مقصود از علما در این آیه آقایان دانشگاهیان است، یعنی کسانی که با علوم فوق ارتباط دارند. (۱۸)؛ آیه «انما یخشی الله من عباده العلماء» ظاهراً مربوط به علم فقه و اصول نمی‌باشد، بلکه به علوم که در دانشگاه‌ها خوانده

می‌شود، نظر دارد: «الم تر ان الله انزل من السماء ماء فأخرجنا به ثمرات مختلفا ألوانها و من الجبال جدد بیض و حمر مختلف ألوانها و غرابیب سود و من الناس و الدواب و الانعام مختلف ألوانه كذلك انما یخشی الله من عباده العلماء» آیا نمی‌بینی که خداوند از بالا آبی فرستاد که به وسیله آن میوه‌ها ی رنگارنگ پدید آورد و از کوهها رگه‌ها ی سفید و قرمز با رنگ‌های مختلف و رگه‌ها ی کاملاً سیاه و از انسانها و جنبنده‌ها و چهارپایان نیز به رنگ‌های مختلف آفرید، جز این نیست که علما و دانشمندان از خدا می‌ترسند. پس در این دو آیه به همین علوم دانشگاهی و علوم طبیعی که در دانشگاه‌ها خوانده می‌شوند، از قبیل زمین شناسی، آب شناسی و میوه شناسی، معدن شناسی و اقسام معادن و انسان شناسی و حیوان شناسی اشاره شده است. همه این علوم را که در دانشگاه‌ها خوانده می‌شوند ذکر می‌کند؛ سپس می‌گوید: «انما یخشی الله من عباده العلماء»؛ یعنی آنهایی که دانا به این گونه امور باشند و دقایق و ریزه‌کاری‌های عالم طبیعت را درک کنند، طبعاً به عظمت خدا پی می‌برند، وقتی که به عظمت خدا پی بردند، طبعاً خشیت پیدا می‌کنند، از خدا می‌ترسند. این آیه سندی است قرآنی برای علوم که در دانشگاه‌ها خوانده می‌شود و مورد نیاز بشر است. (۱۹)؛ و بنابراین چنین دینی با چنین احترامی چرا در صدر نبوده و قدر نیندند؟! این نگاه رحمانی، بیش از علم، عظمت دین را بخصوص در نزد دانشمندان فرا می‌برد. این قرائت ناب از بینش دینی در شناخت و بزرگداشت علم البته در عصر ما مناقشه برانگیز و برای بی‌شماری باورنکردنی خواهد بود، چرا که حوزه- دانشگاه امام صادق «ع» درست معرفی نشده است؛ دانشگاهی که در آن خانمی به نام «ام جابر» برآن بود تا با بینش علمی تحقیق کند: «حضرت صادق «ع» از ام جابر پرسید که در چه کاری؟ عرض کرد: می‌خواهم که تحقیق کنم که از چرنده و پرنده کدام بیضه می‌نهد و کدام بیچه می‌آوردند. فرمود که احتیاج به این مقدار فکر نیست، بنویس که گوش هر حیوانی که مرتفع است، بیچه گوش هر کدکام منخض است، بیضه می‌آورد و هر کدکام منخض است، بیضه



می‌نهد. ذلک تقدیر العزیز العظیم، (۲۰) حال معنای تقدیر برای دانشمندان قابل فهم خواهد بود، زیرا آنها در پی علم آموزی هستند و علم هم یعنی کشف رابطه بین پدیده‌های عالم و تقدیر یعنی قوانین حاکم بر طبیعت و رابطه‌ای که بین پدیده‌ها برقرار است که آن عزیز حکیم آنها را وضع فرموده و دانشمندان تنها می‌توانند آنها را کشف کنند.

ملاحظه می‌شود اگر بینش و روش معرفت دینی قبل از استفاده از هر سندی، از قرآن مدد بگیرد؛ نه تنها خود را قیم علوم انسانی و تجربی و... نمی‌داند، بلکه استقلال سایر بینش‌ها را به رسمیت شناخته و دانشجویان را برای خداشناسی راهی رشته‌های نجوم، فیزیک و پزشکی و... خواهد نمود و آنگاه آن اتفاق میمون خواهد افتاد که حتی علم تجربی در کنار ایمان قرار گرفته و نگرانی‌ها برطرف خواهد شد؛ اما اگر متولیان دین با محققین درجه دو و سه و استفاده از منابع دست دوم، به آقایی و سروری خود بر علوم تجربی، فلسفی و عرفانی بیندیشند و مرتب انسان شناسی، طبیعت شناسی، هستی شناسی، ارزش شناسی و... را در مقابل علم دینی و بشری خویش تحقیر نمایند، نتیجه‌اش در ابتدا جدایی دین از علوم غیر دینی و در نهایت سقوط معنوی و علمی دانشجویان خواهد بود.

بینش و روش عرفانی یا شهودی:

یک عارف با بینش عرفانی وقتی به بوستان رفته و هندوانه‌ای را می‌بیند؛ از خود سوال می‌کند که چه کسی به این هندوانه برنامه داده تا به اندازه خاصی رشد کند و پس از آن از رشد باز بماند؟! همچنان که یک متخصص کشاورزی با استفاده از قوانین حاکم بر طبیعت به اصلاح نژاد و چگونگی استفاده سودمندتر از هندوانه مشغول می‌شود. در حقیقت اگر دانشمندان علوم تجربی با بینش و روش علمی به مشاهده انسان و طبیعت مشغول می‌شود تا به قوانین عالم تکوین پی ببرد؛ یک عارف در این حد باقی نماند، بلکه فراتر از آن به هدفمندی این خلقت عظیم و به شناخت خود پی می‌برد؛ «عارف کسی است که نفس خود را شناخت و آن را آزاد کرد و از هر چه دورش می‌کند، پاک گردانید.



(۲۱) آنگاه پس از شناخت خود به شناخت خالق دانا و توانا راه می‌یابد. عرفان بدون شناخت و تفکر از مسیر رسیدن به حقیقت منحرف و از خانقاه و عرفان‌های مخالف و معارض با دین سر در می‌آورد.

همچنان که در غرب فرهنگی، بینش علمی حاکمیت دارد؛ در شرق فرهنگی، این بینش عرفانی است که دلربایی می‌کند. در غرب این عقل و علم است که دست بالا را دارد و

برخی بین دین و علم نسب اربع را برقرار کرده‌اند: دسته نخست معتقدند که دین اعم از علم است و این دین حداکثری چیزی را فروگذار نکرده و حتی به ریاضی اسلامی قایل هستند، برخی به عکس علم را اعم از دین می‌دانند، اینان با کوچک کردن دایره دین و فراخ گرفتن دایره علم به این نتیجه رسیده‌اند، دسته سوم معتقدند که بین دین و علم رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد، هر یک محدوده‌ای مختص به خود دارند و البته در جایی مسایل و موضوعاتشان مشترک و یکسان می‌باشد و بالاخره دسته چهارم به تباین اعتقاد دارند و هیچ گونه وجه مشترکی بین دین و علم نمی‌شناسند؛ بجز این چهار وجه مشهور، برخی به وجه پنجمی قایل شده‌اند که تنها می‌توان «مبانی نظری» علوم (نه خود علوم) را از دین استخراج نمود.

نظری بپردازند؛ اما چه در دنیای پیشرفته و چه در دنیای عقب مانده، این عرفان عملی است که ارزش والایی دارد، چرا که اگر فیلسوف تنها بتواند فکر را تحت تاثیر قرار دهد، عارف علاوه بر آن می‌تواند شخصیت انسان را متحول

اشراق و عاطفه و دل چندان مورد اقبال نیست. الهام الهی در این جوامع تنها در حوزه خصوصی با دل مردم نرد عشق می‌یازد، اما به عنوان یک بصیرت در عرصه عمومی جایگاهی ندارد. اگر در شرق می‌نشینند و می‌سرایند:

کرده و دست پروردگانی چند برای هدایت و رهبری جامعه تربیت نماید؛ تا با اقتدار بر قلب‌ها، آرامش و امنیت روانی و قضایی را در جامعه حاکم سازند و این تنها کارکرد عرفان عملی در اداره جامعه است. اما با این همه نباید تصور نمود این انسان‌های تربیت شده می‌توانند نظام اجرایی را بدون تخصص خاص مدیریت نمایند. اگر چه عرفان نظری می‌تواند در دانشگاه آموخته شود، اما عرفان عملی مختص هیچ یک از رشته‌های دانشگاهی نیست. متخصص در عرفان نظری نیز چون فلسفه می‌تواند استاد عرفان نظری بپرورد و کارکرد دیگری در اداره جامعه مدرن ندارد. به نظر می‌رسد همچنان که دنیای پیشرفته موفق شده فلسفه را به دوران کودکی ببرد، شایسته است در شرق نیز بینش عرفانی را به قبل از دانشگاه برده و نوجوانان را با این بینش بپرورند. بینشی که از عشق و محبت - اصلی که هرگز در تربیت ولو در هنگام تنبیه نباید ترک شود - می‌گوید. راز موفقیت کلیساهای خانگی در جذب مشتریان چند، جایگزینی محبت به جای ترس (از گناه و مرگ و جهنم) و طمع (نسبت به لذتها و شادبها و بهشت) می‌باشد. اما شایسته است مسلمان‌ها با توجه به موفقیت از ترس (از گناه و مرگ و جهنم) و طمع (نسبت به لذتها و شادبها و بهشت) و عشق (به مبدء حق و خیر و زیبایی) سخن بگویند؛ به شرطی که حاکمیت عشق را بر ترس و طمع در دانشگاه‌ها به رسمیت بشناسند! به نظر می‌رسد بینش عرفانی جنبه تربیتی و فوق برنامه و فرهنگی داشته و مختص یک رشته دانشگاهی نباشد، بینشی که می‌تواند حق عشق پاک و احساس مسئولیت در قبال خود، خدا و خلق را از دست هوسهای ناپاک - حاکمیت لذتها و شخصی و نداشتن ترس از عقوبت تجاوز به حقوق خود، خدا و خلق - بگیرد و در دانشگاهی چنین عارف، همواره در کنار تحقیقات عرفانی با روش ویژه خود، شاهد کارهای خیر (مدیریت و برنامه ریزی علمی، تدریس اساتید شایسته، انگیزه تحصیلی دانشجویان، احترام متقابل استاد و دانشجو، استقبال دانشجویان مخالف از فعالیت‌های سیاسی قانونی



و فعالیت‌های صنفی، علمی، ورزشی و مذهبی (...) و پرهیز از کارهای شر(تکبر، حسد، نفاق، ریا، دشمنی، حرص، بخل، لجاجت، بی‌هدفی، حاکمیت سود و لذت شخصی ...) باید بود.

بینش و روش عقلی یا فلسفی :

از آنجا که منطق پیش نیاز فلسفه است، تفکر منطقی نیز مقدم بر تجارب فلسفی است. تفکر منطقی یعنی بتوان تعریفی درست از مفاهیم ارائه داد، آنها را طبقه بندی کرد و افکار مختلف را به کمک روش‌های منطقی مناسب فهم و نقد نمود. برخلاف منطق که جنبه داوری دارد؛ تجارب فلسفی جنبه کشف دارند؛ یعنی می‌توان به کمک روش تحقیق در فلسفه، راه حل یک مساله فلسفی را یافت. این بینش عمدتاً به تولید نظریه و مبانی نظری جهت سایر علوم منجر می‌شود. از آنجا که دانشگاه‌های متعلق به این نوع بینش، نیروی مورد نیاز بازار کار را تربیت نمی‌کنند، با محیط صنعت و کشاورزی و... رابطه مستقیم ندارند و تنها به تعبیر طنزگونه اساتید فلسفه استاد فلسفه پرورش می‌دهند! و استاد و دانشجو در این حوزه درگیر تحقیقات بنیادی‌اند؛ از همین رو شایسته است فلسفه را مادر علوم بخوانند. تحقیقات بنیادی پاسخی است به کنجکاوای یک دانشمند که در پی مبانی نظری و از آن طریق اصول و قواعد فلسفی (نه اصول علمی!) می‌باشد. این بینش در عرف قدما مخصوص و مختص حوزه و دانشگاه بوده است، اما چند صباحی است که پرورش آن را از دوران کودکی امکان‌پذیر دانسته‌اند. فلسفه همچون کلام در پی مستدل کردن گزاره‌های دینی نیست (وگرنه فلسفه نیست!)؛ همچون دین در پی تعیین حقوق و تکالیف مردمان نمی‌باشد؛ همچون علم تجربی به دنبال توصیف و کشف رابطه بین پدیده‌ها نبوده و بالاخره همچون عرفان - جز رویکرد اشراق - ابتدا به تزکیه فرمان نمی‌دهد، تا در سایه صفا و خلوص و آیین وارگی، حقیقت را در خود یافته و آن را بنمایاند. بلکه بینش فلسفی می‌تواند از دین و عرفان دفاع عقلانی کرده و برای بینش علمی، مبانی و قواعد فلسفی و نظریه‌های قیاسی مناسبی فراهم آورد.

اما جایگاه حکیم و فیلسوف در دانشگاه کجاست؟ و دانشجوی فلسفه - جز تدریس فلسفه - به چه کار می‌آید؟ با توجه به پیچیده‌تر شدن نظام‌های اجتماعی دیگر نمی‌توان چون زمان افلاطون پیشنهاد نمود که اداره و رهبری جامعه به فیلسوف و



حکیمی سپرده شود که صرفاً با امثال سیاست‌مدان افلاطون سرو کار داشته است و از آنجا که از نظر شخصیتی چهار نوع مدیر داریم: مدیر نظریه پرداز (در محافل علمی)، مدیر برنامه‌ریز (در محافل تصمیم‌سازی)، مدیر مجری (در محیط اجرا از صف تا ستاد) و مدیر نگهدارنده (در حد امین امور یک اداره)؛ بنابراین شان یک حکیم، مدیریت نظریه‌پردازی است. حکما و فیلسوفان، علی‌رغم این شان والا نمی‌توانند نظریه (۲۲) و بیانیه (۲۳) خود را به برنامه تبدیل کنند، چرا که تخصص آن را ندارند. تنها مدیران برنامه‌ریز با «بینش علمی» و تخصص‌های مدیریت (صنعتی، دولتی، آموزشی، بازرگانی، مالی ...) و برنامه‌ریزی (استراتژیک، آموزشی، درسی ...) قادر هستند تا چشم انداز و بیانیه رهبران جامعه را به اهداف کلی (۲۴) و برنامه‌های فراسوی کلان متناسب با نهادها، سازمان‌ها و دستگاه‌های اجرایی تبدیل نموده و به دست مدیران اجرایی بسپارند. مدیران اجرایی نیز با بینش علمی اهداف کلی را برای این که قابلیت اجرایی پیدا کنند، به اهداف عملکردی (۲۵) و برنامه‌های کلان و خرد تبدیل نموده و آنها را به ترتیب در شرح وظیفه کارکنان ستاد و صف قرار می‌دهند.

البته برخی از آنها به هر دلیل نازل‌تر از مقام و موقعیت خود یعنی در حد مدیر نگهدارنده (به عنوان تدارکات‌چی، پیمانکار و...) عمل می‌کنند. در هزاره سوم مدیر اجرایی مأمور اجرای آن چیزی است که ابتدا توسط مدیران نظریه پرداز - همچون فیلسوفان - و

فیلسوفان مشهور را یاد گرفته و تقلید کنند»، (۲۷) از همین رو چه بسا فارغ‌التحصیلان رشته فلسفه و حتی اساتید فلسفه که دارای بینش فلسفی نیستند و در مقابل، افرادی که اگرچه راهشان به دانشگاه فلسفه نیفتاده، اما دارای بینش فلسفی باشند. بینش فلسفی در دانشگاه‌های ما با چالش‌هایی مواجه است، راز آن شاید این باشد که: «فلسفه یونانی از زمانی که وارد سرزمین‌های اسلامی شد، سکولار (غیر دینی) بود و غیر دینی ماند. نه مبنای اش (مانند اصل علیت و...) برگرفته از دین بود، نه مسائلش، نه فروعش و نه اصولش. و سرّ مخالفت فقیهان و عارفان با فلسفه، همین بود که آن را مهمانی بیگانه و ناخوانده می‌یافتند و هرچندگاه با آن به ستیز برمی‌خاستند.» (۲۸)؛ مخالفان فلسفه باید توجه کنند که بینش و روش تحقیق فلسفی کمک می‌کند تا به جای طفره رفتن از پاسخ و احیاناً شبهه خواندن سوالات، پاسخ سوالات موافق و مخالف را به زبان مخاطب بدهند؛ به عنوان مثال اگر مخالفی سوال کرد (شبهه افکنند!) «آیا قرآن علمی است؟»؛ صاحب بینش و روش تحقیق فلسفی می‌داند که ابتدا باید سوال را روشن کند، از همین رو می‌پرسد: آیا از محتوای قرآن می‌رسید یا از وحی (روش رسیدن به محتوای قرآن)؟ منظور شما از علمی، تجربی است یا مفهوم عام علم؟ و از آنها مهم‌تر قرآن چند هزار آیه دارد، کدام آیات قرآن مد نظر است؟ چرا که هر آیه قرآن می‌تواند مشتمل بر مساله‌ای علمی یا غیر علمی (متافیزیکی، اخلاقی) باشد. حال اگر برای مثال مشخص شد که منظور محتوای قرآن بوده و منظور از علمی، علم تجربی باشد؛ در این صورت راه حل مساله این است که با بینش علمی (نه فلسفی) به دنبال آیاتی بگردیم که مضمون آنها را می‌توان تجربه یا مشاهده کرد (مثل داستان حضرت موسی (ع)) که با مراجعه به تاریخ مستند می‌توان صحت آنها را بررسی نمود؛ در قدم دوم صاحب بینش و روش تحقیق فلسفی باید بداند که هیچ‌گره اخلاقی و تکلیفی را نمی‌توان به کمک علم یا فلسفه گشود و بنابراین اگر از او سوال

دریغ است که هنوز برخی بخواهند پس از سیصد - چهارصد سال، تجارب بشری را دیگر بار تجربه نمایند. اشتباهی که در انقلاب فرهنگی! اتفاق افتاد و تمامی علوم بجز حسابداری و رایانه غیر اسلامی تلقی شده و دانشگاه‌ها را برای تدوین این علوم با پسوند اسلامی تعطیل نمودند. دیگر بار این طرز تفکر بدون آمادگی و ارائه کتب مدعای خود اقدام به تعطیلی رشته‌هایی چند در دانشگاه نموده که می‌تواند همچنان به حرمت و حریم دین و علم آسیب برساند.



کنند: «آیا حقوق زن و مرد باید مساوی باشد یا نه؟» او به این سوال از منظر فلسفه پاسخ نخواهد داد، چرا که ابزار آن را در اختیار ندارد و در قدم سوم او مواظب است تا مسایل علمی نیز از مسایل فلسفی تفکیک شوند؛ مثلاً اگر از او سوال کردند که: «دمکراسی چیست؟»؛ و او قول کسانی را نقل کند که از دمکراسی سخن گفته‌اند و یا چگونگی وجود دمکراسی در برخی کشورها را توضیح بدهد؛ وی با بینش علمی پاسخ داده است (نه با بینش فلسفی)، چرا که راه هر دو سوال مشاهده و تجربه است؛ اما دارنده بینش و روش تحقیق فلسفی تنها به سوالات و موضوعاتی می‌تواند پاسخ دهد که در مورد خصیلتی از خصایل «هستی» بوده و بتوان آنها را با قواعد فلسفی و یا کاوش‌های منطقی حل نمود. (۲۹) فرض شود در بحث و گفتگو با مخاطبی - که جز ماده را در وجود موثر نمی‌داند - تا بدین جا به توافق رسیده‌ایم که اجزای عالم منتظم بوده، یا یکدیگر ارتباط داشته و هر یک به دیگری محتاجند و مشخص شده که همه لازم و ملزوم یکدیگرند؛ آنگاه با روش فلسفی (با برهان) می‌توان ثابت کرد که متلازمان یا می‌باید احدهما علت دیگری باشند، یا هر دو معلول یک علت باشند و چون اجزای عالم همه ممکنند و به علت محتاجند، باید که همه به یک علت منتهی شوند و آن‌گاه وجود علت العلل - باری تعالی - ثابت و دور تسلسل - علت بودن اجزای عالم - باطل خواهد شد. (۳۰)

بینش منطقی و فلسفی، یک ضرورت و نیاز غیرقابل انکار جهت پیشرفت علمی و معنوی فرزندان این سرزمین می‌باشد. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم طرح گفتگوی تمدن‌ها باید قرن‌ها پس از آموختن مهارت‌های گفتگو و گفتگوهای منطقی با هموطنان در خانه، مدرسه، مجلس و ... مطرح می‌شد؛ زیرا هنوز دانش آموز این سرزمین نمی‌تواند در آستانه سن تکلیف، در این بلبشوی هجوم مکاتب الهی و بشری گوناگون؛ اصول دین خود را با تحقیق و جستجو انتخاب کند و دانشجوی ایرانی از عهده بحث با یک متخصص (با استفاده از برهان) و به سکوت واداشتن یک مخالف لجاج

در دنیای واقعی و مجازی (با کمک جدل) و گفتگو با مردم کوچک و بازار و اقناع آنها (به کمک خطابه) بر نمی‌آید و به راحتی گرفتار انواع مغالطه شده و حق و باطل برایش مشتبه شده و چه بسا اراذل را بر افاضل مملکت خود بر کرسی قدرت بنشانند!

البته فیلسوف نیز باید مواظب باشد تا تنها در عالم ذهن و در حد الفاظ و اصطلاحات باقی نمانده، بلکه از فرهنگ و تمدن و تغییرات آنها، بخصوص یافته‌های علم فیزیک مطلع شود، وگرنه با نشناختن موضوع، نمی‌تواند حکم صحیح و مطابق واقع صادر نماید؛ چنان که در داستانها آورده اند فیلسوفی منکر هر گونه امکان پذیری عکس برداری شده و گفته بود: آنچه شما می‌گویید منطقی و عقلاً محال است، زیرا ما آنچه که در فلسفه خواندیم و می‌دانیم وجودِ ظل (سایه) قائم به وجود ذی ظل (صاحب سایه) است. یعنی سایه تا وقتی هست که صاحب سایه باشد و به محض ازاله و از بین رفتن صاحب سایه، سایه از بین می‌رود. امکان ندارد «صورت جوهری» از اصل ماهیت آن جدا شود و به گونه‌ای «عرض وارانه» بر روی فیلم عکاسی ظاهر شود. به تعبیر دیگر عرض قایم به جوهر است. ایشان وجود جابجایی عرض را بدون صاحب عرض (جوهر) منطقی و عقلاً محال می‌دانست!

بینش و روش علمی یا تجربی:

دانشمند و محقق علوم تجربی به کمک بینش علمی، ابتدا مساله و مشکل مورد مطالعه خود را تبیین می‌نماید، سپس با اطلاعات اجمالی - که از محیط وقوع مساله جمع آوری می‌کند - راه حل را با ارائه فرضیه‌هایی حدس می‌زند تا با آزمون فرضیه‌ها به پاسخ دقیق و درست برسد. «بینش علمی یک وضع و حالت ذهنی است که باعث می‌شود شخص بدون تعصب و با داشتن دلایل منطقی در جستجوی علت، اثر، روابط و تشخیص بین حقیقت و نظریه باشد و به او کمک می‌کند که با به دست آوردن اطلاعات دقیق، درست و معتبر، بتواند درست قضاوت کند.

بینش علمی شاه کلید پیشرفت آموزش عالی در دنیای پیشرفته است.

اگر بینش دینی کمک می‌کند تا انسان به آسمان معنی برود، بینش علمی باور اوست تا بفهمد آسمان‌ها چگونه حرکت می‌کنند! و کاش دانشمند بصیر در علم تجربی بتواند از نحوه حرکت آسمان، به آسمان معنی رفته و عبرت لازم را دریافت نماید، این انتظاری است که خداوند از او دارد: «خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد؛ در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت!» (۳۱) دنیای پیشرفته از زمانی که حقیقت را بیش از همه مطابقت با واقع تعریف کرد (دیدگاه رئالیستی)، به سرعت از سایر

اوج عظمت دانشگاه‌های مسلمانان در همان قرون وسطی بوده و در این دانشگاه‌ها، علم و ایمان به عنوان دو بال و بازو مددکار یکدیگر بوده‌اند و همواره چنین بوده که مسلمانان یا علم و ایمان را با هم داشته اند، و یا هیچ یک را نداشته اند، برخلاف غرب که یا علم را داشته‌اند و یا ایمان را.

جامع پیشی گرفت. به عکس، دیدگاه ایدئالیستی با روش قیاسی صرف و با کلی‌گویی و فلسفه بافی و در حرف باقی ماندن، از جاده تمدن بشری باز ماند. به خصوص در قرون وسطی که خرافات، جادو، سحر، ذهن‌خوانی، رمالی، نشستن و خیال‌پردازی راه ورود به حقیقت بود و به جای آینده‌نگری، سرنوشت‌گرایی دیدگاهی مقدر شمرده می‌شد. آنها سرنوشت خود را در آسمان‌ها جستجو کرده و بدان راضی بودند، تا جایی که مخالفت با این جبرگرایی در آنها احساس گناه ایجاد می‌کرد. آن دنیا استبدادپرور هم بود، زیرا شخص مستبد را نماینده خدا در زمین می‌دانستند؛ برخلاف دنیای پیشرفته که به گردش آزاد قدرت و ثروت و اطلاعات اعتقاد پیدا کردند و برای کوتاه و بلند مدت خود به برنامه‌ریزی پرداختند.

کشف بینش علمی، علوم انسانی و تجربی بسیاری از جمله: مدیریت، برنامه ریزی، روان شناسی، جامعه

شناسی، تکنولوژی آموزشی، علوم سیاسی و ... به وجود آورد. دنیای بازمانده از این کاروان پرشتاب، هنوز بر آن بود تا از طریق «قیاس منطقی» و با مراجعه به عهدین، به تولید علوم انسانی و تجربی بپردازد، اما این تلاش بی‌ثمر بود و مورد پذیرش علمای دانشگاه قرار نگرفت. راز شکست این بینش بیش از همه به جهت ذهن‌گرایی و دوری از واقعیت خارجی بود. برای مثال در پاسخ به این که: کودک در چه سنی می‌تواند به مدرسه برود؟ به جای استفاده از بینش و روش علمی و آزمون کودکان دنیای واقعی، به منابع مکتوب مراجعه می‌نمود، اصحاب کلیسا در قرون وسطی سیزده جلسه نشسته و گفتگو کردند تا بدانند اسب چند دندان دارد؟! و هر یک از سندو دلالت منبع و متن مورد اعتماد خود سخن گفت و چون به نتیجه نرسیدند، پروتستانی ناچار به ابراز عقیده شد و پیشنهاد کرد تا اسبی بیاورند و دندان‌هایش را بشمارند!، بعدها فهمیدند که بی پروا وارد عرصه علم تجربی نشده و مشاهده و تجربه را به عنوان ابزارهای تحقیق در شناخت امور طبیعی و واقعی به رسمیت بشناسند. بلوغ جنسی دختران و پسران، هوش، چاقی، لاغری و سوء تغذیه، انگیزه پیشرفت تحصیلی، خلاقیت، پرخاشگری، مدیریت، محافظه کاری، اصلاح طلبی، رشد اقتصادی، فقر و احساس فقر، اضطراب، افسردگی، رضایت از زندگی و ... متغیرهایی بودند که به سرعت و در همه دانشگاه‌های دنیا مورد سنجش و اندازه گیری قرار گرفته و از تراکم تجمعی آنها علم و نظریه‌های بسیار با به عرصه گذاشته و دانشگاه‌ها را مملو از تحقیقاتی نمود که هر یک به مثابه آجری کاخ مشترک علم بشری را فرامی‌بردند.

اما متأسفانه این قدرت بینش علمی برایش غرور آورد و در برهه‌ای به پوزیتیویسم افراطی گرایید؛ تا جایی که معتقد شد برای مثال اسبی که از منظر ما عبور می‌کند، تنها زمانی که ما مشاهده‌اش می‌کنیم وجود دارد و ادعای وجود اسب، قبل و بعد از آن مشاهده، تخیلی بیش نیست! و در کتابهای روش تحقیق اعلام نمودند تنها چیزی که قابل اندازه گیری



گزاره‌های منطقی از غیر آن، ملاکی برای تشخیص دین‌های واقعی از دین‌های دروغین باشد و به دین-داران پیام‌زده دانسته‌های خود را موثر مطرح نموده و به جای رقیب پنداشتن فلسفه، از آن در معرفی خرافه و نظریه‌های مغالطه‌گری چون مهدویت سیاسی و... سپاسگزار باشند. مردم دین‌دار از فیلسوفان انتظار دارند آنها را از مغالطات سرنوشت‌گرایان، جبرگرایان، اخباریون، غلو کنندگان و دین‌های دروغین و ... حمایت فکری نمایند. این بینش می‌تواند بینش علمی و روش‌های تحقیق علوم تربیتی و اجتماعی را در استفاده از استقراء به همراه قیاس خفی (در ارائه فرضیه) به رسمیت بشناسد و بالاخره در فلسفه اشراق، قدرت خود را در توجیه و تأیید بینش عرفانی نشان دهد، تا مردمان بین عرفان، برهان و قرآن تعارضی نبینند. وجه افتراق بینش دینی از

سایر بینش‌ها این است که از حق و مسئولیت با ضمانت وجدانی سخن گفته و تنها بینشی است که می‌تواند تکلیف صفحات ابتدا و انتهای کتاب هستی را روشن ساخته و بشر را از سرگردانی در هستی و ارهاند. بدون این بینش همه چیز در جهان، از جمله زیر پا گذاردن حقوق بشر مجاز است. تنها بینشی است که نه تنها چراغ عقل بشر را به رسمیت می‌شناسد، بلکه در هنگامه معزل شدن عقل در هجوم تمایلات و مغالطه‌های مردافکن، او را با خورشید دین بیدار می‌سازد.

این بینش با گزاره‌های عقلانی، عرفانی و علمی مشکلی ندارد، مادامی‌که مغایرتی با اصول دین نداشته باشند؛ در آن صورت نیز جز به هدایت، خیرخواهی و شفقت با ابناء بشر ولو کافر نمی‌اندیشد و تنها آن زمان که ملاً و مترف بر مردم با ایمان بشورند و در پی نابودی حرث و نسل باشند، یا شخصی و گروهی نفاق ورزیده و در لباس دین به ظلم و جور پردازند؛ از خود و متدینین با اتکاء به قدرت لایزال الهی دفاع خواهد کرد.

اگر علی «ع» سه نوع خداشناسی را برشمرد: ترسناکانه، طمع کارانه و عاشقانه؛ می‌توان بینش عرفانی را همان وجه متعالی بینش دینی، یعنی خداپرستی عاشقانه دانست. گزاره‌های



بینش فلسفی بینشی عقلانی بود؛ بیش از همه از قیاس بهره می‌برد و می‌دانست که در مقام داوری با حریف متخصص با برهان، با حریف لجوج غیر متخصص با جدل، با عوام ساده دل با خطابه و جهت تحریک احساسات بخصوص جوانان با شعرهای حماسی و عاشقانه و... مواجه شده و مغالطه و انواع آن (مغالطه آماری و...) را شناخته و از طرفی خود از به کارگیری آنها

رشته‌هایی چند در دانشگاه نموده که می‌تواند همچنان به حرمت و حریم دین و علم آسیب برساند.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی:

این مقاله بر آن بود تا جایگاه مستقل هر یک از بینش‌ها و روش‌های معرفت و کارکردشان در جامعه علمی را نشان دهد تا از خلال آن ضرورت هر یک از این بینش‌ها در پیشرفت دانشگاه و بالتبع کشور و جامعه روشن شود.

آنان که طغیان کرده اند، تنها به یک جریان فکری اجازه بروز و ظهور خواهند داد؛ اما آنها که درد دین دارند، به نص صریح قرآن باید در پی تربیت بندگان خدا (نه بندگان طاغوت) باشند و مردم را در خواندن و انتخاب راه آزاد گذارده و صلاحیت عقل را در انتخاب راه راست به رسمیت بشناسند: «..... همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندانند.»

خودداری نموده و از طرف دیگر حقیقت با باطل در آمیخته‌ی حریفان را افشا کند و در مقام کشف، چه در هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی یا ارزش‌شناسی تنها به سوالات و موضوعاتی پاسخ بدهد که بتوان آنها را با قواعد فلسفی و یا کاوش‌های منطقی حل نمود.

این بینش می‌تواند با تشخیص

اگر وجه اشتراک و افتراق هر یک از بینش‌ها را بتوان به طور خلاصه و در کنار هم مطرح نمود، آنگاه مشخص می‌شود که هر دانشکده چگونه باید از کبان خود پاسداری کند و توان تعامل و گفتگوی مودبانه خود با حریف علمی - همان که در منطق سلف بدان خصم می‌گفتند! - را به جای تکفیر و طرد بالا ببرد.

باشد، علمی و قابل اعتنا است و این موجب شد تا برخی حتی عشق و رابطه با خدا و... را هم بخواهند اندازه بگیرند و البته آنها که آگاه‌تر و منصف‌تر بودند، مطالعه این امور را به فلسفه احاله دادند. متأسفانه برخی بی‌بصیرت، خداوند - که بدیهی‌ترین، عظیم‌ترین و عزیزترین وجود در جهان هستی است - و روح - که اساسی‌ترین بخش وجود انسان با ده‌ها دلیل عقلی می‌باشد - را به دلیل واهی غیر قابل مشاهده حسی بودن منکر شدند.

اگر بینش و روش علمی از غرور و افراط در توانایی‌های خود به دور بماند؛ می‌تواند با حفظ استقلال برای جامعه مفید بوده و به پیشرفت علم در دانشگاه‌های علوم تربیتی، اجتماعی و... کمک نماید. استقلال این بینش و روش، یعنی اینکه بینش و روش دینی، عرفانی و فلسفی بدانند و بپذیرند که از تشخیص موضوعات خارجی و تغییرات آنها عاجز بوده و جهت ارائه حکم خود؛ به این بینش و روش نیازمند هستند. به عنوان مثال اگر رسیدن به بلوغ جنسی... از شروط اجرای احکام کیفری تعریف شده باشد؛ از آنجا که بلوغ امری تکوینی بوده و برای همگان در سن مشخصی اتفاق نمی‌افتد؛ ناگزیر باید آن را با مشاهده و معاینه تعیین کرد؛ یا پس از مشاهده و اطمینان از وجود فلس در ماهی می‌توان به حلیت آن حکم نمود.

هم اینک تشخیص و درمان بیماری‌های خفیف و شدید در روان‌درمانی و مشاوره، تشخیص انحرافات و معضلات اجتماعی؛ ارائه برنامه‌ریزی آموزشی، نوشتن طرح درس، آشنایی با تکنولوژی آموزشی، تحقیق و مطالعه در علم اقتصاد و علوم سیاسی و... با بینش و روش علمی امکان‌پذیر بوده و دریغ است که هنوز برخی بخواهند پس از سیصد-چهارصد سال، تجارب بشری را دیگر بار تجربه نمایند. اشتباهی که در انقلاب فرهنگی! اتفاق افتاد و تمامی علوم بجز حسابداری و رایانه غیراسلامی تلقی شده و دانشگاه‌ها را برای تدوین این علوم با پسوند اسلامی تعطیل نمودند. دیگر بار این طرز تفکر بدون آمادگی و ارائه کتب مدعای خود اقدام به تعطیلی



بیش عرفانی نیز چون منطقی و عقل‌پذیر بوده و عشق را تا حد بیدار ماندن عقل می‌پسندد؛ بنا بر این مشکلی با سایر بینش‌ها ندارد. سخن این بینش با هواداران بینش علمی آن است که مشاهده، همواره مشاهده حسی نیست؛ گاهی مشاهده با دل صورت می‌گیرد. الهام یا همان تفکر آزمایش و خطای پنهان که بدون محاسبه ارزیابی بشر می‌شود، تجربه‌ای وجدانی است. حداقل آن است که انسانهای بسیاری در خواب به اسراری پی می‌برند و احیاناً اتفاقات آینده را پیش بینی می‌کنند و هیچ یک از این مشاهدات با بینش علمی قابل توجیه نیست. عشق و ارتباط با خدا را نمی‌توان مشاهده کرد و اگر قابل مشاهده باشد، دیگر عشق نیست و اگر عشق را از انسان بگیرند، جهان کارخانه‌ای بیش نخواهد بود... و بالاخره بینش علمی تنها بینشی است که می‌تواند جهان مدرن را اداره کند. اقتصاد و سیاست و سایر علوم در جهان مدرن بدون آمار و توجه به واقعیت‌ها کارایی ندارند. در جهان پیشرفته، دانشجوی فلسفه نیز آمار می‌خواند تا بتواند گاهی با بینش علمی به حل مسایل بپردازد و بیلان کار و گزارش کار خود را درست و قابل استفاده ارائه دهد.

از منظر دیگر می‌توان به سوء عاقبت کسانی که از بصیرت‌ها و روشهای معرفت چهارگانه بهره‌ای ندارند؛ اشاره نمود: اگر کسی بصیرت در دین نداشته باشد، گرفتار خرافه، جادو، سحر، رمل، اسطرلاب، طاغوت، مَلَأْ، مترف و جبهه واحد زرو زور و تزویر خواهد شد؛ او مختلف و یکدست نبودن افراد بشر در طول تاریخ را طبیعی ندانسته و ممکن است برخلاف جریان آفرینش در پی آرزوی امت واحد بسر برده (و به عنوان مثال دانشگاه را با پادگان اشتباه بگیرد!) و هدف آفرینش بشر را نشناخته باشد (۳۲) و بنابراین از زندگی خود (نه زنده بودن خود) لذت نبرده و امیدی به برآورده شدن نیازهای بی‌نهایت خود نداشته و زندگی جاودانه با نیکان جهان را انتظار نمی‌کشد.

اگر کسی بصیرت فلسفی نداشته باشد، مغالطات مختلف لفظی و آماری و قول مشهور و... را متوجه نشده و در

آوردن بینه جهت ادعاهای خود ناتوان خواهد بود و او را به جهت نشناختن حکمت‌های مفید و مورد نیاز می‌توان با سخن‌های سخیف سرگرم و استحمار نمود.

اگر کسی بصیرت عرفانی نداشته باشد، از عشق و دلدادگی بی‌بهره است. زندگی بی عشق، شادی و لذت پایدار به همراه ندارد و در غیاب عشق، اما با حاکمیت هوس، لذت‌ها و شادی‌های

ترسیم می‌نماید. (۳۴) برخی تنها از یک بصیرت برخوردار بوده و تنها با یک روش معرفت می‌توانند در رشته تحصیلی خویش به حقیقت دست یابند و برخی در دو، سه یا هر چهار بینش و روش معرفت دانا و توانا می‌باشند. هر چهار بینش به عقل نیاز داشته و معیار مشترک آنها تفکر می‌باشد. بهترین منبعی که «مبانی نظری» هر چهار بینش را در بردارد و



این که بتواند خداخواه بوده و به جای مستکبران، در کنار مستضعفین باقی بماند، نزد متخصص در علوم سیاسی، تحلیل سیاسی تحت مرتبط‌ترین نظریه و با توجه به اطلاعات عالم واقع صورت گیرد و بالاخره در نزد یک فیلسوف، انسجام فکری (نداشتن تناقض) حین موضع‌گیری در یک امر سیاسی، وی را به حقیقت راه ببرد.

اگر اینچنین است، پس تفکیک بینش و روشهای معرفت در رشته‌های دانشگاهی چه معنایی دارد؟ وقتی هر دانشجویی در حوزه علوم انسانی وارد شده و در موضوعات سیاسی، روان‌شناسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی و... به ضرورت نظر می‌دهد و توجیحات فوق را توسط بینش و معرفت تخصصی خود اقامه می‌کند، استقلال چهار بینش و روش معرفت بدیهی به نظر رسیده و طرح آن ضرورتی را بر نمی‌انگیزد! اما ضرورت استقلال هر چهار رویکرد از این جهت است که هر دیدگاه خود را محقق دانسته و در پی حاکمیت و تفوق بینش خود می‌باشد و از همین رو باید در پی معیار قضاوت بود و مشخص کرد

به خوبی روشن می‌شود که چرا از ابتدای انقلاب تا کنون بین علوم انسانی و علوم اسلامی‌ب‌بحثها و گفتگوها پایان نگرفته و هریک همچنان بر موضع خود ایستاده‌اند؛ ریشه و منشأ اصلی اختلاف نوع لباس و آشنا نبودن اساتید با قرآن و اختلاف سلیقه و وابسته بودن به جناح‌های سیاسی و... نیست؛ ریشه اختلاف به نوع بینش آنها برمی‌گردد.

مؤید بینش مختص هر تخصصی در دانشگاه بوده و البته موجب می‌شود فرد متخصص از غرور علمی به دور مانده و به سایر تخصصها نیز احترام بگذارد؛ قرآن - کتاب راهنمای انسان و طبیعت - می‌باشد. اگر این کتاب معیار برای حل اختلافات در بین نباشد، چگونه می‌توان به امثال این پرسش چالش‌انگیز، پاسخی منطقی و قابل قبول برای عوام و خواص داد: «بینش و بصیرت سیاسی، نیازمند کدام

ناپایدار جز غم و درد نمی‌افزایند. و بالاخره اگر کسی بصیرت علمی نداشته باشد، نمی‌تواند مدیر اجرایی در جامعه مدرن باشد؛ چرا که از کارایی، اثربخشی و بهره‌وری چیزی نمی‌داند. از انواع مدیریت در مراکز آموزشی، سازمان‌های دولتی، صنعت، و بازرگانی و... و از این که چه زمانی شایسته است مدیر رابطه‌مدار یا وظیفه‌مدار باشد، سر در نمی‌آورد. از راز و رمز برنامه‌ریزی و نیازسنجی در سطوح مختلف چیزی متوجه نخواهد شد؛ او حتی به عنوان یک کارشناس نمی‌تواند تنها یک گزارش کار علمی و مستند ارائه داده و وضعیت کارشناسی خود را نسبت به استانداردها، هم‌طرزان و گذشته خود مقایسه کند و در اثر همه این نادانی‌ها، یا به دشمنی با آنچه نمی‌داند برخورد خاست که: «الانسان اعداء ما جهلوا» و یا آن را از اساس تکذیب خواهد نمود: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ» (۳۳).

در جمع بندی نهایی می‌توان گفت که بینش یا بصیرت به آموزش و تربیت نیاز دارد و این بصیرت است که مرز پر رنگی بین عوام و خواص



اسلامی و...، بلکه به ریاضی و فیزیک اسلامی نیز اعتقاد دارند؛ از سوی دیگر فیلسوفان معتقدند که فلسفه از علوم عقلی است و کسی می‌تواند با فلسفه مخالفت کند که فلسفه خوانده و با زبان منطق و با استفاده از مسلمات حریف (متاسفانه در منطق بدان خصم گفته اند!) با او وارد گفتگو شود و این سیره معصومین «علیهم السلام» در احتجاجات خود بوده است، یا علمای علوم تجربی نیز برآنند که تشخیص موضوع با آنهاست و در دنیای شتابزده مرتب موضوعات تغییر می‌کنند و بنابراین دین باید شان و منزلت آنها را نگاه داشته و از ابراز نیاز طرفین و لزوم همکاری به یکدیگر سخن بگویند. اگر کسی به عنوان مثال دچار بیماری خفیف روانی و سواس شد، هریک باید به طور مستند نشان دهند که چقدر دارو درمانی توسط روانپزشک، چقدر رواندرمانی توسط رواندرمانگر و مشاور، چقدر دعا و ورد و ذکر توسط یک عارف، چقدر منطق و بازشناسی عقل از توهمات شیطانی و بالاخره چقدر آیات و روایات و قواعد فقهی می‌توانند به بهبود، کاهش و یا درمان فرد و سواسی کمک نمایند؟ آنگاه پس از سالها مشاهده تشکر و قدرشناسی از برخی بیماران و نفرین و بدگویی از برخی دیگر متوجه محدودیت‌های خود شده و می‌پذیرند کاین داورها را به پیش داور اندازند. آنگاه با حفظ مرز و حدود خویش وارد حریم دیگران نشده و ستیز و دوگانگی را به صلح و سازش و همکاری بدل ساخته و در درمان فرد مورد نظر از هر دیدگاه در جای خود استفاده کرده و شفا را هم از خداوند حکیم خواهند خواست.

(پانوشته‌ها در دفتر گزارش نامه صفر موجود است.)



نظری مورد نیاز خود را تقاضا کرده و تعاریف مفهومی مفاهیم دینی (تقوا، عدالت، آزادی و...) را دریافت و آنها



اگر کسی بصیرت علمی نداشته باشد، نمی‌تواند مدیر اجرایی در جامعه مدرن باشد؛ چرا که از کارایی، اثربخشی و بهره‌وری چیزی نمی‌داند. از انواع مدیریت در مراکز آموزشی، سازمان‌های دولتی، صنعت، و بازرگانی و... و از این که چه زمانی شایسته است مدیر رابطه مدار یا وظیفه مدار باشد، سر در نمی‌آورد. از راز و رمز برنامه ریزی و نیازسنجی در سطوح مختلف چیزی متوجه نخواهد شد؛ او حتی به عنوان یک کارشناس نمی‌تواند تنها یک گزارش کار علمی و مستند ارائه داده و وضعیت کارشناسی خود را نسبت به استانداردها، هم طرازان و گذشته خود مقایسه کند و در اثر همه این نادانی‌ها، یا به دشمنی با آنچه نمی‌داند برخاست.

را به تعاریف عملیاتی تبدیل و در تحقیقات دانشجویان وارد نماید و از سوی دیگر کالای خود را به متدینین عرضه و در آنها احساس نیاز ایجاد نماید.

حال به خوبی روشن می‌شود که چرا از ابتدای انقلاب تا کنون بین علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی بحثها و گفتگوها پایان نگرفته و هریک همچنان بر موضع خود ایستاده اند؛ ریشه و منشا اصلی اختلاف نوع لباس و آشنا نبودن اساتید با قرآن و اختلاف سلیقه و وابسته بودن به جناح‌های سیاسی و... نیست؛ ریشه اختلاف به نوع بینش آنها برمی‌گردد، برخی متدینین نه تنها به روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و فلسفه

تحلیل و قدرت جمع آوری داده‌ها و اطلاعات مستند، دیدگاهی خواهد بود که می‌تواند چون آینه‌های سطح،

واقعیت بیرونی را در اندازه خود نشان داده و افراد را در انتخاب خود کمک شایانی بنماید؛ به جز محدودیت عمومی همه بینش و روش‌ها (انتخاب نظریه نامناسب، سوگیری و خطا و...)، محدودیت خاص این بینش و روش عبارت است از این که به افراط گراید و تمامی حقیقت را مربوط به عالم واقع بداند، خود را از بینش دینی و در صدر همه عنایتهای پیدا و پنهان خداوند بی‌نیاز ببیند و به بینش‌های دیگر اجازه نقد خود را ندهد، این بینش وقتی می‌تواند در جامعه اسلامی با قدرت عرضه شود که به صورت مسالمت آمیز و خردمندانه با بینش دینی داد و ستد علمی داشته باشد، مرتب مبانی

که کدامین دیدگاه مربوط به افراد با بصیرت و کدامین دیدگاه مربوط به مدعیانی خواهد بود که تصور می‌کنند به حقیقت دست یافته اند؟ ابتدا باید تعیین نمود که امر سیاسی را با چه ابزاری می‌توان شناخت: با حس و تجربه، با عقل، با تجربه باطنی و یا با منابع وحیانی؟ از تفکیکی که بین چهار دیدگاه صورت گرفت، به خوبی روشن می‌شود که دیدگاه عرفانی زمینه را آماده می‌کند تا فرد با عقل و شاکله‌ای سالم مساله را بفهمد، اما ابزار او (تجربه باطنی)، ابزار کامل و مناسبی برای تحلیل یک واقعیت خارجی نیست و گاه یک عارف حتی اجازه روزنامه خوانی به مریدان نمی‌دهد و آنها را از پرداختن به امور سیاسی دور نگه می‌دارد؛ اما دیدگاه فلسفی می‌تواند نظریه‌ای قیاسی طی سالیان تولید و عرضه کرده و وقتی در محافل علمی مورد اجماع قرار گرفت و به یک پارادایم تبدیل شد؛ راهنمای تحلیل قرار بگیرد. (نیازی که در کشور ما از فیلسوفان انتظار می‌رود، اما بدون پاسخ مانده است.)، همچنین فیلسوف به کمک عقل و قیاس منطقی می‌تواند به تحلیل کمک کند، اما این دیدگاه نیز ابزار جمع آوری داده‌ها و اطلاعات خام و روشهای تجزیه و تحلیل را در اختیار نداشته و بنابراین نمی‌تواند مساله را درست تشخیص داده و راه حل مناسب را ارائه دهد، بینش و معرفت دینی نیز همچون دیدگاه فلسفی می‌تواند با در اختیار داشتن «مبانی نظری علم سیاست»، نظریه‌ای سیاسی (چون نظریه ولایت فقیه) تولید و همچنین به کمک آیات و روایات به تحلیل کمک نماید، اما از آنجا که امر سیاسی تقلیدی نبوده، بلکه عوام و خواص باید با پذیرفتن مسئولیت مشارکت در هر امر سیاسی و با کنکاش و جستجو به حق برسند و این دیدگاه نیز فاقد ابزار تشخیص موضوع و ورود به شناخت امور تکوینی و خارجی است (مثلا احراز صلاحیت اشخاص برای مسئولیتهای اجتماعی)؛ بنابراین به تنهایی و مستقل نمی‌تواند حکم مناسبی صادر نماید؛ اما بینش و روش علمی با در اختیار داشتن و تسلط بر همه دیدگاه‌ها و نظریه‌های سیاسی - اجتماعی، آشنایی با فن



اخلاق کریمانه در حکمت دینی

شرحی بر دعای مکارم الاخلاق

امام سجاد (ع)

بخش (۱)

در کنار تعلیم کتاب و حکمت، از اهداف رسالت پیامبر (ص) شمرده شده، و جز در یک آیه (بقره، آیه ۱۲۹)، همواره تزکیه بر تعلیم مقدم شده است: (بقره آیه ۱۵۱، آل عمران آیه ۱۶۴، جمعه آیه ۲). هم‌چنین در آیاتی سخن از آن رفته است که تزکیه مایه رستگاری انسان در حیات اخروی است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (۷)، بی‌گمان آن‌که تزکیه کرد و پاکیزه زیست رستگار شد؛ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۸)، بی‌گمان آن‌که جان پاکیزه داشت، رستگار شد.

بر این پایه، پیش از هر سخن باید به این حقیقت توجه کرد که آراستن مردم به اخلاقی شایسته، و پیراستن آن‌ها از اخلاق ناشایسته، از جمله اهداف اصلی در تعالیم قرآنی و رسالت پیامبر اکرم (ص) بوده است.

خداوند از بندگانش انتظار دارد که نیکی کنند و عادل و رحیم و پرهیزگار باشند. در سراسر قرآن مجید نه تنها به گناهان خاص و مشخصی همچون دزدی، قتل نفس، زنا و نظایر آن‌ها اشاره شده بلکه اصول کلی جدا کننده خیر و شرّ اعمال نیز، ارائه گردیده است و از ضرورت زیستن مطابق خواست و مشیت خداوند و نتایج بی‌اعتنایی به آن، سخن به میان رفته است. شاید محکم‌ترین تعبیر قرآن مجید، در این زمینه دو مفهوم «برّ» و «تقوا» باشد که در زندگی و اعمال و افعال بشر بازمی‌تابند و از بیش‌ترین اهمیت برخوردارند و خود نیز با یکدیگر پیوندی وثیق دارند. «برّ» در لغت و تفسیر به معنای نیکوکاری دانسته شده است، اما از برخی کاربردهای قرآنی آن برمی‌آید که برّ در واژگان قرآن صرفاً به مفهوم عمل به احکام شرعی نیست و نیکوکاری را به معنای عام آن در برمی‌گیرد. قرآن کریم در یک آیه برّ را دربرگیرنده برخی عناصر دینی از عقاید و فرائض و نیز تخلق به صفات پسندیده چون اکرام مستمندان، وفای به عهد و صبر در دشواری‌ها دانسته است: «نیکی آن نیست که روی را سوی خاور و باختر بگردانید؛ بلکه نیکی [از آن] کسی است که به خداوند و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و دارایی را با وجود دوست داشتنش، به نزدیکان و یتیمان و بیچارگان و در راه‌ماندگان و کمک‌خواهان و در راه آزادی بردگان ببخشد و نماز بر پا دارد و زکات پردازد؛ و آنان که چون پیمان بندند، وفا کنند؛ - و به ویژه شکیباییان در سختی و رنج و در هنگامه کارزار - آنان راستگویانند و آنانند که به راستی پرهیز گاراند» (۱۰).

«برّ» در قرآن کریم تعبیر رسا و جامع فضایل دینی و اخلاقی است و بر همین پایه است که در توصیف آیه یاد شده آمده است که پیامبر گرامی (ص) فرمود: «مَنْ عَمَلَ بِهِذِهِ الْاَيَةَ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْاِيْمَانَ» (۱۱)، هر کس بر وفق این آیه - که از آیات جامع قرآن است - عمل کند، بی تردید ایمان را کامل کرده است. قرآن کریم در یک‌جا (۱۲) «اتم» را با «برّ» مقابل نهاده،



محمدتقی خلیجی

خطیب، نویسنده
و محقق

حکمت که در دوره پیش از اسلام نزد عرب به مفهوم «خرد اخلاقی» بود، در قرآن کریم نیز همان معنا را حفظ کرده، و با نگرشی ستایش‌آمیز از آن یاد شده، و آمده است که خداوند به لقمان حکمت عطا کرده است: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» (۴) در قرآن کریم به هنگام سخن گفتن از آن‌چه خداوند به پیامبران خود عطا کرده، بارها «حکمت» در عرض «کتاب» آمده است: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ» (۵) و در تبیین اهداف رسالت نیز، همواره تعلیم حکمت در کنار آموختن کتاب جای گرفته است: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ» (۶) هم چنین واژه «تزکیه» که به معنای پاک کردن نفس از رذایل و آراستن آن به فضایل اخلاقی است، در آیاتی چند از قرآن کریم

اشاره:

¶ f- Ÿ Å±
- %Š - ¥• TM † ¥Ÿ
α • TM- %o, TM (CE < ŽOE
€ OZC(ÈÉ ĤÇ' É • >Š
Ÿ ¥ % Ÿ °¥ - Ÿ (TMCE <TM CE
- %Š f- Ÿ(Ĥ) f" Ÿ ¥Å " " ^
¥> >Š • † - Å •
Å± ¥ Å ^ €CE %o • CE TM
:
• • • • Ÿ f^ • • Æ (-) ! 'ŠÉ .
Å < • ½ TM ¥ ' • • • Ÿ
• ¶ ¥ ½ - j



بیستم در فرازهایی، کرامت‌های اخلاقی را - که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) برای تکمیل و تممیت آنها بر انگیزه شده - یک به یک یادآوری کرده و به شرح و بسط آنها پرداخته است. از این پس، بنا به ضرورت و اهمیت مباحث اخلاقی، ترجمه و شرح آن را به خوانندگان عزیز و گرامی تقدیم می‌دارم: ولا حول ولا قوة الا بالله.

۱. «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»؛ بهتر از آن کسی که روی دل خویش به سوی خداوند نهاد در حالی که نیکوکار باشد و از آیین ابراهیم پیروی کند کیست؟ و خداوند ابراهیم را دوست خود گرفت. (نساء آیه ۱۲۵).

۲. «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»؛ بهتر از آن کسی که روی دل خویش به سوی خداوند نهاد در حالی که نیکوکار باشد و از آیین ابراهیم پیروی کند کیست؟ و خداوند ابراهیم را دوست خود گرفت. (نساء آیه ۱۲۵).

۳. «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»؛ بهتر از آن کسی که روی دل خویش به سوی خداوند نهاد در حالی که نیکوکار باشد و از آیین ابراهیم پیروی کند کیست؟ و خداوند ابراهیم را دوست خود گرفت. (نساء آیه ۱۲۵).

۴. نعمان آیه ۱۲.

۵. بقره آیه ۳۳۱.

۶. همان آیه ۱۲۹.

۷. اعلی آیه ۱۴.

۸. شمس آیه ۹.

۹. طور آیه ۲۸، عبس آیه ۱۶.

۱۰. بقره آیه ۱۷۷.

۱۱. تفسیر المیزان ج ۱، ص ۴۳۱.

۱۲. مانند آیه ۲.

۱۳. انفطار آیه ۱۴ و ۱۳، مطفین آیه ۷ و ۱۸.

۱۴. مانند آیه ۲، مجادله آیه ۹.

۱۵. صاد آیه ۲۸، شمس آیه ۸.

۱۶. بقره آیه ۲.

۱۷. حجرات آیه ۱۳.

۱۸. برای توضیح بیش تر به دائرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۷، ص ۲۰۱، مقاله اخلاق رجوع کنید.

۱۹. سفینه البحار ج ۱، ص ۴۱۰.

۲۰. درباره سیر تاریخی مباحث اخلاقی به دائرة المعارف بزرگ اسلامی رجوع کنید.

بودند که در راه هدف الهی خود - که تربیت انسان است - اساس مکارم اخلاق را در جهان پی‌ریزی کردند، بنای سجایای اخلاقی را بنیان نهادند و کرامت‌های اخلاقی را به پیروان خود آموختند و در این راه از هر جانبازی و فداکاری - که در تاریخ بی‌نظیر است - دریغ نورزیدند و مشعل‌های هدایت و ایمان را بر سر دست فرا داشتند، نور رستگاری را بر زوایای اجتماعات تابانیدند و حقیقت اخلاق را با صفای ایمان آمیختند و به جوامع و اقوام آموختند. از فیض دم آنان بود که استعدادهای بروز کرد، و مثل علیای انسانی با شکوه‌مندترین مظهر آشکار گشت. در طول قرن‌های متمادی یکی پس از دیگری در تحکیم مبانی اخلاق و گسترش اساس مقدس آن کوشیدند، انسانی‌هایی ارزشمند را پرورش دادند و از مجاهدات خویش نتایج درخشانی به دست آوردند، سرانجام خاتم پیامبران، آورنده کامل‌ترین دین که شرایع پیشینیان را نسخ کرد، پیامبر اعظم بود. او مأموریت یافت مکارم اخلاق را به کمال نهایی‌اش برساند، بنایی را که مردان بزرگ الهی پایه‌گذاری کرده بودند تممیت کند و مسلمانان را از عالی‌ترین صفات انسانی برخوردار سازد. او خود در روایت مشهور فرموده است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (۱۹)؛ خداوند مرا برانگیخت و فرستاد تا مبانی اخلاق عالی و آزادی انسانی، همه را به مردم پیام‌مزم (۲۰). و از آن‌جا که امام سجاد (علیه السلام) بنا به تصریح حدیث متواتر «ثقلین» از حافظان حقایق اصلی این دین آسمانی و مبین آموزه‌های قرآنی و تعلیم نبوی است در اثر جاودانه خود، «صحیفه سجادیه» در دعای

و در دو جای دیگر (۱۳) آن را در برابر «فجور» آورده است. برابر دانستن برّ و تقوا در آیه‌ای از سوره بقره - آیه ۱۸۹ - قرین ساختن برّ و تقوا در جاهای دیگر (۱۴)، و تقابل تقوا و فجور در دیگر آیات (۱۵)، نشان از ارتباطی بسیار نزدیک میان دو مفهوم برّ و تقوا دارد.

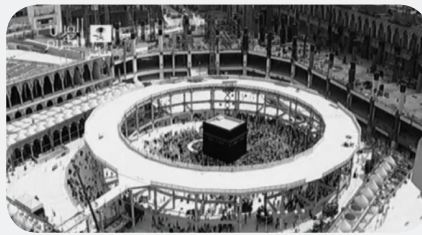
و اما «تقوا» که می‌توان آن را به «ترسی آمیخته با احترام از خداوند» معنا کرد؛ با بررسی کاربردهای قرآنی آن، باید گفت که صرفاً دارای یک مفهوم سلبی، و به معنای پرهیز از کردار ناپسند نیست، بلکه ملکه‌ای است در درون انسان که افزون بر دورساختن او از زشتکاری (فجور)، وی را به نیکوکاری (برّ) فرا می‌خواند. بدین ترتیب است که در آیاتی پر شمار، صفت تقوا با انجام اعمال پسندیده گوناگون، و نه صرفاً با ترک اعمال ناپسند، قرین گردیده است. بنابراین دو صفت برّ و تقوا نماینده نظام اخلاقی دینی در قرآن‌اند و آیاتی متعدد با سیاق: «ومن يتق الله...» و «لعلکم تتقون/ لعلهم يتقون» تخلّق مردمان به برّ و تقوا از اهداف رسالت بر شمرده‌اند. چنان‌که دعوت پیامبران پیشین نیز همواره به تقوا بوده و قرآن کریم خود مایه هدایت برای اهل تقوا است و گرامی‌ترین مردم نزد خداوند با تقواترین آنان است. (۱۷)

در اهمیت اخلاق، همین بس، که هنجارها و اصول اخلاقی در قرآن مجید مبانی قوانین اسلام، یعنی شریعت است. (۱۸)

پیش‌گام کار تعلیم و تربیت و رهبری جنبش‌های پرورشی از نخست، پیامبران عظام بوده‌اند. همانان

استفتاء از محضر حضرت آیت الله العظمی صانعی درباره :

طواف در رواق و بام های توسعه یافته اطراف کعبه



f''
 TM f I'
 CE f, .
 š - I' š CE%3/4 CE - Ā
 š CE - % 2 Đ ®
 N % 1/2 œ Đ - ¶ œ % Đ ® CE
 Š CE % œ
 Ê Ě Ā ° % œ < < CE 1/2 œ £
 Å € • œ < > š Š 1/2 œ Đ ÿ Å £
 - œ % Đ ® CE • • Ā CE . œ % Đ
 İ Š Ò > Ā > f^
 Ó ® • » Ÿ % œ

همانندش مثل مسجد و مدرسه نام ساختمان و بنا است، نه اعم از آن و فضای محاذی متعلق به آنها، ظاهراً ناتمام می‌باشد که سیدنا الاستاذ الامام الخميني «س» مفصلاً از آن در اصول (۱) بحث نموده و همان معنای اعم و قدر جامع را پذیرا شده که مطابق با تحقیق می‌باشد و بنا بر این مبنا است که تمام احکام مسجد الحرام و مسجد النبی بر آن دو مسجد فعلی با همه توسعه آنها جاری می‌باشد، و ناگفته نماند که این نظریه یعنی وضع اسامی بر قدر جامع و اعم که در اول پاسخ به آن اشاره شده به نظر فقیه بزرگوار کاشف الغطاء (قدس سره) تأیید می‌شود که آن فقیه کم نظیر اگر نگوییم بی نظیر در کشف الغطاء خود در بحث مواقبت فرموده: «الاول: فی ان المواقبت بأسرها عبارتاً عما یتساوی الاسماء من تخوم الارض الی عنان السماء فلو احرم من بشراو سطح فیها - راکباً او ماشياً او مضطجعاً و فی جمیع الاحوال - فلا باس به» (۲)، و به نظر می‌رسد که اگر آن فقیه بزرگوار راجع به طواف هم بحث نموده و متعرض آن شده بود، قطعاً طواف در طبقات فوقانی را نیز مجزی می‌دانست.

طواف در طبقه پایینی و صحن مسجد الحرام مجزی و صحیح می‌باشد. چون اسامی و نامهایی همانند مسجد و بیت و مدرسه و رباط، اسامی و اعلامی برای مجموعه از ساختمان و فضا و هوای متعلق به آنها است و محکوم به احکام آنها می‌باشند. بناءً علی هذا، فضای محاذی با بیت الله الحرام و البیت العتیق همانند دیوارها و جدارها و ارکان آن، جزء بیت الله است و همان طور که طواف به دور آنها طواف بیت الله است، پس طواف فضای متعلق به بیت الله در بالا هم طواف بیت الله و مجزی است، و ادعای اینکه بیت الله و یا غیر آن از اسامی و اعلام

بسمه تعالی
 ج - ظاهراً طواف در طبقه فوقانی مسجد الحرام (ولو بالاتر از محل جدید الاحداث در مورد سوال) که طواف فضا و هوای متعلق به بیت باشد، همانند

۱. تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۵۶، (بحث صحیح و اعم، بحث امر راجع).
 ۲. کشف الغطاء، مواقبت الاحرام، المقام الثاني فی احکامها، ص ۵۴۹.



پژوهش و تحقیق نوآورانه و شجاعانه

در حوزه علمیه

گفتگوی صفیر با حجت الاسلام و المسلمین

محمد صحتی سردرودی

(مترجم، محقق تاریخ و عاشورا پژوه)



۱- **پژوهش حجت الاسلام والمسلمین** صحتی یکی از پژوهشگران حوزه علمیه هستند و قصد داریم در مورد پژوهش و به خصوص تحقیق و پژوهش نوآورانه و شجاعانه در حوزه‌های علمیه با ایشان بحث و گفتگو کنیم. در بدو امر جنابعالی چه توصیفی از تحقیق و پژوهش و اندیشه شجاعانه، نوآورانه و اصلاح طلبانه دارید و این نوع تحقیقی چه شاخص‌ها یا باید داشته باشد و چه تحقیقی می‌تواند لایق این نام باشد؟

❖ بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين؛ تحقیق یا پژوهش بیش از هر چیزی به این توصیف نیازمند است که «تحقیق به ما هو تحقیق» باشد. یعنی محقق از قبل، مقصد و مقصود خود را به آن صورت معین نکند و با تعصب دنبال تحقیقی نرود بلکه تحقیق را برای خود تحقیق بخواهد به این معنی که نتیجه تحقیق هر چه بود به آن تن بدهد. ما خیلی‌ها را می‌بینیم یک کار تحقیقی می‌کنند اما از مقدمات کار پیدا است که از همان اول مقصد و مقصود خود را بیان کردند و می‌خواهند هر طوری شده به آن مقصدی که از قبل بیان کرده‌اند برسند لذا می‌روند در مقدمات کار و مقدماتی را بر می‌گزینند که منتهی به آن نتیجه‌ای که از پیش می‌خواهند، برسند. به نظر من، به این، نمی‌توان تحقیق گفت. تحقیق بیش از هر چیز باید برای خود تحقیق باشد و در نتیجه حاصل تحقیق هر چه بود محقق به آن تن دهد و اگر آنچه که می‌خواست نشد و یک نتیجه دیگری از آب در آمد، این را کتمان نکند.

این گونه تحقیق بزرگ‌ترین شاخصه‌ای که می‌تواند داشته باشد یکی تفکر آزاد است، دیگری عقل مداری و خرد ورزی است، یکی

دیگر، اصل مباحثه و مشورت است و دیگری می‌تواند جستجوی کامل باشد و همچنین، تخصصی باشد یعنی محقق در یک شاخه و حوزه‌ای مشخص کار کند. متأسفانه بسیاری از نویسندگان و مؤلفان روی یک شاخه نمی‌ایستند و از این شاخه به آن شاخه می‌پرند! یک زمانی در رابطه با فلسفه و منطق می‌نویسند و زمان دیگر در رابطه با فقه و اصول می‌نویسند و... ۴۰ یا ۵۰ سال پیش مرحوم استاد شهید مطهری می‌گفت: فقه ما باید به صورت تخصصی باشد، مثلاً شخصی در باب قضاوت فقیه باشد، دیگری در طهارت فقیه باشد، چرا که در همه ۵۳ باب از فقه، عمر انسان کفاف نمی‌دهد، این نکته تنها در مورد فقه نیست و ما عده‌ای را می‌بینیم که در همه موضوعات وارد می‌شوند و نتیجه اش می‌شود همه کاره و هیچ کاره!

۲- **پژوهش در حقیقت به شوراهای فقهی اشاره دارید که عده‌ای به راه اندازی آن نظر دارند؟**

❖ بله اگر شورا تخصصی باشد و هر متخصص در موضوعی، در آن عضویت داشته باشد.

۳- **شما غیر از اینکه در حوزه فقه می‌گویید چنین شوراهایی که متخصصان در آن شرکت کنند، تشکیل شود، در دیگر ابواب غیر فقهی هم بر تشکیل چنین شورای متخصصان نظر دارید؟**

❖ بله! مثلاً در حوزه تاریخ اهل بیت (ع) محققینی داشته باشیم که هر یک متخصص در زندگانی هر یک از این بزرگان باشند. شما یک سری شاخص‌ها را بر روی آن‌ها قرار دهید و می‌توانید با هم مقایسه کنید. شما یک سری شاخص‌ها را بر روی آن‌ها قرار دهید و می‌توانید با هم مقایسه کنید.

❖ موقعی که محقق آزاد

اندیش باشد، دایره دیدش در تنگنای تعصبات محدود نمی‌شود مثلاً بیاید به مسائل دینی در دایره تنگ مذهب یا فرقه یا یک نحله خاص نگاه کند که این نشان از تعصب است و نمی‌گذارد به جایی برسد. در صورتی که دایره دید بایستی گسترده باشد. بر اساس مثل معروف: چون که صد آمد نود هم پیش ماست. اما موقعی که هدف کوچک باشد معلوم نیست که به همان هدف کوچک هم برسد. به مسائل دینی از منظر یک مذهب ویژه نباید نگاه کرد برای این که ما معتقدیم حق همه اش پیش یک کس یا کسانی نیست هر کسی در یک وادی مطالعه کرده است. مثلاً می‌گوید: همه چیز را همگان دانند و همگان هم از مادر زاده نشده‌اند!

اصل عقل مداری و خرد ورزی هم از دیگر شاخص‌ها است. این‌ها از بدیهیات و ضروریات است و ما باید به خود بیایم و افتخار کنیم که در مذهب ما پیشوایان معصوم گفته‌اند:

«سبعین سنه» آمده است، به این معنی که: یک لحظه اندیشیدن و فهمیدن ارزشش بیشتر از ۶۰ یا ۷۰ سال عبادت است.

۴- **برای این که در یک**

پژوهش به نتیجه قابل توجهی دست پیدا کنیم به عقیده شما مطالعات ما حول حوش یک موضوع باید بیشتر باشد، یا باید فکر و اندیشه بیشتری کرد؟

❖ هر دو لازم است، ولی اندیشه ارزشش بیش از مطالعه است. البته اندیشه، فکر، درک، مطالعه صرف و یادداشت برداری خام، این‌ها اگر مبتنی به یک اندیشه آزاد و فراخ نباشد به جایی نمی‌رسد. بنابر این مطالعه هم لازم است اما به صورت هدفمند و مبتنی با همان تفکر و تعقل آزاد.

۵- **چه ضرورتی دارد که چنین تحقیقاتی با این مشخصات انجام شود؟**

❖ ضرورتش به اندازه تحقیق است. مثل این که بفرمایید چه ضرورتی درباره تحقیق است، چه ضرورتی برای درک و فهم است، در این مورد تردیدی نیست، هر چه انسان بیشتر بفهمد بیشتر انسان است، ضرورتش بر می‌گردد به ضرورت هستی و وجود. مثل این که برسید چه ضرورتی است که ما باشیم!

۶- **برای این که یک تحقیق نوآورانه و شجاعانه صورت گیرد چه عواملی باید وجود داشته باشد که تحقیق با این ویژگی‌ها بی که**



شما فرمودید شکل بگیرد؟! ❖

عوامل می تواند زمانی، محیطی و استاد باشد. از نظر زمانی انسان باید آنقدر تحصیلات داشته باشد که یک دوره ابتدایی را که ما می گوئیم دوره مقدمات، اینها را درک کرده باشد مخصوصاً دوره مقدمات که بیشتر به تربیت بها می دهند و در این زمینه پخته شده باشد، چون در تربیت، اسوه و الگو می خواهد که بیشتر بر می گردد به همان زمان ابتدایی ورود به وادی علم اندوزی. بنابراین محقق بایستی از آن اوان، تربیت شده باشد تا بتواند به دوران تحقیق و پژوهش مخصوصاً تحقیق و پژوهش آزادانه و شجاعانه، برسد.

از نظر محیطی محقق باید در یک محیط و حوزه ای تربیت شده باشد که بتواند روحیه تحقیق را کسب کند، فرض کنید آنهایی که زیر نظر مربیان تنگ نظر و افراطی و تندرو در مدارس شبانه روزی تحصیل می کنند و حتی اجازه ندارند با مردم ارتباط داشته باشند و محبوس هستند، از نظر مکانی بعید است در آینده محقق آزاد اندیشی باشند چون از همان اول روحیه تحقیق را در وجود ایشان کشته اند! این طور آدمها غالباً مقلد بار می آیند، مقلد می مانند و متاسفانه مقلد هم از دنیا می روند!

عامل دیگر این که: باید انسان محقق، استاد دیده باشد و دورانی را در طی طریق تلمذ گذرانده باشد. نمی شود که ابتدا به ساکن کسی بیاید و ادعای محقق بودن کند. از نظر عملی هم باید آثاری از خودش منتشر ساخته باشد که با نگاه به آنها بشود گفت این محقق است یا نیست.

❖ در زمینه های فقهی، تاریخی، کلامی، تفسیری و... در میان معاصرین، چه پژوهش های شجاعانه و نو آورانه ای صورت گرفته است که بتوان به آن اشاره کرد؟

❖ الحمد لله هم در حوزه فقه، هم در حوزه تفسیر و تاریخ و دیگر حوزه ها پژوهشگرانی داشته ایم که به پژوهش های شجاعانه ای دست پیدا کرده اند، اگر بخواهیم در فقه و اصول مثال بزنیم مرحوم آیت الله

از نظر محیطی محقق باید در یک محیط و حوزه ای تربیت شده باشد که بتواند روحیه تحقیق را کسب کند، فرض کنید آنهایی که زیر نظر مربیان تنگ نظر و افراطی و تندرو در مدارس شبانه روزی تحصیل می کنند و حتی اجازه ندارند با مردم ارتباط داشته باشند و محبوس هستند، از نظر مکانی بعید است در آینده محقق آزاد اندیشی باشند چون از همان اول روحیه تحقیق را در وجود ایشان کشته اند! این طور آدمها غالباً مقلد بار می آیند، مقلد می مانند و متاسفانه مقلد هم از دنیا می روند!



به برخی از فتاوی مرحوم آیت الله منتظری و همچنین امروزه، فتاوی حضرت آیت الله صانعی یا برخی نظرات استاد آیت الله ابراهیم جناتی، مثال زد. در وادی تفسیر هم نخست، المیزان از علامه طباطبایی است بعد از این تفسیر، تفسیر مرحوم سید محمد حسین فضل الله هم این گونه است. هم چنین می توان از مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی شوشتری صاحب قاموس الرجال، نام برد که ایشان هم در علم رجال و هم در تاریخ، اندیشه های انتقادی بسیاری داشت که در آثارش به جا مانده است.

❖ تخصص حضرت عالی بیشتر متمرکز بر بحث های تاریخی و بیشتر بحث های عاشورا پژوهی است. شما چه کسانی را در این زمینه خیلی شاخص و بارز می دانید و کارهایشان می تواند در ذیل این اندیشه های شجاعانه قرار بگیرد؟

❖ من در حوزه عاشورا پژوهی تنها کسی که دیدم شجاعانه و از سر آزاد اندیشی قلم زده و آثاری را به جا گذاشته مرحوم صالحی نجف آبادی صاحب کتاب شهید جاوید است و البته آثار دیگر ایشان در برخی دیگر

خوبی است، ایشان فرمودند شهرت روایی و عملی متشرعه هیچ کدام حجت نیستند که این خود در فقه یک گام بلندی بود. موقعی که این دو تا - شهرت روایی و عملی - را از کار بیاندازید خیلی از فتاوا را باید از نو تحقیق کرد، اکثر این احتیاطها بی که ما در کتاب های فقهی داریم مستند آن یا شهرت روایی است یا شهرت فتوایی، یا تمسک به سیره متشرعه. در حالی که ما باید دنبال دلایل دیگری بگردیم. همچنین در فقه می توان

ما به طور دایم باید اندیشه ها و عقیده ها یمان را غربال کنیم و گرنه برخی از این قواعد اگر راکد بماند صورت عقده به خودش پیدا می کند و مرضی تولید می شود به نام عقیده. چنانچه مولوی در مثنوی، عقده ها را عقیده نامیده است. لذا من معتقد هستم در همه حوزه ها ما محتاج به پژوهش های شجاعانه و نوگرایانه هستیم. باید در همه حوزه ها باز اندیشی کنیم مخصوصاً در مسایل مبتلابه و اجتماعی که امروزه در دنیا مورد بحث است.

موضوعات از این خصیصه برخوردار است. گرچه من با اصل نظر مرحوم صالحی نجف آبادی در کتاب شهید جاوید موافق نیستم اما معتقدم در این کتاب سه گام بلند برداشته است، یک گامش را که در موضوع هدف شناسی امام حسین (ع) باشد و هدف امام حسین (ع) را محدود به تشکیل حکومت بکند این را بر نمی تابیم یا درک نمی کنیم. اما دو گام دیگر، یکی گام عقل مدارانه و خرد ورزانه وارد شدن و دیگری غلو ستیزی بسیار قابل توجه است و امروزه این دو گام از آن نیازهای مبرمی است که در حوزه علمیه متاسفانه بعد از صالحی نجف آبادی کسی نیست که در این وادی مثل ایشان گام بردارد و پخته و جهان دیده باشد.

❖ قبل از ایشان از چه کسی می توان نام برد؟

❖ قبل از ایشان محدث نوری با لؤلؤ و مرجانش، و سید محسن امین عاملی صاحب اعیان الشیعه با کتاب التنزیه که کارهای او هم خیلی شجاعانه بود.

❖ اشاره کردید به فتاوی جدید آیت الله صانعی؛ به نظر شما در حال حاضر چه تلقی از فتاوی ایشان که برخی از آن، حاوی فتاوی غیر مشهور هم است، وجود دارد؟

❖ من تا آنجا که یادم است برخی از فتاوی آیت الله صانعی خیلی شجاعانه و عقل مدارانه و خردورزانه و راهگشا است. به عنوان نمونه و چون در ماه رمضان با هم داریم گفتگو می کنیم؛ برای ما عمری، سن بلوغ دختران مسئله بود. اصلاً می دیدیم که یک دختری در نه سالگی و در سن رشد بخواد روزه بگیرد به شدت به او آسیب می رساند. تا این که فتاوی آیت الله صانعی که می گویند آغاز بلوغ دختر ۱۳ سالگی است صادر شد که عقل ورزانه و خردورزانه است. چنین فتاوی و امثال آن که از ایشان صادر شده می تواند راهگشای بسیاری از مقلدان باشد. در رابطه با مخالفت با برخی نظرات نو اندیشانه و شجاعانه آیت الله صانعی، احتمال دارد برخی مواضع سیاسی مخصوصاً در این چند سال گذشته اضافه شده باشد که این برخوردها در طول تاریخ بی سابقه نیست.



۶- **اولاً** یک تحقیق شجاعانه و نوآورانه اگر بخواهد شکل بگیرد حتماً با یک سری موانعی رو به رو می‌شود به نظر شما چه موانعی بر سر این راه وجود دارد و چه آسیب‌هایی ممکن است به این گونه پژوهش وارد شود؟

❖ در رابطه با موانع تا اینجا به صورت پراکنده حرف‌هایی گفته شد، یکی از موانع تعصبات مذهبی است، عوام زدگی هم یکی از موانع است. بزرگ‌ترین آسیبی که می‌تواند وجود داشته باشد این است که طرف بیاید افراط کند یعنی چنان بپنارد که هر حرف تازه زدن، به صرف این که تازه است دلیل بر حقانیتش است. در صورتی که چنین نیست و موقعی یک تحقیق می‌تواند از آسیب در امان بماند که از این تنگناها برهد و صاحب تحقیق و نظریه، افراط نکند. به یکی گفتند: داری از لبه پشت بام میافتی و برو عقب عقب عقب! رفت و از آن طرف افتاد! بنابراین، صرف نوآورانه بودن نباید موجب افراط و تفریط شود، و صرف نوآورانه بودن دلیل بر حقانیت هر حرفی نمی‌شود.

۷- **ثانیاً** به نظر شما در چه زمینه‌ها بی‌ضرورت احساس می‌شود که پژوهش‌های جدید و نوآورانه‌ای صورت بگیرد؟

❖ در همه زمینه‌ها! من معتقد هستم فکر و اندیشه مثل آب می‌ماند و اگر جریان نداشته باشد می‌گندد، هر فکری این طور است، فکر الهی، فکر دینی، فکر حوزوی و دانشگاهی این گونه است. ما همیشه باید یافته‌های خودمان را باز اندیشی و بازبینی کنیم. حتی از خداشناسی برای شما مثال بزنم، خدا آن‌قدر بزرگ و زیبا است که ما هر چه زیبا تر بپرستیمش و از او حرف بزنیم باز جا دارد. یکی از شعرا شعری دارد:

بی‌زارم از آن کهنه‌خدایی که تو داری
هر لحظه مرا تازه خدای دگری هست
ما به طور دایم باید اندیشه‌ها و عقیده‌ها یمان را غربال کنیم و گرنه برخی از این قواعد اگر راکد بماند صورت عقده به خودش پیدا می‌کند و مرضی تولید می‌شود به نام عقیده. چنانچه مولوی در مثنوی، عقده‌ها را عقیده نامیده است. لذا من معتقد

هستم در همه حوزه‌ها ما محتاج به پژوهش‌های شجاعانه و نوگرایانه هستیم. باید در همه حوزه‌ها باز اندیشی کنیم مخصوصاً در مسائلی

❖ اگر بدون تعصب به قضیه نگاه کنیم معتقد هستیم که خداوند حکیم است و هیچ حکمی را بدون حکمت صادر نمی‌کند. اگر در زمان

در حوزه‌ها تحقیقاتی وجود دارد که فرصت انتشار به آنها نمی‌دهند. ماهی نیست که ما کتاب‌ها بی را به صورت زیراکسی و زیر میزی نخیریم که فعلاً از نام بردن آن‌ها خودداری می‌کنم! کسی که تشنه اندیشه باشد می‌گردد این‌ها را پیدا می‌کند.

مبتلا به و اجتماعی که امروزه در دنیا مورد بحث است، مخصوصاً در رابطه با حقوق زنان. من معتقد هستم زنان امروزه مظلوم هستند، حقوقشان چندان رعایت نمی‌شود، در مسئله ارث، دیه و ... ما باید در اینها بازاندیشی بکنیم و نجسبیم به ظواهر آیات و احادیث، باید ببینیم مراد و مقصود شارع چه بوده است، آنچه برای یک فقیه، مفتی و مستنبط

پیامبر(ص) و عصر حضور و در زمان ائمه فرض کنیم دیه زن نصف دیه مرد بوده به خاطر این بوده که آن زن نان آور خانواده نبوده است و اما امروزه اگر شرایط عوض بشود مثلاً یک زنی را یک قاتلی بکشد که آن زن نان آور خانواده است و شاغل است اینجا دیگر نمی‌شود گفت دیه اش نصف است چون باید به فلسفه حکم نگاه کرد و باید دید که مقصود و هدف



شارع از تشریح این حکم چه بوده است. آنچه مسلم است این است که شارع عادل است و ظلم نمی‌کند، آن زمان عدالت با نصف بدست می‌آمد امروزه اگر این نصف ظلم باشد و عدل نباشد، باید مساوی باشد.

۸- **ثالثاً** از نظر شما این بر می‌آید که زمان و مکان در تغییر اندیشه‌ها و فتاوا خیلی مهم است؟

❖ بله، با عوض شدن شرایط و موضوعات، حکم هم عوض می‌شود. **ثانیاً** امروز هم اقلیت با این است که مردها نان آور هستند، بنابر این به نظر من مسائل اقتصادی را

نمی‌شود در این بحث دیه وارد کرد. ❖ مسائلی اقتصادی می‌تواند یکی

از حکمت‌های مد نظر شارع باشد. **۹- اولاً** به نظر شما در حوزه‌های علمیه امروزه، چه برآیندی از تحقیق و پژوهش وجود دارد؟ آیا تحقیق و پژوهش‌های نوآورانه و اصلاح طلبانه صورت می‌گیرد؟ اگر صورت می‌گیرد چه مقدار است و اگر صورت نمی‌گیرد به چه دلیل این نوع تحقیق در حوزه علمیه صورت نمی‌گیرد؟

❖ متأسفانه من تا آنجا که دیدم در حوزه‌ها دو تا مشکل داریم، نمی‌گویم همه، اما اکثریت به این دو مشکل گرفتار هستند. یکی این است که بسیاری از هم لباسی‌های ما مثل این که مقلد به دنیا آمده‌اند، مقلد مانده‌اند و قرار است مقلد از دنیا بروند! مثلاً من در برخورد با یک روحانی ۴۰-۵۰ ساله، هنگامی که بحثی پیش می‌آید و می‌خواهد دلیلی برای حرفی بیاورد می‌بینم تنها دلیلش این است که فلان آقا این را گفته است. من از این رنج می‌برم، ۱۴۰۰ سال پیش حضرت علی(ع) به ما توصیه کرده است و گفته: «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال»، یعنی: نبین که گوینده چه کسی است بلکه ببین چه چیزی می‌گوید، به گویند نگاه نکن و حرف را درک کن. از ائمه معصومین(ع) سفارشات این چنینی کم نیست. با گذشت ۱۴۰۰ سال هنوز ما می‌بینیم که عده‌ای شخصیت زده‌اند. البته بسیاری از بزرگان ما، بزرگ بودنتان حقیقی است مثل شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ مفید و **شیخ الطهری** $\text{O} \text{O} \text{B}$. خلاصه

این‌که؛ مشاهده می‌شود بسیاری که کم هم نیستند، اصلاً روحیه تحقیق ندارند و کاملاً روحیه تقلید دارند در صورتی که تقلید تنها در فروع است و آن هم اگر دقت کنید تقلید نیست و از نوع مراجعه به متخصص است. در انتخاب مجتهد هم انسان آزاد است. همه فقهای ما در ضروریات مذهبی تقلید را حرام می‌دانند و فقط جواز آن در فروع و جزئیات می‌دانند است. اما عده‌ای فقط با روحیه تقلید بار آمده‌اند و لذا هیچ به فکر این نیستند که خودشان چیزی بفهمند، فقط نقل قول می‌کنند، راوی هستند و درایت



ندارند و کارشان در نهایت، روایت کردن حاصل تحقیقات دیگران است. مشکل دیگر تحقیق در حوزه‌ها، کمبود شجاعت در اندیشه است، به نظر من شجاعت، مثل کیمیا می‌ماند، مخصوصاً نواندیشی. خیلی کم هستند آنهایی که شجاعت داشته باشند و خودشان چیزی را بفهمند. ظاهراً علت عمده آن ترس است. مولا علی (ع) در کلمات قصار نهج

~ **أبلاه دارا فإذ لا تترس** «ترس یک نوع کاستی است. عده‌ای به این بلا گرفتار هستند و جرات خود اندیشی ندارند و همه‌اش می‌خواهند ببینند فلان استاد و فلان بزرگ چه گفته است لذا نه تنها شجاعت خلاف اندیشی ندارند اصلاً شجاعت اندیشیدن هم ندارند و آنهایی که شجاعت اندیشیدن دارند خیلی کم هستند. باز هم تکرار می‌کنم شجاعت مثل کیمیا می‌ماند. اگر بخواهم در میان فقهای معاصر نام ببرم بایستی از امثال: مرحوم آیت الله خوبی، مرحوم آیت الله منتظری، آیت الله صانعی، استاد جناتی، آیت الله صالحی نجف آبادی و مرحوم آیت الله دکتر صادقی صاحب تفسیر الفرقان، یاد کنم که البته کم بودن این‌گونه شخصیت‌ها ست که ما را رنج می‌دهد.

~ **أبلاه** یکی از آسیب‌های تحقیق هم همین است که به برخی آثار اجازه چاپ و انتشار داده نمی‌شود! ❖ بله با شما موافقم. در حوزه‌ها تحقیقاتی وجود دارد که فرصت انتشار به آنها نمی‌دهند. ماهی نیست که ما کتاب‌ها بی را به صورت زیراکسی و زیر میزی نخیریم که فعلاً از نام بردن آنها خودداری می‌کنم! کسی که تشنه اندیشه باشد می‌گردد اینها را پیدا می‌کند اما اگر کسی تشنه اندیشه نباشد و ساده لوحانه همه را معصوم بداند، مثل اهل سنت که هر صحابی را عالم و عادل می‌پندارند و به هیچ کس گمان اشتباه ندارند، با تقلید، مطالب را می‌پذیرد و با تقلید از دنیا می‌رود.

~ **أبلاه** با توجه به این نظر شما یکی از موانع و آسیب‌های جدی که به حوزه تحقیق وارد می‌شود مسلط شدن سیاست و سیاسی کاری بر حوزه تحقیق و اندیشه است. ❖ دقیقاً!

انتقادپذیری بزرگترین نعمت برای رشد تحقیق است. انسان باید بداند که منتقد، بزرگترین نعمت برای یک متفکر است. کمترین فایده منتقد این است که آدم فکرش را تعدیل می‌کند و می‌فهمد که کسی هم هست که بر خلاف اندیشه او می‌اندیشد و یک

احتمالی می‌دهد که او هم ممکن است حق داشته باشد و در نهایت تند نمی‌رود و اندیشه‌هایش را تعدیل می‌کند. بنابراین، دعاگوی منتقد آثار و اندیشه‌ها یمان باشیم و از او استقبال کنیم که اینها همه‌اش از ضروریات است.

~ **أبلاه** راهکار شما برای اینکه این بحث تحقیق آزادانه و غیر مقلدانه گسترش پیدا کند چیست که محققین بتوانند در این راه حرکت کنند؟

❖ راه کارهای بسیاری می‌توان مطرح کرد. یکی از این راه کارها این است که بزرگان ما و افراد متمولی که دل در گرو پیشرفت‌های علمی دارند واقعا از نظر اقتصادی افراد مستقل که دارای استقلال فکری هستند را پشتیبانی کنند. همین سهم امام(ع) و سادات می‌تواند در این راه صرف شود. به پیشینه پرداخت سهم امام(ع) اگر مراجعه شود این مطلب بهتر واضح می‌شود. سال گذشته محرم در اصفهان ۱۰ جلسه‌ای برنامه داشتیم در رابطه با اصل عدل در مکتب تشیع. آخر بحث من رسید به بحث سیادت و خمس. مثلاً این خمسی که سهم امام به آن می‌گوییم من معتقدم اگر ما دقت بکنیم به زندگی ائمه معصومین، در عصر حضور ائمه(ع) این خمس را به چه کسانی می‌دادند، اگر تحقیق کنیم می‌بینیم بیشتر به اشخاصی مثل دعبل خزائی، که می‌گفت من ۵۰ سال است چوبه دارم را به دوش می‌کشم! داده می‌شد. یا کمیل اسدی که بنی امیه برای سرش جایزه گذاشته بودند و سال‌ها متواری بود و درکوه‌های صعب العبور زندگی می‌کرد، مدام زندانش می‌انداختند و از زندان فرار می‌کرد و حرفش را

می‌زد. این‌ها نمونه‌ها یی از فعالین اجتماعی و سیاسی آن دوران بودند که وجوهات را به آنها می‌دادند. امروزه هم برای اینکه در حوزه آزاد اندیشی و تولید تفکر پیش بیاید باید از متفکران آزاداندیش پشتیبانی شود. این پشتیبانی هم یکی از نظر مادی و اقتصادی است و یکی هم از نظر حیثیتی است. برای هراسانی بزرگترین بلا و گرفتاری و اتهام این است که متهم به فساد اندیشه شود و همه از این می‌ترسند و حق هم دارند، زیرا اکثریت با...، یک حرف تازه‌ای می‌شنوند طرف را به وهابی‌گری و سنی‌گری متهم می‌کنند، می‌گویند فلانی خلاف مشهور نظر داده است، انگار! حرف خلاف شهرت زدن گناه کبیره است. موقعی که طرف متهم به فساد اندیشه شود گذشته از جامعه، حتی در میان خانواده خودش غریب می‌شود و این خیلی سخت است. لذا آن‌هایی که قدرتی دارند - مرادم مراجع عظام حوزه است - باید به قول معروف، هوای متفکرین آزاد اندیش را داشته باشند و از آن‌ها غفلت نکنند. کسانی که امروزه مثل

ما به طور دایم باید اندیشه‌ها و عقیده‌ها یمان را غریب کنیم و گرنه برخی از این قواعد اگر راکد بماند صورت عقده به خودش پیدا می‌کند و مرضی تولید می‌شود به نام عقیده. چنانچه مولوی در مثنوی، عقده‌ها را عقیده نامیده است. لذا من

معتقد هستیم در همه حوزه‌ها ما محتاج به پژوهش‌های شجاعانه و نوگرایانه هستیم. باید در همه حوزه‌ها باز اندیشی کنیم مخصوصاً در مسایل مبتلابه و اجتماعی که امروزه در دنیا مورد بحث است.

دعبل خزائی هستند، مثل کمیل اسدی هستند، به آنها برسند و از آنها حمایت کنند. برخی این بزرگان که از دنیا رفته‌اند من رفته پیش یکی دو تا از آنها و عرض کردم: وقتی شما مبلغی مختصر را به عنوان تقسیم‌ی به همه می‌دهید معمم و غیر معمم، درس

خوان و غیر درس‌خوان؛ خودتان هم می‌دانید برخی در جاهای مختلف شاغل هستند. به جای این‌که به همه بدهید آیا بهتر نیست لیستی و آماری از آن انسان‌های مفید و فعال که در حوزه کار می‌کنند تهیه شود و به این‌ها رسیدگی شود که باعث می‌شود هم اینها زندگی‌شان تحولی پیدا کند و هم از این‌ها پشتیبانی کرده‌اید تا تولید فکر حوزه پیش بیاید؟ خلاصه این مسئله اقتصادی مسئله کمی نیست. موقعی که یک فردی که توان تحقیق دارد، اما دغدغه نان شبش را داشته باشد معلوم است داعیه دارد که فکر تازه اش را به گونه‌ای دیگر بیان کند از ترس اینکه فردا متهم به انگ‌های بسیار نشود. تنها شجاعتی که می‌تواند داشته باشد این است که مطالبش را می‌نویسد و وصیت می‌کند بعد از مرگم که فضا باز است منتشرش کنید!

~ **أبلاه** بنابراین به نظر شما مهم ترین راه کار این است که از نظر اقتصادی و معنوی اهل تحقیق مستقل، حمایت شوند؟

❖ بله! و دیگر راه کار این‌که آزادی بیان و انتقاد فراهم باشد، در حوزه، بایستی مجله‌های مستقل با هم رقابت کنند و از آن طرف شبکه‌های اینترنتی و ماهواره‌ای مستقلی باشند که بیابند فقط کتاب و تحقیقات مختلف را مورد نقد و بررسی قرار دهند. انتقادپذیری بزرگترین نعمت برای رشد تحقیق است. انسان باید بداند که منتقد، بزرگترین نعمت برای یک متفکر است. کمترین فایده منتقد این است که آدم فکرش را تعدیل می‌کند و می‌فهمد که کسی هم هست که بر خلاف اندیشه او می‌اندیشد و یک احتمالی می‌دهد که او هم ممکن است حق داشته باشد و در نهایت تند نمی‌رود و اندیشه‌هایش را تعدیل می‌کند. بنابراین، دعاگوی منتقد آثار و اندیشه‌ها یمان باشیم و از او استقبال کنیم که اینها همه‌اش از ضروریات است.





حقوق استاد و شاگرد در رساله حقوق امام سجاده (ع)

بر گرفته از:

«شرحی بر رساله حقوق امام سجاده (ع)»، محمدصحتی سردودی

به درستی شنیدن - به اصطلاح امام سجاده (ع):
حُسْنُ الْأَسْتِمَاعِ - خود هنری است که ارزشش
کمتر از خوب سخن گفتن نیست. متأسفانه ما
آن قدر که به هنر سخن گفتن می‌پردازیم خود
را برای درست شنیدن آماده نمی‌سازیم. بسیار اند
کند آنان که به هنر زیبا شنیدن و صحیح گوش
سپردن آراسته‌اند و خود را برای این مهم ساخته
و پرداخته‌اند.

۳. برای درک درست و فهم صحیح درس
و بحث با استاد و آموزگار خود همدل و همگام
باشی و در این راه هرگز از همکاری و همراهی با
استاد دریغ نوری.

۴. آنچه را که از اساتید خویش آموخته‌ای
به شاگردان خودت بیاموزی و پیام و کلام
آموزگاران را به نسل‌های بعدی برسانی.

۵. در این پیام‌رسانی، دقیق و امین باشی و در
این مهم، همه‌ی سعی و توان خود را به کارگیری
تا هرگز در گزارش پیام‌های اساتیدت خیانت
نکرده باشی.

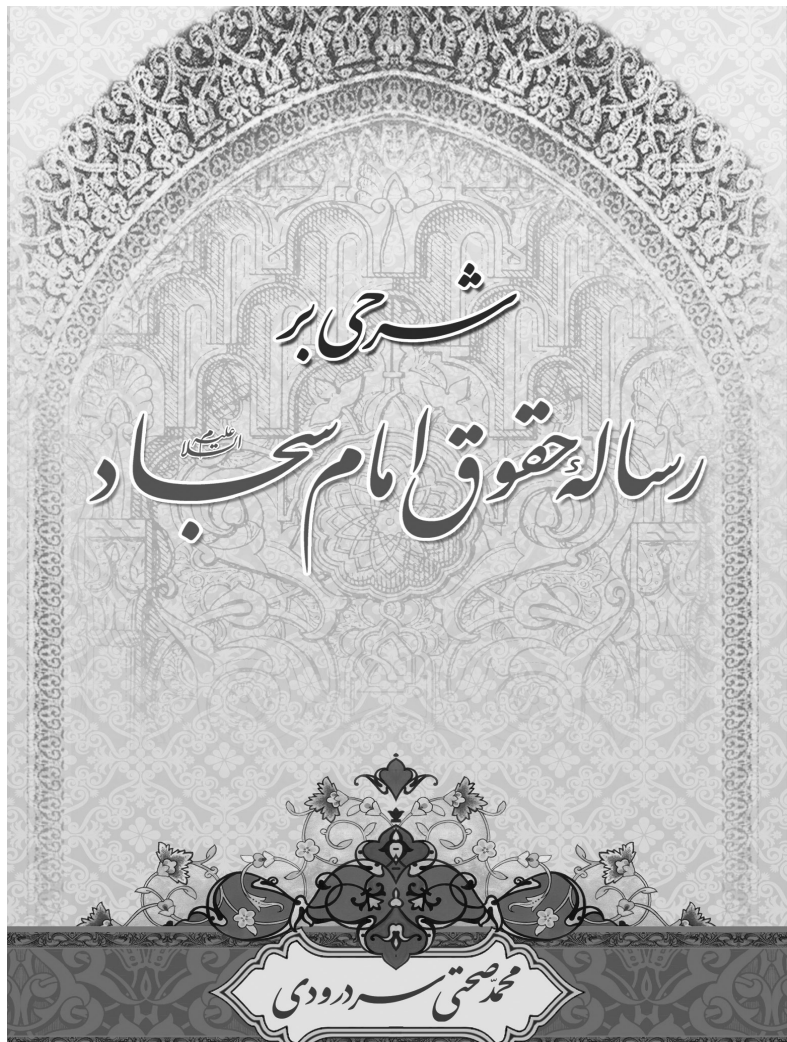
از امیر مؤمنان علی (ع) روایت است که
گفت: «إِذَا جَلَسْتَ إِلَى الْعَالَمِ فَكُنْ عَلَى أَنْ تَسْمَعَ
أَحْرَصَ مِنْكَ عَلَى أَنْ تَقُولَ وَتَعَلَّمَ حُسْنَ الْأَسْتِمَاعِ
كَمَا تَعَلَّمُ حُسْنَ الْقَوْلِ وَلَا تَقْطَعْ عَلَى أَحَدٍ حَدِيثَهُ»؛
وقتی پیش دانشوری بنشین بر شنیدن حریص‌تر
باش تا سخن گفتن؛ و خوب شنیدن را بیاموز
همان‌طوری که خوب سخن گفتن را می‌آموزی
و هرگز سخن کسی را قطع مکن! و از حضرت
امام صادق (ع) روایت است که گفت: «اطْلُبُوا
الْعِلْمَ وَ تَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ
تَعَلَّمُوهُ الْعِلْمَ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ»؛
دانش آموزید و آن را با نرمخوبی و وقار بیاراید
و برای کسی که او را دانش می‌آموزید و نیز برای
کسی که از او دانش اندوخته‌اید خاکساری کنید!

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

پر پیدا است که باید مجلس و محضر استادان
و دانشوران را نعمتی بزرگ برای خود دانست
و تا می‌توان با ارباب علم و معرفت نشست و
برخواست داشت که دوری از مجالس و محافل
علما و حکما، انسان را حتی از چشم خدا نیز
می‌اندازد. امام زین‌العابدین (ع) در جایی از دعای
ابوحمزه‌ی شمالی به خدا عرض می‌کند:

«سَيِّدِي!... لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ
فَخَذَلْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ
رَحْمَتِكَ أَيْسْتَنِي»؛ سرورم! شاید مرا در مجالس



۱. حق معلم و استاد

آنان برسانی و در گزارش پیام او خیانت نکنی و
هر گاه پیام‌رسانی او را به عهده گرفتی برای آن
به پا خیزی و نیرویی نیست مگر آن که به یاری
خدا باشد.»

در این بخش امام سجاده (ع) دست کم پنج
حق برای استاد و معلم می‌شمارد به این ترتیب
که می‌فرماید:

۱. احترام او را نگهداری و حضورش را
محترم شماری؛

۲. با تمام توجه به او گوش سپاری و در
محضرش حواس خود را به چیز دیگری مشغول
نداری. جای تأکید است که خوب شنفتن و

«و اما حق پرورش‌دهنده‌ی تو با دانایی، این
است که او را بزرگ بدانی و مجلسش را محترم
بشماری و خوب به او گوش سپاری و توجه
نمایی و او را برای آموزش خودت از آن چه تو
را از دانش او بی‌نیازی نیست یاری‌رسانی، به این
ترتیب که درک و فهمت با او و آماده برای او باشد
و با ترک لذت‌ها و کاستن از واسطه‌های خویش،
دل و دیده‌ات را پاک و روشن به او بسپاری. و
دیگر این که بدانی تو پیام‌رسان او هستی تا آن چه
را که به تو می‌آموزد به نادانانی که به تو می‌رسند
بیاموزی، پس لازم است که آن را به خوبی به



و دلسوزی استاد، می‌تواند از کودکان کندذهن و کودن نیز دانشمندی بزرگ و تأثیرگذار بسازد و با اخلاق کریمانه خود کلاس درس را برای شاگردانش بهشت موعود نماید.

درس معلم ار بود زمزمه محبتی

جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

به عبارت شهید ثانی آموزگار با شاگردانش باید مانند پزشک با بیمارانش باشد و هر کاری را که امید می‌رود برای بهبودی آنان مؤثر است به کار گیرد چرا که بیماری نادانی و روانی سخت‌تر از بیمارهای جسمانی است.

مرحوم شهید ثانی بیست ادب از آداب آموزگاری را که لازم است استاد آنها را در حق شاگردانش لحاظ کند، می‌شمارد و هر کدام را به تفصیل توضیح می‌دهد و درجایی می‌نویسد: «و کُلُّ خَبَرٍ وَرَدَ فِي حَقِّقِ الْإِخْوَانِ أَتٍ هُنَا مَعَ زِيَادَةٍ!» «هر خبر و روایتی که در حقوق برادران دینی وارد شده این جا (در حقوق شاگردان) نیز با حقوق فزاینده‌ای می‌آید و تحقق می‌یابد».

حال حق و حقوق برادری چیست و چه هاست باید به کتابهایی که از دیر باز در این باره نوشته شده است - مانند «الأخوان» از شیخ صدوق - مراجعه کرد و یا «باب حق المومن علی أخیه و اداء حقه» را از بخش «کتاب الایمان و الکفر» که در اثر وزین کلینی رازی موسوم به الکافی است مطالعه کرد.



خویشترن‌داری رفتار کند.
۵. استاد از آموختن آنچه را که یاد گرفته است به شاگردانش دریغ نکند که اگر خودداری کند به خدا خیانت کرده و به خلق خدا ستمکار بوده است.

امام سجاده (ع):
«سَيِّدِي!... لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ أَيْسَتَنِي»
سرورم! شاید مرا در مجالس علماء نیافتی پس به حال خودم وا گذاشتی و خوارم ساختی و یا شاید که در میان بی‌خبرانم دیدی پس از رحمت خود ناامیدم کردی.

چنان‌که پیداست در این بخش به خلق و خوی زیبا و به مهربانی و دلسوزی و بردباری و خویشترن‌داری استاد و دوری جستن وی از بدخلقی بسیار تأکید شده است. زیرا که اگر آموزگار و استاد، پارسا و وارسته و خود ساخته نباشد و دلش به حال شاگردانش نسوزد هرگز نمی‌تواند استعدادها و گوناگون شاگردانش را شکوفا سازد و از قوه به فعلیت برساند، بلکه با کشتن استعدادشان آنان را از شجاعت اندیشیدن و پرسیدن باز می‌دارد و دانسته و نادانسته آنها را خوار و زبون بار می‌آورد و آنان را رفته رفته از بلندهمت‌ی محروم ساخته به ترک تحصیل وا می‌دارد و این همه همان است که در این بخش از سخنان امام سجاده (ع) «خیانت به خدا و ستمکاری کردن به خلق خدا» خوانده شده است.
باری برخورد بزرگوارانه آموزگار و مهربانی

علماء نیافتی پس به حال خودم وا گذاشتی و خوارم ساختی و یا شاید که در میان بی‌خبرانم دیدی پس از رحمت خود ناامیدم کردی.

۲. حقوق شاگردان (دانش‌آموزان

و دانشجویان)

«و اما حق زیردستانی که با دانایی رعایت حالشان را داری این است که بدانی این خداست که تو را با دانشی که از گنجینه حکمت داده بر آنها سرپرست ساخته است، حال اگر در آنچه خدا تو را سرپرستی داده به نیکی رفتار کنی و در جایگاهی ایستاده باشی که گنجینه‌دار مهربان و خیرخواه سرورش در امور بندگان و نیز بر دبار و خدامحوری می‌ایستد تا آنجا که هرگاه نیازمندی را ببیند از آن دارایی‌هایی که دارد به او می‌بخشد آن‌گاه سرپرستی رشدیافته خواهی بود تا بتوانی از پس آن سرپرستی که داری آن چنان که امید می‌رود بر آیی و گرنه خدا را خیانت‌کار و خلق خدا را ستمکار خواهی بود تا خدا دانشی را که داری از تو بستاند و تو را به شکست بکشاند».
در این بخش برای شاگردان چندین حق و حقوق گفته شده است که به اجمال توضیح داده می‌شود.

۱. استاد، خود را گنجینه‌دار دانش و حکمتی بداند که خدا وی را امین آن دانسته و بر شاگردانش سرپرست ساخته است.
۲. با شاگردان به نیکی و با خوش‌خلقی رفتار کند.
۳. استاد، نسبت به شاگردانش مهربان و خیرخواه و دلسوز باشد.
۴. استاد، با دانش‌آموزان با بردباری و

صاحب نظران و اندیشمندان گرامی

«صَفِير» رسالت خود می‌داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی با مشارکت صاحب‌نظران و اندیشمندان حوزه‌های علوم انسانی و دین به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می‌توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده، مقالات خود را به آدرس: قم / بلوار شهید محمد منتظری / کوچه ۸ / پلاک ۴ و یا به آدرس الکترونیک گزارش نامه (safir@saanei.org) ارسال نمایند.

■ سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۷۹۶۰

موضوع ویژه شماره بعد:

فلسفه و مبانی اخلاق



... 6 @ f ...

«â! «! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!

... - é « Prââ »

«! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!



سلیمان محمودی

شیخ مصطلح‌الدین سعدی شیرازی در اوایل قرن هفتم هجری، میان خاندانی از عالمان دین در شیراز پا به خاکدان هستی نهاد. در اوان جوانی به بغداد رفت و آن‌جا در مدرسه نظامیه که خاص شافعیان بود به تحصیل علوم ادبی و دینی همت گماشت، و سپس به عراق، شام و حجاز سفر کرد و به تمام سرزمین‌های اسلامی و روم شرقی مسافرت داشته که این سفر حدود سی سال طول کشید. در میانه قرن هفتم بعد از سال‌ها دوری، در عهد اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی به شهر خود شیراز بازگشت و منظومه حکمی و دل‌انگیز بوستان را در سال ۶۵۵ به حاکم شیراز و پارس تقدیم کرد و در سال بعد یعنی ۶۵۶ هجری، کتاب بسیار زیبا و گوهر همیشه تابناک گلستان را در بند، نصیحت و دانایی با نثری مزین و آمیخته به شعرها و قطعه‌های دل‌انگیز و نگین زندگی و به شاهزاده سعد بن بوبکر تقدیم داشت. پس از آن بیشتر زندگی و عمر خود را در شیراز گذراند و در خانقاه و جایگاهی که داشته، زندگی می‌کرده است. سرانجام بین سال ۶۹۱ تا ۶۹۴- برابر با ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۴ میلادی - در این شهر چشم از جهان خاکی فرو بست و در همان خانقاهش به خاک سپردند که اینک زیارتگاه دانشمندان و دوستان و مردم ادب دوست سراسر گیتی است.

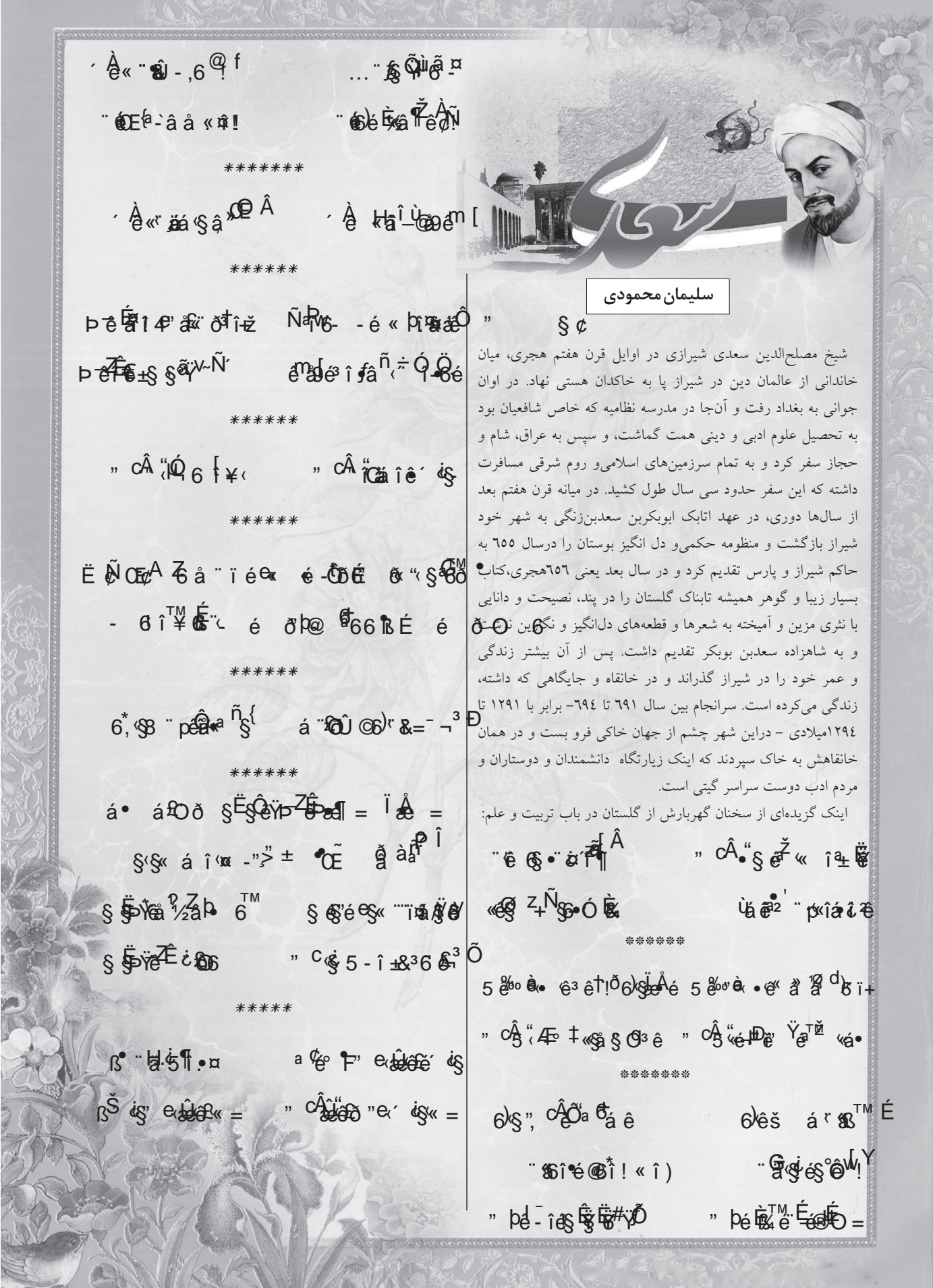
اینک گزیده‌ای از سخنان گهربارش از گلستان در باب تربیت و علم:

«! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!

«! » Éâ -â à «! »!





حکایت

حق نمک

در تاریخ ایران آمده: گویا دزدی به خزینه یکی از پادشاهان سامانی زد و با وجود آن همه جواهر چیزی از گنجینه شاه بر نداشت و نبرد. خزینه دار به پادشاه گزارش داد دیشب دزدی به خزینه رخنه کرده ولی هیچی از مال و گنج با خود نبرده است. شاه دستور داد جارچی در شهر صدا کند که هر کس خزینه شاه را گشوده و چیزی نبرده است خودش را معرفی کند از مجازات معاف است. دزد خودش را معرفی کرد و راه دست یابی به خزینه را به خوبی برای شاه گفت شاه پرسید: پس چرا با این همه تلاش و کوشش چیزی از گنجها و طلاها به یغما نبردی؟ دزد گفت: تکه الماسی درخشان و درشت پیدا کردم خواستم آن را در خورجین ببندم، زبانه را به آن الماس زدم دیدم سنگ نمک است. چون نمک شاه را چشیدم خیانت را روا ندانستم و این از جوانمردی و نمک شناسی بدور است. این بود که به پاس و احترام نمک شاه از دزدیدن گنج و زرها دست کشیدم.

ملاحظه:

پس این روشها و فرهنگهای انسانی را گسترش دهیم و برای رهایی از سنت گرایی و رسیدن به نو گرایی این گوهرهای انسانی را نکوییم و فراموش نکنیم و زندگی را پاک و آسوده بگردانیم و حق نان و نمک را بزرگ و آن را نشکنیم.

ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

«ماست‌ها را کیسه کردن»!

این مثل کنایه از: جاخوردن، ترسیدن، از تهدید کسی غلاف کردن و دم در کشیدن یا دست از کار خود برداشتن است. مثلاً گفته می‌شود: «فلانی چون سنبه را پرزور دید ماستها را کیسه کرد» یا به عبارت دیگر: «به محض اینکه صدای مدیر یا ناظم بلند شد بچه‌ها ماستها را کیسه کردند». اکنون ببینیم وقتی که ماست داخل کیسه می‌شود چه ارتباطی با ترس و تسلیم و جاخوردگی پیدا می‌کند. ژنرال کریم خان **مقصد** با **ن** سردار منصوب در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار مدتی رئیس فوج «فتحیه» اصفهان بود و زیر نظر ظل السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه انجام وظیفه می‌کرد. پارک مختار السلطنه در اصفهان که گویا محل کنسولگری انگلیس است به ایشان تعلق داشته است. مختار السلطنه پس از چندی از اصفهان به تهران آمد و به علت ناامنی و گرانی که در تهران بروز کرده بود حسب الامر ناصرالدین شاه حکومت پایتخت را برعهده گرفت. در آن زمان که هنوز اصول دموکراسی در ایران برقرار نشده شهرداری «بلدیه سابق» وجود نداشت. حاکمان وقت با اختیارات تامه بر کلیه امور و شئون شهرها از جمله امر خواربار و تثبیت نرخها و قیمتها نظارت کامل داشته اند و محرکان و گرانفروشان را شدیداً مجازات می‌کردند. گدایان و بیکارها در زمان حکومت مختار السلطنه به سبب گرانی و نابسامانی شهر ضمن عبور از کنار مغازه‌ها چیزی برمی‌داشتند و به اصطلاح «ناخونک» می‌زدند. مختار السلطنه برای جلوگیری از این بی نظمی دستور داد گوش چند نفر از گدایان متجاوز و ناخونک زن را با میخ‌های کوچک به درختان نارون در کوچه‌ها و خیابان‌های تهران میخ‌کوب کردند و بدین‌وسیله از شر گدایان و بیکارها و مزاحمت آنان جلوگیری شد. روزی



به مختار السلطنه اطلاع دادند که نرخ ماست در تهران خیلی گران شده طبقات پائین از این ماده غذایی که ارزانترین چاشنی و قاتق نان است نمی‌توانند استفاده کنند. مختار السلطنه اوامر و دستورات غلاظ و شداد صادر کرد و ماست فروشان را از گرانفروشی برحذر داشت. چون چندی بدین منوال گذشت برای اطمینان خاطر خودش با قیافه ناشناخته به یکی از دکان‌های لبنیات فروشی رفت و مقداری ماست خواست. ماست فروش که مختار السلطنه را نمی‌شناخت و فقط نامش را شنیده بود پرسید: چه جور ماست می‌خواهی؟ مختار السلطنه گفت: مگر چند جور ماست داریم؟ ماست فروش جواب داد: معلوم می‌شود تازه به شهر تهران آمدی و نمی‌دانی که دو جور ماست داریم! یکی ماست معمولی و دیگری «ماست مختار السلطنه»! مختار السلطنه با حیرت و شگفتی از ترکیب و چگونگی این دو نوع ماست پرسید. ماست فروش گفت: ماست معمولی همان ماستی است که از شیر می‌گیرند و بدون آن که آب داخلش کنیم تا قبل از حکومت مختار السلطنه با هر قیمتی که دلمان می‌خواست به مشتری می‌فروختیم. اکنون هم در پستوی دکان از آن ماست داریم که اگر مایل باشید می‌توانید ببینید و البته قیمتی که برای ما صرف می‌کند بخیرید! اما ماست مختار السلطنه همیت طغار دوغ است که در جلوی مغازه و مقابل چشم شما قرار دارد و از یک ثلث ماست و دو ثلث آب ترکیب شده است! از آنجائی که این ماست را به نرخ مختار السلطنه می‌فروشیم به این جهت «ماست مختار السلطنه» می‌گوئیم! حالا از کدام ماست می‌خواهی؟ این یا آن؟! مختار السلطنه که تا آن موقع خون‌سردی‌اش را حفظ کرده بود، بیش از این طاقت نیاورده به فراشان حکومتی که دورادور شاهد صحنه و گوش به فرمان حاکم بودند امر کرد ماست فروش را جلوی مغازه اش به طور وراونه آویزان کردند و بند تنبانش را محکم بستند. سپس طغار دوغ را از بالا داخل دو لنگه شلوارش سرازیر کردند و شلوار را از بالا به مچ پایش بستند. پس از آن که فرمانش اجرا شد رو به ماست فروش کرد و گفت: آن قدر باید به این شکل آویزان باشی تا تمام آب‌هایی که داخل این ماست کردی از خشکت تو خارج شود و لباس‌ها و سر و صورت ترا آلوده کند تا دیگر جرأت نکنی آب داخل ماست بکنی!

چون سایر لبنیات فروش‌ها از مجازات شدید مختار السلطنه نسبت به ماست فروش آگاه گردیدند همه و همه ماست‌ها را کیسه کردند تا آب‌ها خارج شود و مثل همکارشان گرفتار قهر و غضب مختار السلطنه نشوند.

آری، عبارت «ماست‌ها را کیسه کردن» از آن تاریخ ضرب المثل شد و در موارد مشابه که حاکی از ترس و تسلیم و جاخوردگی باشد مجازاً مورد استفاده و استناد قرار می‌گیرد.

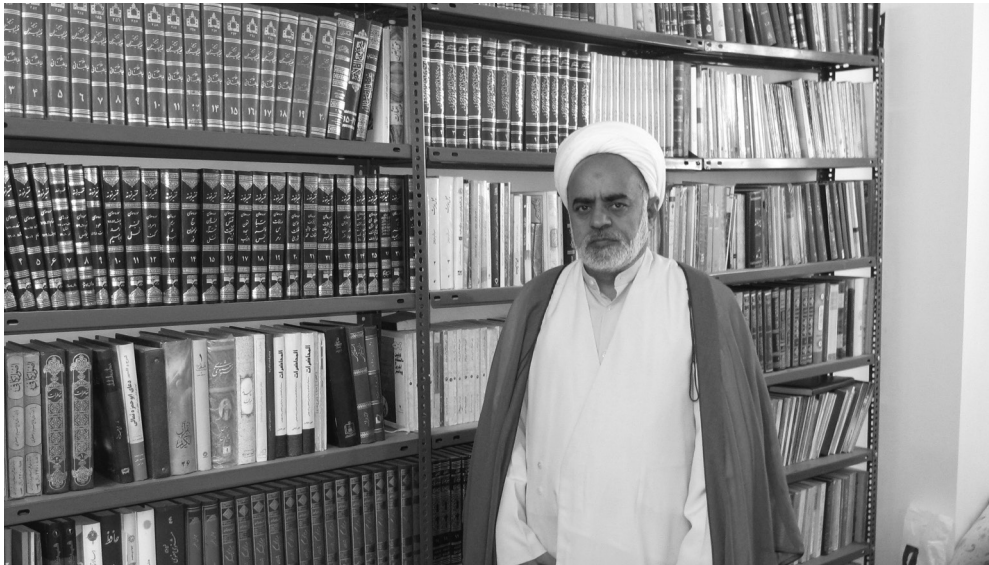
در پایان، برای آن‌که مختار السلطنه بهتر شناخته شود مطلب زیر از سیاح معروف و معاصرش حاج محمد علی سیاح نقل می‌شود: «در سال ۱۳۲۲ قمری سال شیوع مرض وبا در ایران، از بزرگان کسی که به حال مردم متوجه شد یکی مشیرالدوله میرزا نصرالله خان و دیگری مختار السلطنه بود که همه گونه کمک به مریضان می‌کرد. این آدم واقعاً خوش نفس و خیرخواه و با انصاف و با نظم بود و وجود او سبب راحت عموم اهل تهران بود. گاهی به مریض‌خانه سرکشی می‌کرد، دست به صورت هر یک می‌کشید و تسلی می‌داد، از آنجا بیرون آمده به خانه رفته در راه دانسته شد که مبتلا شده به کسانش گفته بود: «بروید ناهار بخورید اگر کسی مرا بخواد بگوید در اندرون است.» به ناهار حاضر نمی‌شود و می‌خواهد پنهان دارد لکن بالاخره عنان اختیار از دست رفته معلوم شد و اشتها یافت. طبیب آوردند معالجات سودی نکرده بعد از هجده ساعت از وقت گرفتاری دنیا را وداع کرد و دوستان را داغدار نمود.» (خاطرات حاج سیاح: ۵۳۹)

مأخذ: ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، با اندکی تصرف.



گفتگوی صغیر با حجت الاسلام و المسلمین معتمدی

مسئول دفتر آیت الله العظمی صناعی در اصفهان



حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای معتمدی مسئول دفتر حضرت آیت الله العظمی صناعی در اصفهان هستند، به عنوان اولین سوال با توجه به حضور حضرت عالی در شهر اصفهان چه تحلیلی از وضعیت حوزه علمیه اصفهان در زمینه کرسی های بحث و تدریس دارید؟

❖ بسم الله الرحمن الرحیم با تشکر از دست اندر کاران نشریه صغیر. به نظر می رسد حوزه علمیه اصفهان مثل حوزه های دیگر شهرستانها باشد با این تفاوت که حوزه علمیه اصفهان کرسی درس و بحث آن بیشترین رونق را صبحها دارد و عصرها کمتر جلسه درسی را می شود مشاهده کرد. آن حوزه سابق نیست که تمام هم و غم طلبه درس باشد چرا که مشکلات معیشتی با این شهریه ناچیز این فرصت را از آنها سلب کرده و متأسفانه کسی هم جوابگوی این مشکلات نیست لذا افت تحصیلی به وضوح در حوزه دیده می شود. دیگر از مباحث قدیم، پیش مطالعه و مطالعه کتب حواشی خبری نیست. می شود گفت یک فاجعه عظیم در حوزه رخ داده است. متأسفانه حوزه نتوانست متدی را به دانشگاه ارائه کند اما به عکس، از دانشگاه الگو گرفت آن هم در شروع سال تحصیلی و تعطیلات و وحدت حوزه و دانشگاه فقط در حد یک شعار ماند!

حجت الاسلام و المسلمین شما متولد اصفهان و بزرگ شده اصفهان هستید، چه توصیفی از مردم اصفهان دارید؟

❖ اصفهان یکی از شهرهای تاریخی ایران است، اصفهان را همچنین به دارالعلم شرق می شناسند، علمای زیادی در این شهر پرورش یافته اند و بزرگ شده اند؛ آنها به فرهنگ دینی مردم خدمت بزرگی کرده اند از جمله مرحوم شیخ بهایی، درست است که زادگاه ایشان لبنان بوده اما بیشتر عمر شریفش را در اصفهان طی کرده است که یکی از خدمات ایشان بحث تقسیم آب زاینده رود است. و مردم اصفهان با این بزرگانی که در تخت فولاد مدفون هستند بزرگ شده اند. اصفهان شهری سنتی است و بیشترین مسجد را هم دارد لذا باید بالاترین سرمایه گذاری را در این شهر بکنیم، و این

نیابت حج و تقویت حوزه های علمیه آن شهر و یا استان از طریق پرداخت شهریه.

۲- آشنایی طلاب و روحانیون با مبانی فقهی آن مرجع و بحث و بررسی آن مبانی و دسترسی به استدلال مطرح شده از طریق کتب و بحث های دسته جمعی. همچنین دفتر مراجع در شهرستانها می تواند واحد تحقیق و پژوهش در مباحث مختلف فقه داشته باشند و می تواند محققین را شناسایی کنند و حوزه تحقیق را که در قم و شهرستان های بزرگ متمرکز شده به شهرستانها بکشانند و بنیه حوزه های شهرستانها را قوی تر کنند. دفاتر آیات عظام در شهرستانها می توانند

نیابت حج و تقویت حوزه های علمیه آن شهر و یا استان از طریق پرداخت شهریه.

۲- آشنایی طلاب و روحانیون با مبانی فقهی آن مرجع و بحث و بررسی آن مبانی و دسترسی به استدلال مطرح شده از طریق کتب و بحث های دسته جمعی. همچنین دفتر مراجع در شهرستانها می تواند واحد تحقیق و پژوهش در مباحث مختلف فقه داشته باشند و می تواند محققین را شناسایی کنند و حوزه تحقیق را که در قم و شهرستان های بزرگ متمرکز شده به شهرستانها بکشانند و بنیه حوزه های شهرستانها را قوی تر کنند. دفاتر آیات عظام در شهرستانها می توانند

روحانیون هستند که می توانند بهترین تاثیر را روی مردم داشته باشند.

حجت الاسلام و المسلمین به نظر حضرت عالی فلسفه وجودی تشکیل دفاتر آیات عظام در مراکز استانها و شهرستانها چیست؟

❖ فلسفه وجودی دفتر آیات عظام در استانها و شهرستانها از دو منظر قابل بیان است:

۱- دسترسی مقلدین آن مرجع به نظرات و فتاوی ایشان از طریق تلفن، پرسش مسائل دینی، استخاره، دسترسی به کتب ایشان و خلاصه آشنایی با فتاوی مرجع مورد نظر مقلدین و یا استفتاء در مسائل مختلف

حجت الاسلام و المسلمین به چه ضرورت هایی تاسیس شد؟

❖ دفتر حضرت آیت الله العظمی صناعی در اصفهان با ضرورت دسترسی مقلدین معظم له به فتاوی ایشان و لزوم آشنایی با نظرات و دسترسی به کتب معظم له پایه گذاری شد و از آنجایی که ایشان اصفهانی هستند و طبیعتاً آشنایی با ایشان سابقه طولانی دارد و مقلدین فراوانی دارند به آسانی می توانند در شهر خودشان به نظرات و فتاوی ایشان دسترسی پیدا کنند. سؤالات شرعی خودشان را بپرسند و برای محاسبه خمس شان مستقیماً به دفتر ایشان مراجعه کنند.

کسانی که با مرحوم میرزای قمی آشنایی دارند می دانند که آن فقیه بزرگوار یکصد و نود و هشت سال پیش رحلت کردند و جامع الشتات ایشان همانطور که از نامش پیداست پاسخ سؤالاتی است که از محضر ایشان در هیئت استفتاء داشتند. شیوه ایشان با شیوه فقهای معاصر متفاوت بوده و وقتی کسی سؤالی را از محضر ایشان استفتاء می کرده جواب ایشان یک جمله حرام است و یا واجب است یا احتیاط در ترک می باشد، نبوده بلکه سؤال کننده را با تمام اصطلاحات فقهی و اصولی و مبانی و ادله آشنا می کرده اند و جواب مفصلی به سؤال کننده می داده اند تا هم سؤال کننده قانع شود هم فضای علمی حوزه به داخل جامعه سرایت داده شود و مردم با اصطلاحات حوزوی آشنایی پیدا کنند.

همه اینها ایجاب می کرد که دفتر در اصفهان تأسیس شود و این اتفاق در سال ۸۴ افتاد و بحمدالله تا به حال توانسته در راستای اطلاع رسانی و

کرسی های درسی را برای طلاب مهیا کند و از استادان مجرب در بحث های مختلف استفاده نمایند.

حجت الاسلام و المسلمین دفتر حضرت آیت الله

از جمله مسائل حقوقی و طرح در محاکم قضائی و یا محاسبه خمس، پرداخت وجوهات شرعی، پرداخت وجوه صوم و صلا، پرداخت کفاره،



پاسخ گویی به مقلدین با موفقیت کار خودش را ادامه دهد.

۱- دفتر آیت الله العظمی صناعی در این استان، در چه زمینه‌هایی فعالیت می‌کند؟ فعالیت‌های که تاکنون انجام گرفته چه مواردی بوده است (به ویژه فعالیت‌های موسسه فقه الثقلین شعبه اصفهان)؟

♦ دفتر معظم له در اصفهان فعالیت‌های خودش را در زمینه پاسخ‌گویی به مسائل شرعی، روزانه از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب یکسره از همان ابتدای کار آغاز کرد و تا به حال ادامه دارد و روزانه به صدها تماس، پاسخ داده می‌شود و پاسخ‌گوی ارباب رجوع است و حدود ۴۰۰ نفر از طلاب را در خصوص صوم و صلاة پذیرش کرده است که هر کدام از این ۴۰۰ نفر توانسته‌اند سالی یک مرتبه از این دفتر صوم و صلات دریافت کنند. از برنامه‌های این دفتر برگزاری جلسه بحث علمی بر روی کتب علمی آیت الله صناعی هست که این جلسه از طلاب و فضایی حوزه علمیه قم و اصفهان تشکیل شده که خود صاحب نظر در مسائل فقهی هستند و تا به حال کتاب القصاص و کتاب الطلاق را ظرف مدت ۷ سال به صورت تحقیقی بحث کردند الان هم کتاب مجمع الفائده و البرهان مرحوم مقدس اردبیلی با حاشیه معظم له در دست بحث و تحقیق است. از برنامه‌های این دفتر می‌شود به جلسه تفسیر شب‌های پنجشنبه اشاره کرد که از همان سال‌های اول تشکیل این دفتر آغاز شده و تا به حال سوره نور تدریس شده و در حال حاضر سرگرم تفسیر سوره مبارکه انفال هستند البته جلسه تفسیر در ماه مبارک رمضان هر شب بعد از دعای افتتاح به صورت مرتب و با استقبال قرآن دوستان ادامه داده شده است.

یکی از کارهای بسیار خوب دفتر اصفهان تحقیق گران سنگی بود که بر روی کتاب جامع الشتات مرحوم میرزای قمی (ره) انجام شد از آنجایی که این کتاب تا کنون به صورت امروزی و تحقیقی چاپ نشده موسسه فقه الثقلین واحد اصفهان با پذیرش این پروژه که در حد خودش کار بسیار سختی بود توانست نسخه‌های متعددی از این کتاب را از کتابخانه‌های

سراسر کشور جمع‌آوری کند طی یک کار گروهی در حدود پنج سال این اثر ارزشمند علمی را بدون دخل و تصرف در متن مرحوم میرزای قمی در چندین جلد آماده چاپ کند. کسانی که با مرحوم میرزای قمی آشنایی دارند می‌دانند که آن فقیه بزرگوار یکصد و نود و هشت سال پیش رحلت کردند و جامع الشتات ایشان همانطور که از نامش پیداست پاسخ سؤالاتی است که از محضر ایشان در هیئت استفتاء داشتند. شیوه ایشان با شیوه فقهی معاصر متفاوت بوده و وقتی کسی سؤالی را از محضر ایشان استفتاء می‌کرده جواب ایشان یک جمله حرام است و یا واجب است یا احتیاط در ترک می‌باشد، نبوده بلکه سؤال کننده را با تمام اصطلاحات فقهی و اصولی و مبانی و ادله آشنا می‌کرده اند و جواب مفصلی به سؤال کننده می‌داده اند تا هم سؤال کننده قانع شود هم فضای علمی حوزه به داخل جامعه سرایت

المسائل و حاشیه عروه و مطالعه مکرر و طرح مسائل در جمع دوستان همکار است. بخش پاسخ‌گویی دفتر اصفهان دو قسمت را دربر می‌گیرد: یکی، پاسخ‌گوی مسائل آقایان و دیگری پاسخ‌گوی مسائل شرعی خواهان. باید عرض کنم بیشتر مراجعه کنندگان به این دفتر افراد تحصیل کرده و قشر جوان شهر هستند. بیشتر کسانی که با فتاوی حضرت آیت الله صناعی آشنائی دارند با شخصیت ایشان آشنا هستند، با تفکر معظم له مبنی بر اینکه اصل در جامعه کرامت انسانی است و اصل در فقه و شریعت اصل سمحه و سهله است یعنی دستورات دینی هم آسان است و هم راحت. این قشر مرتب دنبال نظرات معظم له هستند تا هم خودشان از حوزه معارف الهی سیراب شوند هم فرزندان خودشان را با این اندیشه دینی آشنا کنند. در باره تماس گیرندگان تلفنی باید بگویم؛ از عموم مردم هستند و به جرات

بیشتر مراجعه کنندگان به این دفتر افراد تحصیل کرده و قشر جوان شهر هستند. بیشتر کسانی که با فتاوی حضرت آیت الله صناعی آشنائی دارند با شخصیت ایشان آشنا هستند، با تفکر معظم له مبنی بر اینکه اصل در جامعه کرامت انسانی است و اصل در فقه و شریعت اصل سمحه و سهله است یعنی دستورات دینی هم آسان است و هم راحت.

می‌توانم بگویم تنها دفتری هستیم که به طور دایم پاسخ‌گوی سوال کنندگان هستیم و مرتب از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب در حال پاسخ‌گویی بوده و تعطیلی ندارد. جواب‌های داده شده به پرسش-کنندگان، قانع کننده است و به یک کلمه جایز است یا نیست خلاصه نمی‌شود بلکه مفصلاً به سؤالات پاسخ داده می‌شود تا مردم با مسائل دینی عمیق‌تر آشنا شوند و سوال بیشتری بپرسند و به همین دلیل مردم که طی سالیان سال این نظم را از دفتر اصفهان دیده‌اند تماس‌ها و سؤالاتشان بیشتر شده است و ما هم از این جهت خوشحال هستیم و از آن استقبال می‌کنیم.

۱- آیا از طرف مقلدین دیگر مراجع هم با شما تماس گرفته می‌شود و شما پاسخ‌گوی مقلدین دیگر مراجع هستید یا به دفترشان

ارجاع می‌دهید و تسلط افرادی که پاسخ می‌دهند در چه حدی است؟ ♦ دفتر ما در اصفهان پاسخ‌گوی مسائل شرعی مقلدان همه مراجعی است که در اصفهان دفتر دارند یا ندارند. بنابراین، اگر از سوی مقلدان دیگر مراجع بزرگوار پرسشی مطرح شود، ما نمی‌گوییم که این مسئله را نمی‌دانیم و به شما جواب نمی‌دهیم و باید به دفتر مرجع مورد نظر زنگ بزنید، بلکه پاسخ‌گویان ما مسلط به همه فتاوی مراجع هستند. البته مثلاً اگر مقلد مرجعی که در کوچه ما دفتر دارد مراجعه کند و بخواهد محاسبه خمس کند ما این کار را برایش انجام نمی‌دهیم و به او می‌گوییم به دفتر خود ایشان مراجعه کن ولی مسائل شرعی را جواب می‌دهیم حال هر مرجعی می‌خواهد باشد چون ممکن است سوال کننده تلفن دفتر مرجع را نداشته باشد یا در آن دفتر پاسخ‌گو نباشد.

۱- حضرت آیت الله صناعی به عنوان یک مرجع نواندیش در جامعه مطرح شده‌اند و نظرات فقهی جدیدی ارائه کرده‌اند بفرمایید استقبال مردم از این نظرات چگونه بوده است؟

♦ فتاوی نو و جدید آیت الله صناعی حاکی از یک اندیشه فقهی است و این فهم فقهی در حوزویان آزاداندیش روح تازه‌ای دمیده است و بسیاری از مشکلات جامعه را حل کرده است و طی جزوات جداگانه‌ای از معظم له چاپ شده، همه اینها باعث استقبال گسترده عموم مردم خاصه جامعه فرهنگی و دانشگاه شده و بحمدالله هر روز رو به گسترش است. حضرت آیت الله العظمی صناعی یکی از فقهای نو اندیش معاصر هستند و جامعه علمی و حوزوی امروز تشنه اینگونه نظریات است تا بتواند فقه شیعی را در دنیایی که تمام نیروی خودش را بکار گرفته تا تجزیه‌ای در شریعت داشته باشد و آنگاه از این طریق وارد عرصه خلع سلاح تشیع بشود به مقابله بپردازد. روشی که این فقیه نو اندیش از اسلام ارائه کرده‌اند متدینین را امیدوارتر و مخالفین را به سکوت وا داشته یا به صف پذیرفته شدگان کشانده است. حوزه‌های علمیه و مراکز علمی هم از این جمع مستثنی نیستند



و به این فهم دینی احترام می‌گذارد و هر روز خود را تشنه تر از دیروز می‌بینند. گویا این اندیشه و فهم فقهی معظم له حوزویان را به زمان مقدس اردبیلی و مرحوم سید بحرالعلوم کشانده و از فیض وجودی آن مردان راستین بهره مند می‌کند چرا که این چهره‌ها همیشه تاریخ در اذهان عموم مردم خاصه حوزویان حیات دارند و زندگی با آنان روح فقاقت آن عصر را در کالبد جامعه دینی می‌دمد.

ما در دفتر اصفهان موارد زیادی داریم از کسانی که با مشکل شرعی و حقوقی روبه روهستند و همه آن مشکلات با فتاوی این فقیه نواندیش قابل حل است مخصوصاً در باب حقوق که نمونه بارزش تساوی دیه زن و مرد مسلمان و غیر مسلمان است یا بلوغ دختران که با استقبال چشمگیری رو به رو شده همچنین با توجه به فهمی که حضرت آیت الله صناعی از دین اسلام ارائه کرده‌اند و این که دین اسلام دین سهل و آسانی است و بشر را در تنگنا قرار نداده است این موارد باعث استقبال بسیار گسترده مردم و نجبگان شده است. در باب احکام اجتماعی یکی از مسائل بحث محرمیت فرزندخوانده است و آقایان می‌گویند هیچ راهی برای محرمیت نیست، ایشان بحث عسر و حرج را مطرح می‌کنند که بسیار راه گشا بوده است. در باب احکام اقتصادی بحث حرمت ربای استهلاکی را مطرح کرده‌اند، آنچه در اسلام حرام است مطلق سود نیست بلکه استهلاک است آن چیزی که بشر را از بین می‌برد و نابود می‌کند یا در تنگنا قرار می‌دهد این نوع ربا است و نه ربای استتاجی که با این فتوا بسیاری از مشکلات بانکی حل شده است؛ همه این مواردی که عرض کردیم باعث استقبال و پذیرش عموم افراد در طبقات مختلف جامعه بوده است چه در باب فقه و چه در باب امور اجتماعی و همچنین اصل کرامت انسانی که اصل اولیه است و باید به آن احترام بگذاریم.

آیا از سوی مجامع علمی از این فتاوا استقبال شده است؟

این گونه نظریات در ابواب فقه هم در حوزه هم در دانشگاه و مجامع علمی طرفداران زیادی دارد. فقه‌های دیگری هم هستند که با این

نظرات موافق هستند و در کلاس‌های تدریس حوزوی طرح می‌کنند ولی در مقام فتوا با این صراحتی که حضرت ایشان دارند در رساله‌های علمیه نمی‌نویسند. مصداق بارز آن‌را برای شما عزیزان عرض می‌کنم. کتاب فقه و زندگی حضرت آیت الله صناعی در باب بلوغ دختران را به خدمت یکی از مراجع تقلید دادم ایشان پس از مطالعه فرمودند. تنها روایتی که می‌توان در باب بلوغ به آن استناد کرد همین روایتی است که ایشان برای بلوغ سیزده سالگی آورده‌اند و من هم نظرم در بلوغ دختران، سیزده سالگی است ولی در رساله نمی‌آورم.

یا در باب مسائل حقوقی باید عرض کنم؛ از آنجائی که حضرت آیت الله صناعی فقیهی هستند که مدتی را در دستگاه قضا بودند و با مسائل حقوقی ارتباط نزدیکی داشتند، در این زمینه کتاب استفتائات قضائی در دو جلد از ایشان به چاپ رسیده و همچنین کتاب القصاص و کتاب الطلاق، که این کتب معظم له مورد توجه قضات و وکلای محترم قرار گرفته است.

به نظر شما چه مسائلی امروزه در حوزه‌های علمیه مورد غفلت واقع شده در حالی که آن مسئله مورد نیاز جامعه است و باید مورد کنکاش قرار گیرد؟

به نظر می‌رسد در حوزه علمیه باید مسائلی که قبلاً مورد ابتلاء و بحث بوده و امروزه دیگر با آن عنوان مطرح نیست بلکه با عناوین جدید باب شده است، مورد بحث قرار گیرد مثلاً یکی از این مسائل که امروزه مبتلابه جامعه نیست برده داری است؛ اما امروز شاید همان کار را با عنوان‌های دیگری ادامه بدهند، امروزه بحث استعمار، استثمار، برده کشی و ... مطرح است؛ ممکن است از بدن کسی کار نکشند ولی از فکر و روح و قلم انسان‌ها کار می‌کشند ما مسائل را به روز نکرده‌ایم؛ ما باید بیابیم این اصطلاحات را به روز کنیم و مسائل مبتلابه را مورد بررسی قرار بدهیم. در این مورد باید حوزه‌های علمیه و طلاب پیش قدم شوند. مسائل بسیار زیاد است و خلاصه در فقه و اصول نمی‌شود بلکه باید در فلسفه، کلام، حدیث، عرفان و ... هم کار شود. متأسفانه جامعه شیعه امروز از نهج البلاغه اطلاع کافی ندارد با این که

سخن امیرالمومنین (ع) سخنی است که از حضرت پیامبر (ص) شروع می‌شود و با آخرین امام ختم می‌شود و این یک راهکاری است که از زمان رحلت پیامبر تا زمان ظهور حضرت حجت (عج) باید در دست ما قرار می‌گرفته که متأسفانه ما از آن غافل هستیم و این بر عهده حوزه‌های علمیه است، باید خودشان آشنا بشوند و مردم را هم آشنا کنند. از تفسیر قرآن عموماً بی‌اطلاع هستیم، با عرفان اسلامی آشنایی نداریم، حوزه‌های علمیه باید در این راستا حرکت جدی داشته باشند تا هم سطح آگاهی خودشان بالا برود و هم این حق را به عموم مردم ارائه بدهند.

ما شنیدیم در دفتر اصفهان حلقه‌های تحقیق تشکیل می‌شود.

یکی از کارهایی که ما در دفتر انجام دادیم حلقه بحث و تحقیق بوده است، یکی از مجموعه‌های تشکیل شده در دفتر اصفهان، آقایانی هستند که سالیان سال درس خارج رفته و مسئولیت‌هایی در کشور داشته‌اند و خود اهل نظر هستند. این کار از اوایل تاسیس دفتر شروع شد و تا به امروز هم ادامه دارد. کتاب قصاص حاج آقا را کلمه به کلمه جلو رفتیم، مبانی و روایات و سند روایات را بررسی

«صفر» با اینکه نو پا می‌باشد ولی توانسته جایگاه خودش را در بین اهل فضل پیدا کند و اگر بخواهد به بالندگی و رشد برسد باید از مطالب جدید، نظرات نو و پیام‌های تازه بهره بیشتری ببرد و از کارهای تکراری و حرف‌های

کهنه بپرهیزد و اگر چه این نظریه هست والایی را می‌طلبید و هزینه سنگینی را باید متحمل شد ولی می‌تواند جوابگویی مخاطبین خود باشد و استقبال را چند برابر کند.

کردیم و در نهایت نقطه نظر اتان را در مورد کتاب قصاص نوشتیم و به قم ارسال کردیم بعد از این کتاب طلاق حاج آقا را مانند کتاب قصاص مورد بحث قرار دادیم، که کتاب بسیار مشکلی بود و زحمت زیادی برد و با عنایت خداوند این کار هم انجام شد

نظراتی که دوستان داشتند یا تصحیحی که در روایات بوده یا آدرس‌هایی که در این کتاب به صورت حاشیه آورده شده است و به قم فرستاد شد. الآن هم کتاب مجمع الفائده و البرهان مرحوم مقدس اردبیلی را در دسترس داریم که هم متن مرحوم بحرالعلوم و هم حاشیه مرحوم مقدس و هم تحقیق موسسه فقه الثقلین مورد بررسی این گروه قرار می‌گیرد، بحث بسیار گسترده‌ای شده است که ان شاء الله در آینده نتایج آن را می‌بینیم.

چه درس‌هایی در دفتر تشکیل می‌شود؟

شب‌های پنج‌شنبه درس تفسیر در دفتر تشکیل می‌شود، در این درس آقایان روحانیون و تعدادی از فرهنگیان شرکت می‌کنند، از اساتید دانشگاه و اقشار مختلف هم حضور پیدا می‌کنند که از سال ۸۵ تا به حال مرتب تشکیل شده است. در ماه مبارک رمضان هر شب بعد از دعای افتتاح درس تفسیر را داریم و شرکت کنندگان در آنجا بیشتر می‌شوند، الآن فقط آقایان شرکت می‌کنند ولی در ماه رمضان خانم‌ها هم شرکت می‌کنند و استقبال خوبی شده است. از سال ۸۵ تفسیر نور شروع شد در حال حاضر تفسیر سوره انفال شروع شده و اواسط آن است. مدرس این جلسه هم حضرت استاد احمد عابدینی از محققین و مفسرین حوزه علمیه قم هستند.

ارتباط دفتر شما با دیگر بیوت عظامی که در اصفهان هستند چگونه است؟

دفتر اصفهان با دفاتر سایر مراجع در اصفهان ارتباط خوبی دارد هم ما در دفاتر آنان حضور پیدا کرده‌ایم و هم آنها آمده‌اند و ما در خدمتشان بودیم، در جلسات همدیگر شرکت می‌کنیم، مسائلی را که مربوط به آیت الله العظمی صناعی باشد سوال می‌کنند. گاه لازم است مقلدان به دفاتر هر مرجع خود ارجاع داده شوند که این امر صورت می‌گیرد. در هر صورت، و بحمدالله ارتباط بسیار خوبی با دیگر بیوت برقرار است و هیچ مشکلی در این زمینه نداشته‌ایم.

تعامل دفتر اصفهان با روحانیون این شهر و استان چگونه است و آیا ارتباط فعالی با روحانیون دارد و به چه شکل است؟



❖ دفتر آیت الله صانعی در اصفهان ارتباط خوبی با روحانیون استان دارد و این تعامل بسیار مورد پسند روحانیون واقع شده است چون اصل کرامت انسانی سرلوحه کار دفتر آقا مخصوصاً در اصفهان بوده است و همین امر باعث شده که این ارتباط با دفتر هر روز بیشتر شود، در جلسات و مجامع علمی که دعوت می‌کنند ما حضور پیدا می‌کنیم البته بعضی جلسات در شهرستان‌ها است و مسیر دور است و اگر همه آنها بخواهند بیایند سخت است به همین دلیل ما دو ماه یک بار در جلسات آنها شرکت می‌کنیم؛ این کار را ما به ویژه در شهر نجف آباد انجام می‌دهیم و نشریه و کتب مورد نیازشان را ارسال می‌کنیم که با استقبال خوبی رو به رو شده است.

❖ ارتباطات با دانشگاهیان و دانشجویان در چه سطحی است؟

❖ ارتباط دفتر با اقشار فرهنگی و دانشگاهی بیشتر از طریق همان جلسه تفسیر قرآن در شب‌های پنجشنبه هر هفته، و از طریق ارسال مجله صغیر و کتب آقا صورت می‌گیرد و این ارتباط هر روز رو به گسترش است. جلساتی با اقشار مختلف فرهنگی برگزار می‌شود و برای آشنایی با فتاویٰ معظم له مخصوصاً در امور قضایی که کارگشایی خوبی برای حقوق دانان و وکلایست، در خواستهای بیشتری می‌شود. ارتباط با عموم مردم با ارسال پیامک‌های مختلفی که داریم نظرات مساعدی را به همراه داشته است. البته متأسفانه از حوادث سال ۸۸ به بعد، ارتباط چندانی با دانشگاه نداشتیم، آنها با ما ارتباط داشتند ولی ما در مجامع علمی آنها شرکت نکردیم و ارتباط فقط به صورت فردی و تلفنی و غیر مستقیم بوده است. البته این ارتباط قبلاً وجود داشت و وقتی در سمینارهایی مربوط به حوزه فقهت از ما دعوت می‌شد شرکت می‌کردیم، نظرات آقا را در این زمینه می‌خواستند و ما هم ارائه می‌کردیم، این کار نه تنها در اصفهان بلکه در سایر شهرستان‌ها هم انجام می‌شد.

❖ با توجه تغییر وضعیتی که بعد از انتخابات ۲۴ خرداد ایجاد شده، نمی‌خواهید اقدامی صورت دهید که این ارتباط دوباره برقرار شود؟

❖ از آنجایی که اعتقادمان بر این

است که دانستن حق مردم است و مردم باید آگاهی داشته باشند و ما موظف هستیم که به مردم آگاهی بدهیم، از این حق همیشه استقبال کرده‌ایم و می‌کنیم و همیشه توصیه ما این بوده است، از اینکه مردم بفهمند و بدانند نباید وحشت بکنیم. اگر ما آمدیم علم را در جامعه ترویج کردیم و مردم آگاه شدند از این فهم مردم نباید بهراسیم. وحشت ما باید از آنجایی باشد که مردم جاهل باشند و نتوانند به علوم دسترسی پیدا کنند، اگر تا به حال این ارتباط برقرار نشده است ما خوشحال نیستیم و منتظر فضای مطلوبی هستیم که بتوانیم راحت حرفمان را بزنیم و حرف آقایان

از آنجائی که حضرت آیت الله صانعی فقیهی هستند که مدتی را در دستگاه قضا بودند و با مسائل حقوقی ارتباط نزدیکی داشتند، در این زمینه کتاب استفتائات قضا ئی در دو جلد از ایشان به چاپ رسیده و همچنین کتاب القصاص و کتاب الطلاق، که این کتب معظم له مورد توجه قضات و وکلای محترم قرار گرفته است.

را بشنویم، استدلالمان را بیان بکنیم و مخاطبین خودمان را با نظرات حضرت آقا آشنا کنیم. اگر چنین فضایی ایجاد شود ما استقبال می‌کنیم و یکی از وظایف اصلی خودمان را هم، همین می‌دانیم.

❖ اگر این فضا آماده شود شما به چه نحوی می‌خواهید این ارتباط را برقرار کنید. در ابتدای بحث شما فرمودید که وحدت حوزه و دانشگاه به صرف اینکه چندتا استاد به دانشگاه بروند و درس‌های محدودی را در دانشگاه ارائه بدهند به حد مطلوب نمی‌رسد؛ پیشنهاد شما برای بهتر شدن این ارتباط و وحدت مطلوب بین حوزه و دانشگاه چیست؟

❖ ما اگر بپذیریم که یک انسان احتیاج به همه علوم دارد، اگر در باب طبابت بحث می‌کنیم باید بدانیم که اسلام در این باب نظرات خوبی دارد که جوامع پیشرفته تازه دارند به این نظرات پی می‌برند. اگر ما این را نقطه شروع کارمان بدانیم باید این ارتباط تنگاتنگ شود اگر این ارتباط قطع شده است ما باید دو مرتبه برقرارش کنیم لذا وقتی که بحث بهداشت از دیدگاه پزشکی مطرح می‌شود اسلام هم در اینجا نظرات خوبی دارد که

این نظرات می‌تواند با نظرات یک کارشناس پزشکی کنار هم قرار بگیرد و به مخاطبین خودش ابلاغ و به صورت نشریه، مقاله، کتاب و ... منتشر شود، اگر این را پذیرفتیم، روحانیت و حوزه‌ها می‌توانند نقش خودشان را ایفا بکنند. دانشگاه علوم پزشکی اصفهان کلاس‌هایی برای زوجها پیش از ازدواج گذاشت، تا جواب آزمایش‌های آنها آماده شود حدود ۲ روز طول می‌کشد آن جوان، روزی که می‌آید و نمونه می‌دهد فرصت این کار را نداشت اما وقتی که می‌خواهد بیاید جواب بگیرد فرصت این را دارد که از یک منبع علمی استفاده کند آن هم

در زمینه کار خودش. دانشگاه دو تا کلاس تشکیل داد، یکی بحث جمعیت و تنظیم خانواده و خطرات ازدواج فامیلی و ... بعد از مدتی دیدند که در این کلاس‌ها ما هم می‌توانیم حضور پیدا کنیم. همانطور که تالاسمی یک عامل خطرناک برای نسل آینده می‌تواند باشد، همانطور عدم آگاهی این زوج جوان از حقوق شخصی خودش، وظایف زوجین نسبت به یکدیگر و ... می‌تواند هزینه سنگینی را به جامعه تحمیل کند لذا ما آمدیم راهکاری ارائه دادیم که پذیرفته شد و مدرسین ما در آنجا شروع به تدریس بهداشت نسل از دیدگاه اسلام کردند. بنابراین اگر فضایی آماده شود ما اولین نفراتی هستیم که استقبال می‌کنیم و طرح و برنامه هم داشته ایم و داریم.

❖ آیا موضوعات مشابهی وجود دارد که شما در مورد آن کار کرده باشید و بتوانید ارائه بدهید؟

❖ اقدامی نکردیم ولی آمادگی برای این کار را داریم. ما این ادعا را داریم که اسلام برای تمام عمر بشر طرح و برنامه دارد و این آمادگی را داریم که در هر زمینه‌ای که بتوانیم کمک کنیم. اسلام در بحث بهداشت خانواده، حقوق و مسائل خانواده، تربیت

فرزندان و ... نظرات مفصلی دارد. من زمانی که با دانشگاه علوم پزشکی کار می‌کردم این مطلب را به آقایان گفتم که اگر ما بتوانیم مسائل فرهنگی دانشگاه علوم پزشکی را حل بکنیم به این معنا که افراد را با فرهنگ دینی آشنا کنیم خیلی از خسارت‌های سیستم درمان کم می‌شود. برای ورود و خروج دیگر نیاز به دوربین و دستگاه نیست اگر بوسیله معارف اسلام بتوانیم درون فرد را بسازیم، خلاف کاری‌ها کم می‌شود و نیازی به مراقبت‌های پلیسی نیست.

❖ ارتباط شما با هیئت‌های مذهبی، مجامع دینی و ... چگونه است؟

❖ مجامع علمی - فرهنگی جلسات متعددی دارند که از ما دعوت کرده‌اند، جلسات پرسش و پاسخ بوده است، آشنایی با نظرات حاج آقا بوده است، ما هم شرکت کردیم و به دنبال آن درخواست کتاب‌های حاج آقا را کردند که ما تا حد توان در اختیارشان گذاشتیم. اخیراً یک مجموعه فرهنگی که تحصیل کرده هم هستند از ما دعوت کردند که در جلسات آنها شرکت بکنیم و با نظرات جدید آقا آشنا بشوند.

❖ پیشنهادی هم دارید که این ارتباط فعال‌تر شود؟

❖ از آن جایی که دانستن حق عموم افراد جامعه است و ما موظف هستیم اطلاع رسانی کنیم پذیرش یا عدم پذیرش را به عهده خود فرد می‌گذاریم همان گونه که خداوند به رسول گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) فرمود: «و ما علی رسول الا البلاغ»؛ ما باید ابلاغ کنیم. ما باید عقول مردم را بیدار کنیم وقتی عقل‌ها بیدار شد دیگر جای نگرانی نیست نگرانی در جایی است که عقل‌ها را به تعطیلی بکشانیم وقتی عقل‌ها به کار افتاد تمام نگرانی‌ها بر طرف می‌شود، اختلافات کنار گذاشته می‌شود، اضطراب و نگرانی‌ها از جامعه رخت می‌بندد. مردم وقتی متدین به دین و شرع انور شدند تخلفات به حداقل می‌رسد. مردم زندگی خودشان را با نشاط و شادابی دنبال می‌کنند؛ احترام به حقوق یکدیگر را بر خود فرض می‌دانند از تضییع حقوق دیگران پرهیز می‌کنند خسارت‌ها کم می‌شود. وقتی سطح آگاهی افراد رشد کرد نزاع از



مجتبی(ع) در نیمه ماه مبارک رمضان است که در آن جلسه همه علما و آقایان اصفهان شرکت می‌کنند و با استقبال خوبی رو به رو شده است، ولادت با سعادت حضرت زهرا (س) مراسم مفصلی داریم که آن هم فقط برای علما و مدرسین و طلاب است. برای عموم مردم در دهه دوم محرم جلسه داشتیم چون در دهه اول همه مشغول عزاداری هستند، در ماه مبارک رمضان هر شب دعای افتتاح داریم.

همانطور که اطلاع دارید گزارش‌نامه صفیر رویکرد جدیدی در پیش گرفته است. در هر شماره به مناسبت‌هایی که وجود دارد پرونده‌ای باز کرده و درباره آن موضوع سفارش مقاله و گفتگو‌هایی را ترتیب می‌دهد، ارزیابی شما درباره این رویکرد جدید چیست و برای بالندگی و رشد صفیر چه نظری دارید؟ همچنین مخاطبین صفیر در اصفهان از چه قشری هستند؟

مخاطبین صفیر در اصفهان بیشتر طیف تحصیل کرده هستند، دبیران آموزش و پرورش بوده‌اند و هستند، کسانی که می‌خواهند با فرهنگ دینی به معنای واقعی کلمه آشنا بشوند، وقتی من یک چیزی از دین ارائه می‌دهم و شما چیز دیگری، هر کسی دارد از دین فهمی را ارائه می‌دهد، این فهم دینی نیست بلکه فهم شخصی است. فهم آیت الله صانعی که چندین دهه دنبال اسلام واقعی بوده‌اند ممکن است آن فهم واقعی از دین باشد چون با اسلام خیلی سازگار است. توجه به اصول اصیل اسلامی از جمله احترام به افراد و کرامت انسانی بر نظرات ایشان حاکم

از آنجایی که اعتقادمان بر این است که دانستن حق مردم است و مردم باید آگاهی داشته باشند و ما موظف هستیم که به مردم آگاهی بدهیم، از این حق همیشه استقبال کرده‌ایم و می‌کنیم و همیشه توصیه ما این بوده است، از اینکه مردم بفهمند و بدانند نباید وحشت بکنیم. اگر ما آمدیم علم را در جامعه ترویج کردیم و مردم آگاه شدند از این فهم مردم نباید بهراسیم. وحشت ما باید از آنجایی باشد که مردم جاهل باشند و نتوانند به علوم دسترسی پیدا کنند، اگر تا به حال این ارتباط برقرار نشده است ما خوشحال نیستیم و منتظر فضای مطلوبی هستیم که بتوانیم راحت حرفمان را بزنیم و حرف آقایان را بشنویم، استدلالمان را بیان بکنیم.

استفتاء می‌پرسیده است، آن هیئت استفتاء مفصلاً پاسخ می‌دهد. سوال سوال کننده یک خط است ولی جواب میرزای قمی سه تا چهار صفحه است این بدین معنا است که اصطلاحات فقهی را در بین مردم برده است تا آنها با اصطلاحات فقهی آشنا شوند. متأسفانه خیلی از آقایان با اصطلاحات فارسی رساله‌ها آشنا نیستند. ما در این جا در راستای فقه شیعه کار فقهی می‌کنیم، استخاره می‌گیریم، پاسخ سوالاتشان را می‌دهیم و هیچ پایگاه غیر علمی در اینجا نبوده است، قداست دفتر مرجعیت باید حفظ شود و دفتر در راستای اهداف خودش پیش برود.

در مناسبات مذهبی در دفتر اصفهان مراسم برگزار می‌شود؟
بله، چون دفتر ما بیشتر کار فرهنگی می‌کند و مناسبت زیاد است لذا هر مناسبتی را جلسه نمی‌گیریم، آن مناسبت‌های خاصی که سالیان سال است جا افتاده و همه می‌دانند باید در آن شرکت بکنند و می‌کنند، یکی از آن مناسبت‌ها ولادت امام حسن

جامعه رخت برمی‌پندد. از آگاهی مردم نباید هراس داشت نباید وحشت کرد آنچه موجب ترس و وحشت است جهل و تاریکی است در تاریکی‌ها و ظلمت‌هاست که خسارت‌ها پدید می‌آید.

برای فعال تر شدن، ما هیچ مانعی برای خودمان نمی‌بینیم گرچه فضای عمومی جامعه باید این پذیرش را داشته باشد و نیروهای ما را از این که می‌خواهد یک فکر و اندیشه‌ای را ارائه بدهد، خسته نکند، ما که در این جا اندیشه سیاسی به کار نمی‌بریم، ما فقط کار فکری می‌کنیم تنها کار ما در این جا مشاوره‌های مذهبی است که به مردم می‌دهیم، پاسخ به سئوالاتی است که به مردم می‌دهیم. همان مسئله‌ای که ما پاسخ می‌دهیم در رساله فارسی هم هست اما برای بعضی‌ها فهمش سخت است، یکی از کارهایی که مرحوم میرزای قمی در جامع‌الاشتات کرده است، تشکیل لجنة علمی و هیئت استفتایی است که وقتی سئوال کننده سئوالی را از محضر ایشان تحت عنوان

است و توجه به مسائلی مانند «لا اکراه فی دین» «ان اکرمکم عندالله...» و چون صفیر این مسائل و مباحث را دنبال می‌کند لذا مخاطبین ما چون طیف تحصیل کرده هستند مشتاق بودند و تشکر کردند.

مشاهده می‌شود تغییراتی در صفیر انجام شده است و کسانی که با آن ارتباط مستقیم داشتند و هر شماره را مطالعه می‌کردند نظرات مثبتی در این زمینه داشتند و امیدواریم که دوستان بتوانند به طالبان فرهنگ دینی صفیر را با کیفیت بالاتری ارائه بکنند. صفیر با اینکه نو پا می‌باشد ولی توانسته جایگاه خودش را در بین اهل فضل پیدا کند و اگر بخواهد به بالندگی و رشد برسد باید از مطالب جدید، نظرات نو و پیام‌های تازه بهره بیشتری ببرد و از کارهای تکراری و حرف‌های کهنه پرهیزد و اگر چه این نظریه همت والایی را می‌طلبد و باید هزینه‌هایی را متحمل شد ولی می‌تواند جوابگوی مخاطبین خود باشد و استقبال را چند برابر کند.

در پایان اگر نکته‌ای به نظران می‌رسد بفرمایید؟

من توصیه‌ای که به دوستان در اینجا مخصوصاً به پاسخگوها و مسئولان استخاره داشتیم، این بوده است ما نباید کار به این داشته باشیم فردی که تماس می‌گیرد برای چه سوال می‌کند و آیا مبنا دارد یا ندارد، پاسخگو باید تمام آداب پاسخگویی را رعایت کند، و جواب مفصلاً بدهد. به دوستان پاسخگو عرض کردیم که سعی کنید به سوال کننده جواب قانع کننده‌ای بدهید و فقط به یک حرام است یا جایز نیست بسنده نکنید تا سوال کننده هم تشویق بشود به اینکه سوال بیشتری بکند و هم قانع بشود. در باب ارباب رجوع هم اصل ما بر اساس احترام بوده است که ما باید به تمام افراد از باب این که بنده خدا هستند احترام بگذاریم. نباید به شخصیت حقوقی‌شان احترام بگذاریم بلکه به شخصیت حقیقی‌شان احترام بگذاریم به عبارت دیگر اصل انسانی را احترام بگذاریم. اینهایی که عرض کردیم برای ارتقای سطح کاری دفتر بود.



«اسلام حقوق حیوانات را مراعات کرده آیا می توان پذیرفت که حقوق انسان را مراعات نمی کند؟! اسلام در موارد خاصی زندان دارد اما حتی در زندان حق زن و بچه اش و بهداشتش باید رعایت شود، حتی شرایط مطالعه هم باید برایش فراهم شود، او هیچ فرقی با دیگران ندارد حتی اگر فردا می خواهند اعدامش کنند.» آیت الله صناعی در بخش دیگری از سخنانش با بیان اینکه شرائط امنیتی زینده نظام و انقلاب نیست فرمود: «دیروز و در دوران مبارزات انقلاب ترس از یک پاسبان بود اما حالا ترس از کانال کولر، واز یک شنود کوچک در تلفن هاست.»

ایشان افزودند: «امیدواریم که آینده ما از دیروزمان بهتر شود امیداریم دولت محترم امید و تدبیر بتواند این همه مشکلاتی که در مملکت در ظرف این چند سال بوجود آمده، مشکل بیکاری، فقر، فحشا، ناامنی فکری و قلمی همه را به حداقل رسانده و به تدریج برطرف نماید.»

آیت الله العظمی صناعی همچنین در پایان با بیان اینکه جناب آقای مهندس موسوی و سرکار خانم زهرا رهنورد و حجت الاسلام و المسلمین آقای کروی جزء ذخایر ارزشمند نظام و انقلاب هستند اظهار امیدواری کرد که به زودی شاهد رفع حصر از این بزرگواران و همه همسنگرانشان باشیم و نظام بتواند از نظرات راه گشای آنان در حل معضلات و مشکلات کنونی کشور بهره ببرد.

هرکس سخن مرا می شنود بنده عرض می کنم عالی ترین مکتبی که حقوق انسان را، حقوق شهروندی را، حقوق بشر را و آنچه به نفع بشر است عرضه داشته اسلام است در اسلام حق هیچ شهروندی تضییع نشده و نمی شود حق هیچ انسانی تضییع نشده و نمی شود. بر همین اساس است که می گویم هر کسی عقیده اش محترم است، همه انسانهایی که اسلام را نمی شناسند و چون نمی شناسند دین دیگری دارند یا اصلا دینی ندارند، این انسانها در حقوق شهروندی و حقوق انسانی محترمند، آن کسی که در جنوب آفریقا است چه گناهی کرده که نمی داند خدا یکی است و اصول دین پنج تا است

«ما یک روز پرچمدار علم و دانش بودیم اما امروز متأسفانه وابسته به دیگران شده ایم علم را نباید با سیاست قاطی کرد حق را نباید با سیاست قاطی کرد، دانشگاه و فیضیه نباید با سیاست مخلوط شوند و سیاست زده شوند چرا که اگر علم همراه سیاست شد پیشروی ندارد.»

آن کسی که عمل بد بنده را به عنوان متولی اسلام می بیند و از دین بر می گردد، باید مرا مجازات کرد یا او را؟ به نظر می آید من را باید مجازات کرد چون سبب اقوای از مباشر است من بد کردم که او از اسلام بیرون رفته.» آیت الله صناعی با تاکید بر رعایت حقوق بشر در مکتب اسلام افزود:

«ادامه از صفحه ۴۸»

از دیروزش بهتر باشد: «فهو مغبوط» او مورد غبطه دیگران است و دیگران به حالش غبطه می خورند و کسی که امروزش بدتر از دیروزش باشد او از رحمت خدا دور شده و ملعون است» ایشان با اظهار تأسف از اینکه مسلمانان در طی قرنهای اخیر نتوانسته اند در امورشان به جلو حرکت کنند و ترقی و تکاملی که غرب و شرق و غیرمسلمانان دارند پیدا کنند افزودند: «ما یک روز پرچمدار علم و دانش بودیم اما امروز متأسفانه وابسته به دیگران شده ایم علم را نباید با سیاست قاطی کرد حق را نباید با سیاست قاطی کرد، دانشگاه و فیضیه نباید با سیاست مخلوط شوند و سیاست زده شوند چرا که اگر علم همراه سیاست شد پیشروی ندارد.»

آیت الله صناعی در ادامه به توطئه های دشمنان اسلام برای جلوگیری از پیشرفت کشورهای مسلمان اشاره و گفتند: «امروز مسلمانان متأسفانه مجری نقشه های شرق و غرب شده اند و به جان هم افتاده اند و همدیگر را می کشند» این مرجع تقلید افزود: «ای عزیزانی که راجع به اسلام می نویسید و می گوید، بیایید عملاً و قولاً اسلام را خوب معرفی کنیم به اعمال من به عنوان یک شخصی که دم از اسلام می زوم و نان اسلام را می خورم نگاه نکنید بلکه به آنچه در فقه اسلام آمده بنگرید و نگاه کنید.»

این فقیه نواندیش، مکتب اسلام را یک مکتب مدافع حقوق بشر عنوان کردند و فرمودند: «عزیزان،

استفتاء از محضر حضرت آیت الله العظمی صناعی درباره: شنود، استراق سمع و تجسس در امور شهروندان

ج ۱- اولاً مطابق آیه «ولا تجسسوا» حرمت اینگونه موارد که مصداق تجسس حرام و معصیت و گناه و تخلف از فرمان باری تعالی است روشن و آشکار است و ثانیاً چون دخالت در در سلطه دیگران و ایذاء دیگران نیز می باشد قطعاً حرام و از معاصی کبیره است و انجام چنین عملی در جمهوری اسلامی از آنجا که مضر برای آبروی اسلام و عظمت آن و عزت مسلمانان خواهد بود، خود معصیت عظیمه ای است که توبه از آن بس مشکل و فوق العاده سخت است و باید از شر اینگونه گناهان به خداوند پناه برد و چگونه می توان پذیرفت که

باسمه تعالی

ج ۲- موارد جواز تابع قانون مصوب عقلائی است و مرتکب آن را مجرم و مستحق تعزیر دانسته و انجام بعضی از آنها را موجب حد شرعی می داند.

ج ۳- موارد جواز تابع قانون مصوب عقلائی توسط نمایندگان منتخب مردم با رعایت همه جوانب اجتماعی و امنیتی و موازین شرعی و ضرورتها ی خاص-شبهه اینکه با نگذاشتن شنود و امثال آن جان انسانی به خطر می افتد و منجر به کشته شدن او می شود و حق سلطه افراد در امور مربوط به خود می باشد و سلیقه یا انگیزه های شخصی و گروهی به هیچ وجه مجوزی برای ارتکاب این معصیت عظیمه نمی باشد.

ج ۴- به طور کلی برای تمام نیروهایی که باید حافظ جان و مال و ناموس مردم باشند هیچ فرمان و دستوری نمی تواند مجوز و عذری برای تجاوز به حقوق مردم-که حرام و معصیت و ذنب لایغفر است-گردد که «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» چه رسد به آنکه موجب بی آبروی اسلام و جمهوری اسلامی شود که مستوجب خذلان دنیوی و عذاب اخروی است.

در جمهوری اسلامی کسی بخواهد بنام اسلام و حفظ نظام مرتکب چنین تخلف و معصیتی شود و حال آنکه سیدنا الاستاد بنیانگذار جمهوری اسلامی امام خمینی در فرمان معروف هشت ماده ای خود که در اوایل انقلاب صادر فرمودند از این منکرات و معاصی کبیره نهی فرموده است و مرتکب آن را مجرم و مستحق تعزیر دانسته و انجام بعضی از آنها را موجب حد شرعی می داند.

ج ۲ و ۳- موارد جواز تابع قانون مصوب عقلائی توسط نمایندگان منتخب مردم با رعایت همه جوانب اجتماعی و امنیتی و موازین شرعی و ضرورتها ی خاص-شبهه اینکه با نگذاشتن شنود و امثال آن جان انسانی به خطر می افتد و منجر به کشته شدن او می شود و حق سلطه افراد در امور مربوط به خود می باشد و سلیقه یا انگیزه های شخصی و گروهی به هیچ وجه مجوزی برای ارتکاب این معصیت عظیمه نمی باشد.

ج ۴- به طور کلی برای تمام نیروهایی که باید حافظ جان و مال و ناموس مردم باشند هیچ فرمان و دستوری نمی تواند مجوز و عذری برای تجاوز به حقوق مردم-که حرام و معصیت و ذنب لایغفر است-گردد که «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» چه رسد به آنکه موجب بی آبروی اسلام و جمهوری اسلامی شود که مستوجب خذلان دنیوی و عذاب اخروی است.

حضرت آیت الله العظمی صانعی :

به طور کلی برای تمام نیروهایی که باید حافظان جان و مال و ناموس مردم باشند. هیچ فرمان و دستوری نمی تواند مجوز و عذری برای تجاوز به حقوق مردم گردد.

پاسخ به پرسشهای سایت «شفقنا»



مهر و آبان ماه ۱۳۹۲ / ذی القعدة و ذی الحجة ۱۴۳۴ - سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۳
شماره ۴۸/۳۱ صفحه

www.saanei.org & safir@saanei.org

À£ 1 ' Œ a ð Š ' á " • ' í
. "áŒE • •áîš Š•Ä š

• ï
Pß • - à ç% - Š™ á š á
ÉaÉÉääàÉäá
äæPÉÉäääçäààçÉäääääää
éééääáÉçPç
www.saanei.org
istiifa@saanei.org • •

جاروی امیر المومنین غیر از جارو کردن ماست.» ایشان افزودند: «اگر مدعی عدالت هستیم باید از امام (ع) بیاموزیم. باید رفتارمان برگرفته از رفتار امام (ع) باشد. این عدالت نیست که گفته می شود عده ای از مردم یک ماه می گذرد و نمی توانند گوشت تهیه کنند، اما عده ای دیگر از پرخوری نمی دانند چه بکنند! یک عده ای دارای مناصب و مشاغل فراوان و زیادی هستند با اینکه روح قانون اساسی بیش از یکی یا دو تا را نمی پذیرد، اما عده دیگر نمی دانند از فرط بیکاری چه بکنند!» همچنین همزمان با فرا رسیدن عید سعید فطر نماز عید به امامت آیت الله العظمی صانعی در محل دفتر این مرجع تقلید در شهر قم اقامه شد. آیت الله العظمی صانعی ضمن تبریک فرا رسیدن این روز و توصیه همگان به رعایت تقوای الهی فرمودند:



حضرت آیت الله العظمی صانعی در مراسم احیاء شب نوزدهم که در دفتر این مرجع تقلید در شهر قم برگزار شد با اشاره به ایام شهادت مولی الموحدین علی ابن ابی طالب (ع)، زندگانی آن حضرت را سبب سعادت دنیا و آخرت مردم عنوان کردند و فرمودند: «آن امام بزرگوار تمام وسیله های سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت مردم را با خودش دارد، در دنیا برای مردم خیر بود، رحمت بود، عدل بود، آزادی بود، حسنه دنیا و همه خوبی های دنیا را داشت و برای آخرت هم همه وسیله های شفاعت مردم را با خود دارد.» ایشان در ادامه با اشاره به مظلومیت امیرالمومنین (ع) ریشه دشمنی با ایشان را دشمنی با رسول الله (ص) عنوان کردند و فرمودند: «دشمنان و منافقان چون نمی توانستند به خود رسول الله (ص) حمله کنند

آیت الله العظمی صانعی:

«امیدواریم دولت تدبیر و امید بتواند مشکلاتی که در مملکت در ظرف این چند سال وجود آمده را به حداقل رسانده و به تدریج برطرف نماید.»

«خودم و شما عزیزان را به تقوا و احساس مسئولیت در مقابل ذات باری تعالی و در مقابل فطرت انسانی و عقل خدادادی و در مقابل وجدان بشری و تاریخ انسانی فرا می خوانم.» آیت الله صانعی فرمودند: «دو روزتان هماهنگ و مثل هم نباشد تلاش کنید از راهی که رفته اید از همان راه برگشت نداشته باشید، ارتجاع و واپس گرایی در کارتان نباشد بلکه همیشه به طرف کمال حرکت کنید به دنبال اینکه راه دیگری را پیدا کنید حرکت کنید و این مطلب عمومیت دارد یعنی در علم باشد یا درسیاست، تقوا باشد یا اقتصاد، فرد حاکم باشد یا فرمانبردار، روحانی باشد یا دانشگاهی یا کاسب بازار، فرقی ندارد همه باید حرکتشان به طرف تعالی و پیشرفت و ترقی باشد و به اصطلاح درجا نزنند و این همان معنایی است که روایات نیز به آن اشاره دارد که: «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَيَوْمَهُ مَعْبُوثٌ»، هر کس دو روزش مساوی باشد ضرر کرده و خسران دیده و کسی که امروزش

برایش کم است. انسان اگر با سخنانش یک فرد را بکشد، یک جریان فکری را بکشد، جزای این کار چیست؟ «نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا». اگر خدای ناکرده انسان با یک جمله انسانی را اسیر کند، این جور نیست که در قبر چند تا شلاق به او بزنند و تمام شود، بلکه به تعبیر قرآن جزای چنین کسی خلود در آتش جهنم است چون این مساله مرگ یک انسان است، مرگ یک انسان گاهی به این است که او را همراه کنی یا اینکه او را درجایی نگه داری که هیچ استفاده ای از او نشود و جامعه را از فیض وجود او محروم کنی. کاری بکنی که سرمایه های ملت که برایشان خرج شده همه به هدر برود، این کشتن یک انسان است، کما اینکه همراه کردن انسان هم بر اساس روایات کشتن یک انسان است.» آیت الله صانعی در ادامه سخنان خود، عدالت امیرالمومنین (ع) را الگویی بی بدیل تاریخ بشریت عنوان کردند و فرمودند: «علی (ع) با اینکه امیرالمومنین بود اما حقوق خود را با حقوق مردم مساوی می دانست، بیت المال را مساوی تقسیم می کرد و برای کسی امتیاز خاصی قائل نبود، او بیت المال را جارو می زد اما توجه داشته باشید که

تمام حملات خود را متوجه امیرالمومنین (ع) - به اعتبار ارتباطش با رسول الله - می کردند اگر در زمان رسول الله نتوانستند به خانه آن حضرت حمله کنند، اگر نتوانستند بیایند در خانه پیامبر، بگویند و بزنند و همسر پیامبر را با تازیانه بزنند و بکشند و بعد هم بگویند رجالها بودند که کشیدند و بردند، آمدند و این دشمنی را در حق امیرالمومنین (ع) کامل کردند.» آیت الله صانعی افزودند: «باید متوجه باشیم که مسکن و خانه امنیتش از همه چیز بالاتر است. بارها عرض کردم سیدنا الاستاد (س) هم می فرمودند، خانه و مسکن انسان اهمیتش از همه چیز بیشتر است. بنده معتقد هستم از نظر موازین فقهی نمی شود به خانه کسی حمله کرد ولو اینکه مجرم در خانه باشد، چه برسد به اینکه حمله بشود و غیر مجرم را مجرم تلقی بکنند و به فرموده امام برسد به جایی که بیش از آنی که به او گفته اند برود و بررسی کند، گفته کلاه بیاور سربیاورد، پناه به خدا پناه به خدا پناه به خدا.» آیت الله صانعی افزودند: «گاهی اثرات یک سخن به اندازه ای مخرب است که همه جهنم هم